

آموزش دین

مؤلف : علامه سید محمد حسین طباطبائی (ره)

تلفیق و تنظیم : سید مهدی آیت اللهی (دادور)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایی احتمالی، روی این کتاب انجام
نگردیده است.

سخنی با خواننده عزیز

در آن روزگاری که تعلیمات دینی در مدارس بصورت جالبی ارائه نشده بود یکی از مدارس مذهبی تهران از حضور علامه تقاضا کرده بود که برای دانش آموزان مطالبی پیرامون تعالیم اسلام بصورت ساده و فشرده بنویسند معظم له مطالبی را نوشتند که در پنج مجلد کوچک چاپ گردید و سپس مدتها فراموش شده بود بنده که بر سبیل تصادف توفیق مطالعه آن را پیدا نمودم مشاهده کردم مطالبی جالب و ارزنده ولی بصورت پراکنده می باشد.

از این رو تصمیم گرفتم که با کسب اجازه از حضورا ستاد بزرگ علامه سید محمد حسین طباطبائی مطالب آنها را جمع آوری نموده و با هم تلفیق دهم از این رو در خرداد ماه پنجاه و شش با کسب اجازه از ایشان مشغول شدم و با زحمت فراوان توانستم بخش عقائد و بخش اخلاق و احکام آن در ۳ جلد تلفیق دهم سپس بعد از تنظیم بنظر معظم له رسانم تا پس از بررسی مختصر چاپ گردد و حال خدا را شکر گذاردم که این توفیق حاصل شد و برای استفاده آماده گردید.

قم - سید مهدی آیت اللهی (دادور)

تعریف دین

بسم الله الرحمن الرحيم

دین از الفاظی است که بسیار بر زبانها جاری می باشد و معمولاً به کسی دیندار گفته می شود که خدائی برای جهان اثبات کند و برای خشنودی او اعمال مخصوصی را انجام دهد.

ممکن است در هر اجتماعی و ملتی بموجب قانون، وظائف هر فرد اجتماع معین شده و بآن عمل می کند تصور شود که دیگر احتیاجی به دین نخواهد بود. ولی با دقت و تأمل در احکام و مقررات اسلامی خلاف این معنی ثابت می شود، زیرا دین اسلام تنها به نیایش و ستایش خدا پرداخته بلکه برای کلیه شئون فردی و اجتماعی انسان دستورهای جامع و مقررات مخصوصی وضع فرموده است و جهان پهناور بشریت را بنحو حیرت آوری بررسی نموده نسبت بهر حرکت و سکون فردی و اجتماعی انسان، مقررات مناسبی وضع کرده است و البته چنین دینی را جنبه تشریفاتی نمی شود داد.

خدای متعال در قرآن کریم دین اسلام را بکیفیتی که بیان شد توصیف می فرماید و نیز یهودیت و نصرانیت را که تورات و انجیل کتابهای آسمانی آنها است و دارای احکام و مقررات اجتماعی می باشد بهمین نحو معرفی می فرماید چنانکه فرموده:

﴿و كيف يحكمونك و عندهم التوراه فيها حكم الله... انا انزلنا التوراه قيهها هدى و نور يحكم بها النبيون الذين اسلموا للدين هادوا و الربانيون و الاحبار. و قفينا على آثارهم بعيسى بن مريم... و آتينا الانجيل فيه هدى و نور و مصداقاً لما بين يديه و من التوراه و هدى و موعظه للمتقين و ليحكم اهل الانجيل بما انزل الله فيه... و انزلنا اليك الكتاب بالحق مصداقاً لما بين يديه من الكتاب و مؤمنا عليه فاحكم بينهم بما انزل الله⁽¹⁾﴾

تورات و انجیل هم که فعلاً در دست یهود و نصاری است همین مطلب را تأیید می کند، زیرا در تورات مقررات حقوقی و جزائی بسیار موجود است و ظاهر انجیل نیز شریعت تورات را تأیید و تصدیق می نماید.

نتیجه

از بیان گذشته روشن می شود که دین در اصطلاح قرآن همان روش زندگی است که انسان گریزی از آن ندارد و فرقی که میان دین و یک قانون اجتماعی می توان یافت اینست که دین از ناحیه خدای متعال است و قانون اجتماعی مولود افکار مردم. و عبارت دیگر دین میان زندگی اجتماعی مردم و پرستش خدای متعال و فرمانبرداری از وی پیوند می دهد، ولی در قانون اجتماعی اهتمامی باین پیوستگی نیست.

اثر نیک ارتباط قانون به خدا

دین در نتیجه پیوندی که میان زندگی اجتماعی انسان و پرستش خدای متعال داده است و در همه اعمال فردی و اجتماعی برای انسان مسئولیت خدائی ایجاد کرده انسان را در همه حرکات و سکنات خود مسئول خدای متعال می داند. چون خدای متعال با قدرت و علم بی پایان خویش از هر جهت بانسان احاطه دارد و بهر گونه فکری که در سر پیروRAND و رازی که در دل داشته باشد کاملاً آگاه است و چیزی بر وی پوشیده نیست، بهمین سبب در عین اینکه دین مانند قانون بشری برای حفظ انتظامات پاسبان گمارده و مقرراتی برای مجازات متخلفان و سرکشان وضع کرده، امتیاز دیگری نسبت به قانون بشری پیدا می کند و آن اینست که: دین زمام مراقبت و نگهداری انسان را بدست یک پاسبان درونی می سپارد که در کار خود هرگز عفلت و اشتباه نمی کند و از پاداش و کیفر آن نمی توان جان بدر برد.

خدای متعال در کلام خود می فرماید:

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾^(۲)

و می فرماید:

﴿وَاللَّهُ بِمَتِّ يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾^(۳)

و می فرماید:

﴿وَإِنْ كَلَّا لَمَا لِيَوفِينَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ﴾^(۴)

اگر حال کسی را که در محیط قانون زندگی می کند با کسی که در محیط دین بسر می برد مقایسه نمائیم مزیت و برتری دین برای ما کاملاً واضح و آشکار خواهد شد.

زیرا جامعه ای که همه افراد آن متدین باشند و وظائف دینی خویش را انجام دهند، چون در همه حال خدا را ناظر کارهای خویش می دانند؛ از هر گونه بداندیشی نسبت بیکدیگر در امان هستند.

بنابراین عموم افرادی که در چنین محیطی بسر می برند از دست و زبان یکدیگر آسوده بوده عمری را در نهایت خوشی و راحتی بسر خواهند برد، و بسعادت جاویدان نائل خواهند شد.

اما در محیطی که فقط قانون بشری حکمفرما باشد موقعی که پاسبان را ناظر کار خود می بیند از کار خلاف خودداری می کند و در غیر اینصورت ممکن است بهر عمل خلافی دست بزند.

آری در جامعه های اخلاقی تا اندازه ای آرامش قلبی فراهم است ولی همین اخلاق خود موادی است دینی نه قانونی.

بعبارت دیگر:

دین عقائد و دستوره های علمی و اخلاقی است که بیمبران از طرف خدا برای راهنمایی و هدایت بشر آورده اند.

دانستن این عقائد و انجام این دستورها سبب خوشبختی انسان در دو جهان است.

اگر ما دیندار باشیم و از دستورهای خدا و پیغمبر اطاعت کنیم در این دنیای گذران خوشبخت، و در زندگی جاوید و بی پایان جهان دیگر هم سعادت‌مند خواهیم بود.

توضیح: ما می‌دانیم سعادت‌مند کسی است که زندگی خود را در اشتباه و گمراهی بسر نبرد و دارای اخلاق پسندیده باشد و کارهای نیکو انجام دهد. دین خدا ما را بهمین سعادت و خوشبختی هدایت می‌کند و دستور می‌دهد که: اولاً عقاید درستی را که با عقل و وجدان خود درک کرده ایم محترم و مقدس بشماریم.

و ثانیاً دارای اخلاق پسندیده باشیم و تا می‌توانیم کارهای خوب و شایسته انجام دهیم.

بنابراین دین سه قسمت تقسیم می‌شود:

۱ - اعتقادات

۲ - اخلاق

۳ - عمل

۱ - اعتقادات

ما اگر بعقل و وجدان خود مراجعه کنیم درک می‌کنیم که این جهان پهناور هستی با نظام حیرت آور خود نمی‌شود خود بخود بوجود آمده باشد و سر تا پا نظم و ترتیب آن، بدون نظم دهنده‌ئی انجام یابد؛ مسلماً آفریننده‌ئی هست که با توانائی و علم بی پایان خود این جهان بزرگ را پدید آورده و با قوانین ثابت و تغییر ناپذیری که در تمام امور برقرار کرده نظام جهان را با نهایت عدل و داد

براه انداخته است: هیچ چیز بیهوده و بگراف آفریده نشده و هیچ موجودی از قوانین خدائی مستثنی نیست.

و نمی توان باور کرد که چنین خدای مهربان با همه عنایت و لطفی که بافریده های خود دارد جامعه بشری را بعقل خودشان که بیشتر اسیر هوی هوس شده و در نتیجه دچار گمراهی و بدبختی می شود واگذار نماید.

بنابراین باید وسیله پیامبرانی که از خطا و اشتباه دورند دستورهای برای افراد بشر بفرستند تا بکار بستن آن دستورها آنان را بسعادت و نیکبختی برساند. و چون پاداش فرمانبرداری از دستورهای پروردگار در زندگی این جهان کاملاً بظهور نمی رسد باید عالم دیگری باشد که در آنجا بکارهای مردم رسیدگی شود تا اگر عمل خیری انجام داده اند پاداش آنرا ببینند و اگر کار زشتی از آنان سر زده بجزای آن برسند.

دین، مردم را باین اعتقادات و سایر عقائد حقه ئی که بعداً بطور تفصیل بیان می کنیم تشویق می نماید و آنان را از جهل و بیخبری بر حذر می دارد.

۲ - اخلاق

دین بما می گوید که در زندگی صفات پسندیده اختیار کنیم و خود را با خویهای ستوده و نیکو بیارائیم؛ وظیفه شناس، خیرخواه، بشردوست، مهربان خوشرو و دادگستر باشیم و. از حق دفاع کنیم و از حدود و حقوق خود تجاوز نکنیم و بمال و عرض و جان مردم تعدی روا نداریم؛ در طلب دانش و بینش از هیچگونه فداکاری و از خودگذشتگی کوتاهی ننمائیم و بالاخره عدل و اعتدال (میانه روی) را در تمام امور زندگی پیشه خود سازیم.

۳ - عمل

دین دستور می دهد که در زندگی بکارهایی که خیر و صلاح خود و جامعه ما در آن است دست بزنیم و از کارهایی که فساد و تباهی بیار می آورد دوری کنیم و نیز می گوید بعنوان عبادت و پرستش پروردگار اعمالی مانند نماز و نظائر آن که نشانه بندگی و فرمانبرداری است بجای آوریم.

اینهاست مقررات و دستورهائی که دین آورده و ما را بآن دعوت می نماید و چنانکه پیدا است برخی از آنها اعتقادی و پاره ئی اخلاقی و بعضی دیگر عملی است و بطوریکه گفته شد پذیرفتن و بکار بستن آنها تنها وسیله سعادت و خوشبختی انسان است زیرا می دانیم که انسان جز اینکه واقع بین باشد و با اخلاق و اعمال پسندیده زندگی کند سعادت ندارد.

دین فطری است

آدمی بحکم طبیعت و سرشت خدادادی خود دین می خواهد، زیرا انسان در سیر زندگی پیوسته برای تأمین سعادت خود تکاپو و تلاش می کند و برای رفع نیازمندی های خود دست باسباب و وسائلی می زند که در مقاصد وی مؤثرند؛ و بدون تردید همیشه سببی را می خواهد که مؤثر بوده و هیچگاه مغلوب نشود و از طرف دیگر در جهان طبیعت سببی نداریم که تأثیرش دائمی بوده و هرگز مغلوب و مقهور موانع نگردد.

همین حقیقت که انسان بحسب فطرت برای سعادت خود سببی می خواهد که مغلوب نباشد و تکیه گاهی را طالب است که هرگز منهدم نشود تا زندگی خود را بوی ارتباط دهد و یک آرامش درونی واقعی پیدا کند خواسته دین است. زیرا تنها خدای متعال است که در اراده خود هرگز مغلوب و مقهور نمی شود و عذر

و قصور را بر وی راهی نیست و روش زندگی که ارتباط بخدای متعال داشته باشد همان دین اسلام است و بس.

بنابراین می توان گفت خواست غریزی انسان یکی از بهترین دلائل است که اصول سه گانه دین (توحید - نبوت - معاد) را اثبات می کند، زیرا درک فطری که لازمه ساختمان ویژه انسان می باشد هرگز خطا نمی کند، چنانکه انسان مثلاً دوستی را به معنی دشمنی اشتباه نمی کند و تشنگی را در احساس درونی خود بجای سیراب بودن نمی گیرد.

درست است که انسان آگاهی آرزو می کند که مانند مرغی بال و پر داشت و می پرید یا مثلاً مانند ستاره ای بر فراز آسمان قرار داشت و طلوع و غروب می کرد، ولی حقیقت اینها پنداری بیش نیست و غیر از این است. که انسان از ته دل و جداً تکیه گاه واقعی برای سعادت خود یا راحتی و آسودگی مطلق یا یک زندگی بتمام معنی انسانی می خواهد و هرگز از این فکر روگردان نمی شود.

و چنانچه سبب غیر مغلوبی (خدا) در جهان هستی نبود انسان با نهاد بی آلایش خود بفکرش نمی افتاد و اگر راحتی و آرامش مطلق و غیر نسبی که راحت و آرامش عالم آخرت است) وجود نداشت انسان طبعاً جویای آن نبود و اگر روش دینی (که از راه نبوت بما رسیده) حق نبود خواست آن در درون انسان نقش نمی بست.

انسان یک سلسله نیازمندی های جسمی و روحی، مادی و معنوی دارد که باید با زندگی دسته جمعی رفع شود و هر یک از افراد جامعه بشری با وسائل عادی که بکار می اندازد بی آنکه مزاحم و مانعی داشته باشد زندگی چند روزه این جهان را با آسایش و آرامش بسر برد و برای زندگی جهان دیگر توشه بردارد پس باید در جامعه بشری قانونی اجرا شود که مطابق اراده خدای جهان

باشد و با فطرت و آفرینش وفق دهد؛ و بموجب این قانون هر کس در جای خود بنشیند و باندازه ارزشی که در جامعه دارد بهره برد، و دست وی از تعدی بحقوق دیگران کوتاه شود و بالاخره همه تسلیم اراده حق گردند و همه با هم برادر و در مقابل حق و عدالت برابر باشند.

فوائد دین

از آنچه گفتیم معلوم شد که دین در اصلاح فرد و جامعه تأثیری عمیق دارد و بلکه تنها وسیله سعادت و نیکبختی است.

جامعه ئی که به دین پای بند نباشد واقع بینی و روشنفکری را از دست می دهد و عمر گرنامه خود را در گمراهی و ظاهربینی می گذراند. عقل را زیر پا گذاشته چون حیوانات کوتاه نظر و بی خرد زندگی می کند؛ دچار زشتی اخلاق و پستی کردار می شود و بدین ترتیب از امتیازات انسانی محروم می گردد.

چنین جامعه ئی گذشته از اینکه سعادت ابدی و کمال نهائی خود نمی رسد در زندگی کوتاه و زودگذر این جهان هم نتایج شوم و ناگوار انحرافات و کج رویهای خود را خواهد دید. و دیر یا زود چوب غفلت خود را خواهد خورد. و بروشنی خواهد فهمید که تنها راه سعادت همان دین بوده است و سرانجام از کردار خود پشیمان خواهد شد.

خدای متعال در کلام خود می فرماید:

﴿قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها﴾

کسی که خود را از آلودگیها حفظ کند رستگار است و آنکس که بهر ناروائی

نزدیک شود به هدف خود یعنی به خوشبختی و رستگاری نخواهد رسید^(۵).

البته باید دانست که آنچه سعادت انسان و نیکبختی فرد و جامعه وابسته بآن است بکار بستن دستورات دینی است. تنها نامگذاری فائده ندارد زیرا آنچه که

ارزش دارد خود حقیقت است نه دعوی حقیقت؛ کسیکه خود را مسلمان می خواند و با درون تیره و اخلاق پست و کردار زشتی که دارد منتظر فرشته سعادت است مانند بیماری است که نسخه پزشک را در بغل گذاشته توقع بهبودی دارد و مسلماً با چنین فکری به سرمنزل مقصود نخواهد رسید.

خدای متعال در کلام خود می فرماید:

﴿ان الذين آمنوا و الذين هادوا و النصاری و الصابئین من آمن بالله و الیوم
الآخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم﴾

از میان کسانی که مسلمان یا یهودی یا صائبی^(۶) یا نصرانی نامیده می شوند آنانکه براستی بخدا و روز قیامت ایمان آورده اند و کردار شایسته دارند پیش خدا دارای پاداش نیک خواهند بود^(۷).

ممکن است تصور شود که بنا بمضمون این آیه کسانی که بخدا و روز قیامت ایمان آورده اند و دارای عمل صالح هستند اگرچه همه پیغمبران یا بعضی از آنان را قبول نداشته باشند رستگار خواهند بود ولی باید دانست که در سوره نساء آیه ۱۵۰ و ۱۵۱ خداوند عالم کسانی را که به پیغمبران یا به بعضی از آنان ایمان ندارند کافر دانسته است.

بنابراین کسی از ایمان خودش بهره مند خواهد بود که بهمه پیغمبران ایمان آورده و دارای عمل صالح باشد.

اجمالی از تاریخ ادیان

مطمئن ترین راه در تحقیق اجمالی پیدایش ادیان که از نظر دینی می توان اعتماد نمود همان است که قرآن کریم اجمالاً بیان آن می پردازد زیرا از هر گونه خطا و اشتباه و اعمال تعصب و غرض رانی منزّه و مبرا است.

دین خدا که همان دین اسلام است ﴿ان الدین عند الله السلام﴾ از نخستین روز پیدایش بشر همراه وی بوده است؛ زیرا چنانکه در قرآن کریم تصریح شده نسل کنونی بشر بدو نفر مرد و زن منتهی است که در قرآن کریم بنام آدم و زوجه اش حوا نامیده شده اند؛ و آدم پیغمبر بوده و وحی های آسمانی به وی نازل می شده است دین آدم بسیار ساده و مشتمل بر کلیاتی چند بوده مانند اینکه مردم باید در یاد خدا باشند و بهمدیگر خاصه بوالدین احسان و نیکی کنند و از فساد و قتل و کارهای زشت دوری نمایند.

پس از آدم و زوجه اش، فرزندانشان روزگاری با نهایت سادگی بدون اختلاف می گذرانیدند چون روزبروز شماره افراد افزوده می شد کم کم دور یکدیگر جمع شده زندگی دستجمعی را تشکیل دادند.

در این حال شیوه زندگی را بتدریج می آموختند و خود را بمدنیت نزدیکتر می ساختند، چون شماره مردم رو بفزونی گذاشت بقبائل مختلف تقسیم شدند و در هر قبیله نیز بزرگانی یافت می شدند که افراد قبیله به آنان احترام می گذاشتند و حتی پس از مرگ نیز مجسمه های ایشان را می ساختند و مورد ستایش قرار می دادند؛ و از همین روزگار بت پرستی در میان مردم رواج گرفت؛ چنان که در اخبار امامان وارد شده که پیدایش بت پرستی از این راه بوده است و تاریخ بت پرستی نیز همین معنی را تأیید می نماید کم کم در اثر اجحافات که اقویا بضعفا می نمودند اختلافاتی بین مردم پیدا شد. این اختلافات و اختلافهای اتفاقی علت کشمکشهای گوناگون زندگانی گردید.

پیدایش این اختلافات که بشر را از راه سعادت منحرف ساخته بسوی بدبختی و هلاکت می کشانید، سبب شد که خدای مهربان پیغمبرانی را برانگیخت

و با ایشان کتاب آسمانی را که اختلافات بشر را حل و فصل می نمود فرستاد چنانکه خدای متعال در کلام خود می فرماید:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾^(۸)

دین اسلام و کتاب آسمانی آن

دین اسلام دینی است جهانی و همیشگی و یک سلسله امور اعتقادی و مقررات اخلاقی و عملی است که بکار بستن آنها سعادت و نیکبختی انسانرا در دنیا و آخرت تأمین می کند.

مقررات دین اسلام که از جانب آفریدگار جهان فرستاده شده طوری است که هر فردی از افراد بشر و هر جامعه ای از جامعه های انسانی که آنها را بکار بندد بهترین شرائط زندگی و مرفقی ترین کمال انسانی برایش فراهم خواهد شد. دین اسلام آثار نیکوی خود را بطور مساوی بهمه کس و هر جامعه ای می بخشد و بزرگ و کوچک، دانا و نادان، مرد و زن، سفید پوست و سیاهپوست؛ شرقی و غربی بدون تفاوت می توانند از فوائد و مزایای این آئین پاک برخوردار شوند و نیازمندی های خود را بنحو احسن و اکمل رفع نمایند، زیرا دین اسلام معارف و مقررات خود را روی پایه آفرینش گذاشته و نیازمندی های انسان را منظور داشته برفع آنها می پردازد و فطرت و ساختمان انسان نیز در همه افراد مختلف و نژادهای متفاوت و زمانها یکسان است زیرا بدیهی است که جامعه انسانی از خاور گرفته تا باختر یک خانواده نوعی است یعنی همه از نوع انسانند و بزرگ و کوچک، مرد، زن و دانا و نادان؛ سفید پوست و سیاه پوست - آن اعضاء و افراد این خانواده هستند و در اصول و ارکان ساختمان انسانی شریکند و نیازمندی های افراد مختلف و نژادهای متفاوت؛ مشابه است و

آیندگان بشر نیز فرزندان و زادگان همین خانواده اند و قطعاً وارث حوائج و نیازمندی های اینان می باشند.

در نتیجه، اسلام آئینی است که بر رفع نیازمندی های واقعی و فطری انسان می پردازد و برای همه کافی و برای همیشه زنده خواهد بود.

بهمین سبب خدای متعال اسلام را دین فطری می نامد و مردم را بزنده نگاهداشتن فطرت انسانی دعوت می نماید و بزرگان دین فرموده اند:

اسلام دینی است آسان که بانسان سخت گیری نمی کند.

خدای متعال با اینکه دین اسلام را روی اساس فطرت بنا نهاده است و در نتیجه، کلیات آن برای همگان قابل فهم و ادراک می باشد، ریشه ها و پایه های اصلی معارف و مقررات آنرا در کتاب آسمانی به پیغمبر گرامی خود حضرت محمد ﷺ نازل و بیان فرموده است و آن کتاب آسمانی قرآن کریم می باشد.

آئین مقدس آخرین دین آسمانی است و بهمین جهت کاملترین ادیان می باشد. با آمدن این دین ادیان قبلی منسوخ شده است زیرا با وجود کامل نیازی بناقص نمی باشد. دین مقدس اسلام بوسیله پیامبر گرامی ما حضرت محمد بن عبدالله ﷺ برای بشر فرستاده شده است. این در رستگاری و سعادت هنگامی بروی جهانیان گشوده شد که جامعه های انسانی دوره های خامی و ناتوانی فکری خود را گذرانیده و برای بدست آوردن کمال انسانیت آماده شده و شایستگی دریافت معارف و مطالب عالی و بلند پایه الهی و بکار بستن آنها را بدست آورده بودند.

از این رو اسلام حقایق و معارفی را که در خور فهم انسان واقع بین است و نیز اخلاق پسندیده ئی را که امتیاز انسان بآنست و دستورهائی را که به همه

کارهای زندگی فردی و اجتماعی انسان سر و سامان می دهد برای بشر آورده و او را بعملی ساختن آنها توصیه می کند.

دین از نظر قرآن

۱ - ﴿ان الذين عند الله الاسلام و ما اختلف الذين اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاء هو العلم بغياً بينهم و من يكفر بايات الله فان الله سريع الحساب﴾
سوره آل عمران آیه ۱۷.

دینی که همه پیغمبران مردم را به سوی آن دعوت کرده اند عبارت از خداپرستی و تسلیم در برابر دستورات او است. و علماء ادیان با آنکه راه حق را از باطل تشخیص می دادند بواسطه تعصب و دشمنی زیر بار حق نرفته هر یک راهی را پیش گرفتند؛ و در نتیجه ادیان مختلف در روی زمین پیدا شده در حقیقت این دسته از مردم به آیات خدا کافر شدند و خداوند بزودی سزای اعمال آنان را خواهد داد.

۲ - ﴿و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین﴾

سوره آل عمران آیه ۷۹ ترجمه: هر که جز دین اسلام دین دیگری را طلب کند و پیرو آن گردد هرگز از وی پذیرفته نشده و در آخرت اهل نجات نخواهد بود.

۳ - ﴿یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین﴾

سوره بقره آیه ۲۰۴.

ای مسلمانان در امور دینی همگی تسلیم خدا شوید و چون شیطان دشمن آشکار شما است از او پیروی مکنید و چیزی در دین کم و زیاد ننمائید.

۴ - ﴿وَأَوْفُوا بَعْدَ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾
سوره نحل آیه ۹۳.

خلاصه ترجمه: ای مسلمانان اگر عهده بستید بعهده و پیمان خود وفا کنید و بعد از آنکه سوگندهای خود را محکم کردید و خدا را در کار خود شاهد گرفتید چون خدا به کارهای شما دانا است، سوگند خودتان را نشکنید. مقصود از آیه اینست که مسلمان هر پیمانی را با خدا یا مردم ببندد باید به آن عمل کند و نقض ننماید.

۵ - ﴿ادْعِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾
سوره نحل آیه ۱۲۶.

خلاصه ترجمه: از راه بیان حقیقت و بیان صلاح و فساد کارها و با پند و اندرز نیکو مردم را براه خدا دعوت کن؛ و با بهترین وجهی که ممکن است در راه اثبات حق با بیگانگان مجادله نما چون خدا به گمراهان و کسانی که راه یافته اند داناتر است.

مقصود: مسلمان برای پیشرفت دین با هر کس مطابق فهمش و بطوریکه برای او مفید باشد باید گفتگو کند؛ و اگر بوسیله برهان و پند و اندرز نتوانست کسی را راهنمایی کند با جدل که یکی از راههای اثبات مطلب است باید او را بسوی حق دعوت نماید.

۶ - ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾
سوره اعراف، آیه ۲۰۳.

خلاصه ترجمه: در موقع خواندن قرآن صحبت نکنید و با گوش دل معنی آنرا فرا گیرید، شاید رحمت خدا شامل حال شما گردد.

۷ - ﴿يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم فان تنازعتم فى شىء فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الاخر ذلك خير و احسن تاويلاً﴾
سوره نساء آيه ۶۲.

خلاصه ترجمه: اى مردم باايمان بدستور خدا و پيغمبر و امامانى كه خدا و پيغمبر اطاعت آنان را بشما واجب نموده اند؛ عمل كنيد و اگر بخدا و روز قيامت عقیده داريد اختلافات خود را از روى قرآن و فرموده پيغمبر حل كنيد چون اين روش براى شما بهتر و عاقبتش نيكوتر مى باشد.

مقصود: در جامعه اسلامى وسيله رفع اختلاف غير از قرآن و كلمات پيغمبر چيز ديگرى نيست، و هر اختلافى را با اين دو دليل بايد حل كرد و اگر يك نفر مسلمان با منطق عقل رفع اختلاف كند آنهم براى اينست كه قرآن دستور عقل را پذيرفته است.

۸ - ﴿فبما رحمه من الله لنت لهم ولو كنت فضا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فى الامر فاذا عزمتم فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين﴾
سوره آل عمران، آيه ۱۵۳.

خلاصه ترجمه: پس بواسطه رحمت و بخشايشى كه از خداى متعال بتو رسیده است اين چنين نرم دل و خوشخو گشتى؛ و چنانچه بدزبان و سنگدل بودى از دور تو پراكنده مى شدند، بنابراین از لغزشهاى مردم درگذر و براى آنان از خدا آمرزش بخواه و در كارها با آنان مشورت كن. و چون خدا كسانيرا كه باو توكل مى كنند دوست دارد و از آنان پشتيبانى مى كند هر وقت در كارى تصميم گرفتى بخدا توكل كن.

چون خوشرفتاری و خیرخواهی و مشورت کردن در امور؛ وسیله انس و محبت است و باید افراد جمعیت بسرپرست خودشان علاقه مند باشند تا او بتواند در آنان نفوذ کند؛ خداوند بسرپرست گرامی مسلمانان دستور خوشروئی و مشاوره را می دهد. ولی برای اینکه ممکن است مردم در فکر خودشان اشتباه کنند دستور می دهد که بعد از مشورت در تصمیم خود مستقل باش، و بواسطه آنکه با اراده خدا کسی نمی تواند مخالفت کند در کارها دل بخدا بند و کار خود را باو واگذار کن.

نقش دین در اجتماع

دین بهترین و عالیترین روشی است که می تواند اجتماع بشر را منظم ساخته و بیش از هر روش دیگر مردم را برعایت قوانین اجتماعی وادار نماید. و اگر در اسباب و عواملی که در دورانهای گذشته اجتماعات بشری را بوجود آورده مطالعه کنیم ین حقیقت کاملاً روشن خواهد شد.

انسان هرگز جز سعادت و کامرانی خویش را در زندگی نمی خواهد و نمی جوید و البته این سعادت جز در سایه تأمین کامل همه وسائل زندگی ممکن نیست، و از طرف دیگر بشر با فهم خدادادی خویش درک می کند که هرگز نمی تواند همه این نیازمندی ها را بتنهایی بدست آورد و آماده سازد و باین وسیله سعادت دلخواه خویش را تأمین نماید زیرا بدیهی است که تحصیل همه احتیاجات زندگی از توانائی یک فرد هر چه هم نیرومند باشد بیرون است، از این رو ناچار برای رفع نیازمندی های خویش با افراد هممنوع خود همکاری کرده بصورت دستجمعی بتحصیل وسائل حیاتی خود می پردازد. باین معنی که هر کس تأمین مقداری از این وسائل را بعهده گرفته آنرا آماده می سازد سپس همه افراد نتیجه فعالیتهای خود را رویهم ریخته هر فری بقدر فعالیت و موقعیت

اجتماعی خویش سهمی برمی دارد و از آن استفاده می کند و زندگی خویش را اداره می نماید.

از اینرو و برای تأمین سعادت خویش دست بدست هموعان خود داده بکمک دیگران کار می کند؛ یعنی در حقیقت همه برای یکدیگر فعالیت کرده محصول فعالیتها را بمیان ریخته هر یک از اعضاء اجتماع بحسب موقعیت و اندازه فعالیت خود از آن سهمی برداشته استفاده می نماید.

نیازمندی اجتماع بمقررات

چون محصول فعالیتهای افراد بهم آمیخته است و همه می خواهند از آنها استفاده کنند؛ جامعه نیازمند بیک سلسله مقررات است که رعایت آنها از آشوب و هرج و مرج جلوگیری کند. بدیهی است که اگر مقررات و قوانینی برای اداره کردن اجتماع نباشد هرج و مرجی پیش می آید که جامعه بشری حتی یکروز هم نتواند بزندگی خود ادامه دهد.

البته این قوانین بر حسب تفاوت مدنیت و توحش اقوام و ملل و اختلاف سطح فکر اجتماعات و سازمان حکومتی آنها فرق می کند ولی در هر حال هیچجامعه ای از یک رشته رسوم و مقرراتی که لاقلاً مورد احترام بیشتر افراد آن باشد بی نیاز نیست. و هرگز در تاریخ بشریت جامعه ای که هیچگونه آداب و رسوم و مقررات مشترکه نداشته باشد بوجود نیامده است.

انسان در برابر مقررات آزاد نیست

چون انسان همه کارهای خود را با اختیار و انتخاب خود انجام می دهد یکنوع آزادی عمل برای خویش احساس می نماید و این آزادی را مطلق یعنی بی قید و شرط پنداشته خواهان آزادی کامل و از هر گونه محدودیتی گریزان

است و بهمین دلیل از هر ممنوعیت و محرومیتی که متوجه او شود رنج برده و بالاخره از هر تحدیدی که دامنگیر وی گردد سنگینی و شکستگی مخصوص در خود احساس می کند، از اینرو مقررات اجتماعی هر قدر هم کم باشد چون تا اندازه ای انسان را محدود می سازد، مخالف طبع آزادی خواه وی خواهد بود. از طرف دیگر این مطلب را نیز می فهمد که اگر برای حفظ اجتماع و نظم آن حاضر نشود که مقداری از آزادی خویش را در برابر قوانین از دست دهد، هرج و مرجی بوجود خواهد آمد که یکباره همه آزادی و آسایش او را نابود می سازد.

چنانچه اگر لقمه ای از دست دیگری بر باید بدون تردید دیگران نیز لقمه ها از دست او خواهند ربود، و اگر دست ظلم و ستم بسوی کسی دراز کند دیگران نیز بوی ظلم و ستم خواهند کرد.

بدین جهت برای آنکه مقداری آزادی برای خود نگهدارد از مقداری از آن صرف نظر کرده و از روی ناچاری مقررات اجتماعی را محترم می شمارد.

نقطه ضعف در پیشرفت مقررات

بنابر آنچه گذشت میان روحیه آزادیخواه انسان و مقررات اجتماعی یک نوع تضاد و ناسازگاری موجود است یعنی قوانین مانند زنجیری است که برپای تو نهاده شده و او پیوسته می خواهد زنجیر را پاره کرده و از بند رهایی یابد. و این بزرگترین خطری است که پیوسته مقررات اجتماعی را تهدید می کند و ارکان آن را متزلزل می سازد.

بدین جهت همیشه همراه مقررات و وظائف علمی؛ یک رشته مقررات دیگر برای مجازات متخلفان وضع می شود که مردم را از مخالفت ترسانیده باز می دارد و گاهی برای آنکه مردم را به اطاعت قوانین تشویق کند آنان را به اخذ

پاداش و جوایزی امیدوار می گرداند البته جای انکار نیست که این مطلب (یعنی ترس از مجازات و شوق دریافت پاداش) تا اندازه ای به اجرای قوانین کمک می کند ولی نمی تواند صد در صد راه تخلف را ببندد و نفوذ و تسلط قانون را کاملا حفظ نماید زیرا قوانین مجازات نیز به درد قوانین دیگر مبتلی بوده و قابل تخلف می باشد و پیوسته از ناحیه طبع آزادی خواه بشر تهدید می شوند، زیرا مردمی که نفوذ و قدرت کامل دارند می توانند بدون ترس و هراس علنا مخالفت کنند یا با اعمال نفوذ؛ دستگاه قضائی و سازمان اجرایی را به موافقت خواسته های خود مجبور نمایند.

و کسانی هم که نفوذ و قدر کافی ندارند می توانند از غفلت یا ضعف کار کارگردانان جامعه سوء استفاده کرده مخالفت های خود را پنهانی انجام دهند، یا با رشوه و شفاعت یا از راه دوستی و خویشاوندی بامتنفذان اجتماع به مقصود خویش نائل آیند و در نتیجه چرخ اجتماع را از محور خود بیرون آورده از کار بیندازند.

بهترین گواه بر مطلب این است که ما هر روزه هزاران نمونه از این گونه مخالفتها و قانون شکنی ها را در جامعه های مختلف بشری مشاهده می نمائیم.

سرچشمه اصلی ضعف قانون

اکنون باید دید که سرچشمه این خطر کجاست، و چگونه باید طبع سرکش و آزادی خواه بشر را رام ساخت و در نتیجه از مخالفت قانون جلوگیری کرد؟ سرچشمه این خطر که بزرگترین سبب برای رخنه کردن فساد در بیکر اجتماع می باشد و حتی مقررات هم نمی تواند از آن جلوگیری کند اینست که روشهای اجتماعی معمولی که قوانین را به وجود می آورد چشم به مرحله مادی افراد دوخته اعتنایی به معنویات و غریزه های درونی ایشان ندارند؛ و تنها

هدفشان هماهنگی و حفظ نظم و توازن میان اعمال مردم است تا طوری انجام گیرد که منتهی به اختلاف و کشمکش نگردد.

آنچه قانون اجتماعی می خواهد آنستکه به موادش عمل شده و اعمال اجتماع را کنترل نماید دیگر کاری به صفات درونی و احساسات باطنی ایشان که محرک این اعمال و دشمن داخلی مقررات است ندارد.

با این که هرگاه توجهی به طبع آزادی خواه بشر و صدها گزینه دیگر (مانند خود خواهی و شهوت پرستی که علت اصلی مفسد است) نشود هرج و مرج و بی نظمی در اجتماع به وجود آمده روز به روز دامنه اختلافات وسیع تر خواهد شد. چون کلیه قوانین همیشه با حمله و هجوم یاغیان نیرومند و شبیخون دزدان زبردستی که از همین غرائز سرچشمه می گیرند تهدید می شوند و هیچ قانونی نمی تواند جلوی مفسد را گرفته و از اختلافات جلوگیری نماید.

مزیت دین بر سایر قوانین

آخرین روش اجتماعی برای حفظ قانون؛ وضع قوانین مجازات و گماشتن پاسبان است. ولی همان طور که گفته شد قوانین مجازات و پاسبان نمی تواند جلوی طبع سرکش و غرائز دیگر بشر را گرفته و کاری کند که مقررات اجتماعی عملی شود.

این علاوه بر وسائل نامبرده دو وسیله نیرومند دیگر نیز در اختیار دارد که می تواند با آنها هر نیروی مخالفی را مغلوب کند و در هم شکند:

۱ - هر فرد دیندار به راهنمایی دین به این حقیقت پی برده است که زندگی وی محدود به زندگی چند روزه این جهان گذران نیست بلکه حیاتی نامحدود و بی پایان در پیش دارد که با مرگ از بین نمی رود و تنها راه سعادت همیشگی و راحتی ابدی وی این است که از مقررات دینی که پروردگار متعال به وسیله

پیامبران خود فرستاده است پیروی کند، زیرا می داند که مقررات دینی از طرف پروردگار دانا و توانا و بینائی است که درون و بیرون انسان در نزد او آشکار می باشد و لحظه ای از آفریده های خود غافل نیست و روزی خواهد آمد که همین انسان را در پیشگاه خود باز داشته به حساب و رفتار پنهان و آشکار او رسیدگی خواهد کرد و پاداش اعمال نیک و بد او را خواهد داد.

بنابر این ممکن نیست از پنهان داشتن عملی استفاده کرده از فرمان خدای تعالی شانه خالی نماید.

۲ - هر فرد دیندار نیز طبق عقاید دینی خود می داند هر دستور دینی را که انجام می دهد اطاعتی از پروردگار خویش نموده است و با اینکه از نظر رسم بندگی استحقاق اجر و مزدی ندارد، پاداش نیکی از فضل و عنایت پروردگار دریافت خواهد نمود.

از این جهت هر اطاعتی را که انجام می دهد در حقیقت باختیار خویش معامله ای نمود و داد و ستدی کرده است، زیرا با میل و رغبت مقداری از آزادی خویش را از دست داده در برابر آن خشنودی خداوند مهربان را بدست آورده و پاداش نیکی خواهد گرفت.

یکنفر دیندار با پیروی از قوانین و مقررات دینی با کمال خوشی سرگرم معامله است و هر چه از نقد آزادی صرف می کند چندین برابر سود بر می دارد، کالائی می فروشد و متاعی بهتر از آن خریده بجای آن می گذارد.

ولی کسیکه پایبند دین نیست چون رعایت مقررات و پیروی از قانون را برای خود خسارتی فرض می کند و طبع آزادی جوی او از باختن مقداری از آزادی خود رنج می برد در پی فرصت است تا بوسیله ای این بند را پاره کرده آزادی خود را بدست آورد.

نتیجه:

از بیانات گذشته معلوم شد که تأثیر دین در زنده نگه داشتن اجتماع بسی قویتر و ریشه دارتر از روشهای غیر دینی است.

چاره جوئی دیگران:

کشورهای عقب مانده جهان در یک قرن اخیر بفرق ترقی و تعالی افتاده اند گرچه حکومت اجتماعی را نپذیرفته اند ولی چون بنقاط ضعف قانون توجه نکرده و از نیروی دین استفاده ننموده اند؛ روزگارشان تیره و محیط زندگیشان نمونه ای از وحشیگری شده است.

در مقابل اینان ملتهای مترقی و هوشمند جهان که به نقطه ضعف قوانین پی برده اند برای آنکه قوانین را از شکست قطعی نجات دهند چاره جوئی نموده و راه دیگری را پیموده اند.

این ملتها طرز تعلیم و تربیت را طوری تنظیم می کنند که افراد خواه ناخواه با یکرشته اخلاق صحیح بار بیابند، و موقعی هم که وارد محیط فعالیت می شوند قانون را مقدس و غیر قابل تخلف بشمارند.

این نوع تربیت سبب می شود که قانون جریان عادی را پیدا کرده و در نتیجه تا اندازه قابل توجهی سعادت جامعه را تأمین نموده و قانون را از شکست نجات دهد.

ولی باید دانست این نوع افکار در جامعه هائی که با آن پرورش می یابند،

دو قسمند:

۱ - افکار و عقائدی مانند بشردوستی و خیرخواهی و ترحم بزیردستان که روی واقع بینی استوار است و بدون شک از ادیان آسمانی گرفته شده است و از

روزگاران دراز؛ پیش از آنکه جامعه های مترقی بوجود آیند، دین مردم را بسوی این افکار دعوت می کرده است.

بنابراین نیکبختی و سعادت که بواسطه این افکار در جامعه های مترقی دیده می شود از برکات دین بشمار می آید.

۲ - عقائد و افکار بیهوده و موهوم که جز در بازار خرافات ارزشی برای آنها نیست مثل آنکه بافراد تلقین می کنند که اگر در راه نجات کشور خو رنجی ببرند یا کشته شوند نامشان در صفحات تاریخ با خطوط طلائی ثبت می گردد:

اینگونه پندارهای خرافی اگرچه نتایج عملی می دهد و ممکن است فردی که تحت تأثیر این تلقینها قرار می گیرد در میدان جنگ فداکاریهای کند و عده زیادی از دشمن را نابود نماید، ولی چندین برابر نفعی که می دهد ضرر می رساند، چون آدمی را موهوم پرست و خرافی بار آورده و غریزه واقع بینی او را از کار انداخته است؛ زیرا در نظر مردمیکه ایمان بخدا و روز جزا ندارند و مرگ را نیستی و نابودی می دانند زندگانی جاوید و کامرانی پس از مرگ مفهومی نخواهد داشت.

اهمیت اسلام در آسودگی بشر

همانطور که دین نسبت بروشهای اجتماعی دیگر موقعیت ممتازی دارد؛ اسلام نیز در میان سایر ادیان موقعیت ممتازی را دارا می باشد.

از اینروى اسلام از هر روش دیگری بحال جامعه بشری سودمندتر است. این حقیقت با یک سنجش بین اسلام و دیگر ادیان و نیز با روشهای اجتماعی دیگر روشن می شود.

مقایسه اسلام با دیگر ادیان

اسلام در میان همه ادیان تنها دینی است که صددرصد اجتماعی است. تعلیمات اسلام نه مانند کیش کنونی مسیحیان است که تنها سعادت اخروی مردم را در نظر گرفته و درباره سعادت دنیوی آنان ساکت باشد، و نه مانند آیین فعلی یهود است که تنها تعلیم و تربیت یک ملتی را وجهه همت قرار دهد، تعلیمات اسلام مانند دستورهای مجوس و بعضی مذاهب دیگر، بچند موضوع محدود از اخلاق و اعمال نپرداخته است.

در اسلام تعلیم و تربیت و سعادت در جهانی همه مردم آنها برای همیشه و در هر زمان و مکان در نظر گرفته شده است؛ و بدیهی است غیر از این، راهی برای اصلاح جامعه ها و سعادت دو جهانی مردم نیست، زیرا:

اولاً تنها اصلاح یک جامعه یا یک ملت در میان همه جوامع بشری با روابط جهانی که روزبروز نزدیکتر و محکمتر می شود کوششی است بیهوده و در حقیقت مانند تصفیه کردن یک قطره آبست در استخری بزرگ یا نهری آلوده.

ثانیاً تنها اصلاح یک جامعه با غفلت از جوامع دیگر امری خلاف حقیقت اصلاح طلبی می باشد. در تعلیمات اسلام تمام افکاری که در آفریش جهان و انسان ممکن است در مغز بشر جلوه کند؛ و همه اخلاقی که می تواند در نفوس مردم جایگزین شود و همچنین همه اعمال و فعالیتها یکی می شود از یک انسان در محیط زندگی بروز نماید بررسی شده است.

اما راجع بافکار در اسلام آن قسم اندیشه هائی که جنبه واقع بینی دارد و در رأس آنها توحید خدای متعال جا دارد انتخاب گردیده و اصل و ریشه قرار داده شده است.

و در اخلاق اسلام آنچه در واقع و نزد عقل سلیم پسندیده است انتخاب شده و بر اصل توحید استوار گردیده است.

سپس روی پایه و اصل اخلاق، یک سلسله مقررات و قوانین عملی که همه جزئیات زندگی انسان را بررسی می کند تشریح شده و در نتیجه وظائف فردی و اجتماعی هر سیاه و سفید؛ شهری و بیابانی، مرد و زن، کوچک و بزرگ، خادم و مخدوم حاکم و محکوم، توانگر و درویش، در حال عادی و استثنائی روشن گردیده است. ﴿کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء﴾
سوره ابراهیم آیه ۲۴.

هر کسی بر اصول معارف و تعلیمات اخلاقی اسلام و فقه اسلامی بدیده تحقیق بنگرد دریای بیکرانی را مشاهده خواهد کرد که عقل دوراندیش از احاطه محیطش و فکر از رسیدن بقعرش زبون است با اینهمه هر جز آن با اجزاء دیگر پیوسته و مرتبط و متناسب و رویهم یک واحد متشکل خداپرستی و انسان پروریست که خدای یگانه آنرا به پیامبر گرامی خود وحی فرموده.

مقایسه اسلام با روشهای دیگر اجتماعی

چنانچه بروشهای جوامع مترقی جهان با دقت نظر کنیم بخوبی متوجه می شویم که پیشرفت علمی و صنعتی این جوامع اگرچه چشم خرد را خیره ساخته و قدرت و نیروی آنها به ماه و مریخ دست انداخته و تشکیلات کشوری آنها انسانرا غرق حیرت نموده است؛ ولی همین روشهای مترقی با پیشرفت قابل ستایش خود درهای تیره بختی را بروی جهان بشریت گشوده و در مدتی کمتر از ربع قرن دو بار جهان را به خاک و خون کشانیده و میلیون ها بیگناه را بیاد فنا داده است؛ و اکنون نیز با جنگ جهانی سوم که فرمان نابودی بشر را بدست دارد جهانیان را تهدید می کند.

همین روشها است که از نخستین روز پیدایش خود بنام بشر دوستی و آزادی بخشی، نشان بردگی بر پیشانی بقیه ملل جهان زده و چهار قاره بزرگ دنیا را بزنجیر استعمار بسته تسلیم بی قید و شرط قاره اروپا نموده و یک گروه ناچیز را بر مال و جان و عرض صدها میلیون بیگناه حکومت مطلقه داده است.

البته قابل انکار نیست که ملتهای مرفعی در محیط خود از نعمتها و لذائد مادی برخوردارند و به بسیاری از آرزوهای انسانی چون عدالت اجتماعی و پیشرفت های فرهنگی و صنعتی و غیره رسیده اند؛ اما بدبختیها و تیره روزی های بی شمار دامنگیرشان شده که مهمترین آنها عبارت است از کشمکش های بین المللی و خونریزی های همگانی و هر لحظه هم آینده جهان را در معرض حوادثی شومتر و تلختر از گذشته قرار می دهند.

بدیهی است که اینهمه میوه های تلخ و شیرین محصول درخت مدنیت و نتیجه مستقیم روش زندگی این ملتها و جامعه ها است که بظاهر راه ترقی می پیمایند.

لکن باید دانست که میوه های شیرین آن که بشر از آن بهره مند شده و جامعه را سعادت مند ساخته است از یک رشته اخلاق پسندیده مانند راستگویی و درستکاری و وظیفه شناسی و خیرخواهی و فداکاری این ملتها سرچشمه گرفته است نه تنها از قانون، زیرا همان قوانین میان ملتهای عقب افتاده آسیا و آفریقا نیز وجود دارد در حالیکه روز بروز بر پستی و بدبختی آنها افزوده می شود.

و اما میوه های تلخ این درخت که کام بشر را تلخ و ناگوار ساخته و تیره روزی و بدبختی بیار آورده و خود این ملتهای مرفعی را نیز مانند دیگران بسوی نابودی می کشاند از یک رشته اخلاق ناپسند مانند حرص و طمع و بی انصافی و بی رحمی و نخوت و غرور و گردن کشی سرچشمه می گیرد.

اگر در دستوره‌های دین مقدس اسلام بدقت نظر کنیم متوجه می‌شویم که اسلام به بخش اول از این صفات امر می‌کند و از قسم دوم نهی می‌فرماید و بطور کلی بسوی هر کار حق و صوابی که صلاح انسانیت در آن است دعوت کرده و آنرا پایه تربیت خود قرار می‌دهد؛ و از هر کار ناحق و ناصوابیکه زندگی آرام بشر را مختل می‌سازد (اگر چه صلاح قوم و ملت خاصی را در برداشته باشد) برحذر می‌دارد.

نتیجه

از بیانات گذشته چند مطلب زیر نتیجه‌گیری می‌شود:

۱ - روش اسلام از هر روش اجتماعی دیگر پسندیده تر و بحال بشریت سودمندتر است ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمَ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ سوره روم آیه ۳.

۲ - نقطه‌های روشن و میوه‌های شیرین مدنیت امروزی جهان همه و همه از برکات آیین مقدس اسلام و آثار زنده موادیست که از این دین پاک بدست غریبها افتاده است؛ زیرا اسلام قرن‌ها پیش از آنکه آثار تمدن غرب ظاهر و نمایان شود مردم را بسوی همانمواد اخلاقی دعوت می‌کرده است که غریبها در عمل کردن بآنها از ما پیشی گرفته‌اند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بستر مرگ به مردم می‌فرمود مبادا طوری رفتار کنید که دیگران در عمل به قرآن بر شما پیشی گیرند .

۳ - طبق دستور اسلام باید هدف اصلی را در اخلاق قرار داد و قوانین را بر اساس آن بنا نهاد، زیرا فراموش کردن اخلاق پسندیده و وضع قوانین تنها بمنظور منافع مادی، جامعه مردم را بتدریج بمادیت متوجه ساخته معنویت را که تنها وجه برتری انسان بر دیگر حیوانات است از دستشان می‌گیرد و بجای آن

خوی درندگی چون گرگ و پلنگ و چرندگی چون گاو گوسفند را جانشین می سازد؛ و از همین جهت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود ﴿بَعثَ لَاتِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ﴾ یعنی هدف اصلی من تربیت اخلاقی مردم می باشد.

اسلام در پیشرفت خود بوسائل غیرطبیعی دست نمی زند

وسائل غیرطبیعی که ریشه ثابتی در طبیعت ندارد محکوم بشکست است و دیر یا زود از میان می رود. دست زدن باین وسائل غیرطبیعی در آیینی مانند اسلام که می خواهد برای همیشه در میان بشر حکومت نماید درست نیست. بهمین سبب دین اسلام در پیشرفت خود هرگز بزور متوسل نشده است، و اینکه بعضی گفته اند: دین اسلام دین شمشیر است در حقیقت ظاهر جنگهای صدر اسلام بغلط افتاده و کورکورانه باین قضاوت گرفتار شده اند؛ زیرا دینی که بر اساس علم و ایمان پایه گذاری شده از آن برتر است که برای پیشرفت مقاصد عالی خود و ایجاد ایمان در دلهای مردم بشمشیر متوسل شود (به فلسفه و جهاد در اسلام مراجعه شود) و نیز به همین سبب اسلام برای پیشرفت خواسته های خود راه نیرنگ و دروغ پردازی و شعبده بازی های سیاسی را نپیموده است. زیرا اسلام هدفی جز زنده شدن حق و مردن باطل ندارد. و پیمودن راه باطل برای رسیدن به حق، خود سبب از بین رفتن حق است. خدای متعال در کلام خود می فرماید خدا ستمکاران و بدکاران و کسانیکه حق را می پوشانند و مخفی می کنند بمقاصد خود نمی رساند.

تبلیغ و دعوت

اسلام برای هدایت مردم و گسترش حق راهی را انتخاب کرده که با فطرت و آفرینش انسان موافق و سازگار است و آن؛ راه تبلیغ و دعوت است که با روشن

نمودن حقایق؛ غریزه واقع بینی و سعادت خواهی بشر را بیدار نموده او را باسانی بدست حق می سپارد.

این روش یعنی تبلیغ و دعوت شویه ای است که همه پیامبران الهی آن را بکار برده اند در اسلام که خاتم ادیان و مجهزتر از همه می باشد حد اعلاى آن بکار رفته است و بر همه مسلمانان واجب کرده که این راه را عملی ساخته در نشر و توسعه دین کوتاهی نکنند.

خدای متعال پیامبر خود را مخاطب ساخته می فرماید: بگو راه من و پیروان من این است که با بصیرت کامل مردم را بسوی خدا دعوت کنیم. سوره یوسف آیه ۱۰۸.

روش تبلیغ - از آیه گذشته برمی آید که: باید عوت و تبلیغ با بینائی کامل انجام گیرد، در نتیجه باید اولاً مبلغ مسائل دینی مورد تبلیغ را بداند و ثانیاً بروش تبلیغ و شرائط و آداب آن کاملاً آشنا باشد. البته شرائط و آداب تبلیغ بسیار است مانند خوش خلقی و خوشروئی و وقار و سنگینی و بردباری و احترام بحق و انصاف؛ ولی مهمترین آنها دو چیز است: علم و عمل، زیرا آنکه بدون علم تبلیغ می کند چون حقیقت امر را نمی داند مانند تبلیغ کنندگان باطل از پایمال شدن حق و گمراهی مردم باک ندارد، و کسیکه بعلم خود عمل نمی کند در حقیقت آنچه را که با گفته خود امر می کند با عمل خود تکذیب می نماید و آنچه را با گفته های خود می ستاید با کردار خود از آن بیزارى می جوید. کسیکه دیگران را بچیزی دعوت می کند و خود نمی کند؛ مانند کسی است که چیزی را با یکدست پیش می کشد و با دست دیگر پس می زند.

خداوند در کلام خویش می فرماید: آیا مردم را بنیکی امر و خود را فراموش می کنید؟ سوره بقره، آیه ۴۴.

امام هشتم علیه السلام فرموده است که مردم را با گفتار و کردار دعوت کنید با گفتار تنها .

آموزش و پرورش در اسلام

اسلام جهل و نادانی را نکوهش می کند و علم و دانش را می ستاید و پیروان خود را بکسب علم و فضیلت تشویق می نماید.

در حالیکه کتابهای دینی دیگر از تفکر آزاد و بررسی سخنان مخالفان خود نهی می کنند کتاب آسمنی اسلام پذیرفتن حق اگرچه از مخالف شنیده شود امر می کند، و با بشر از راه استدلال و بحث آزاد سخن می گوید، و مردم را بتفکر در آفرینش آسمان و زمین و آنچه در آنهاست و آفرینش انسان و تاریخ پیشینیان و گردش جهان طبیعت دعوت می کند. و گذشته از اینها تاکید می کند که در پس پرده حس و ماوراء جهان طبیعت بکنجکاوای پردازند.

آیات قرآن و روایاتی که راجع باین موضوع از پیغمبر گرامی و جانشینان آن حضرت رسیده از شما بیرون است؛ بقدری پیغمبر اکرم طلب علم را مهم شمرده است که فرموده:

طلب علم بر هر مسلمانی لازم و واجب است.

دو شاهکار مهم در تعلیمات اسلام

هر یک از روشهای اجتماعی که در جامعه های مخالف بشری جاری بوده یا می باشد یکرشته از اسرار نهانی در بردارد که اگر بر عامه مردم روشن شود بریاست کارگردانان جامعه و خواسته های شهوی آنان ضربه هائی وارد می آورد و از آن جهت است که آنان پیوسته حقایقی را از عامه پوشیده می دارند، و علت این مطلب آنست که بسیاری از مطالب و مقررات ساخته مغز خود آنها

است؛ و چون مخالف عقل و صلاح اجتماع و افراد می باشد می ترسند که اگر کشف شود سیل اعتراض برویشان جاری گردد و منافعشان بخطر افتد.

بهمین جهت کلیسای مسیحیت و مراکز روحانی دیگر ادیان بمردم اجازه تفکر آزاد نمی دهند، بلکه حق تعبیر و توضیح معارف دینی و بیانات کتاب مذهبی را از خصائص خویش می دانند؛ و بر مردم است که هر چه آنان می گویند بی چون و چرا و بدون بحث و کنجکاوی (آزاد) بپذیرند.

همین روش است که به بسیاری از روشهای دینی لطمه وارد ساخته است و روش کنونی مسیحیت شاهدی صادق بر این گفتار است.

ولی چون اسلام بحقانیت خود اطمینان و اعتماد دارد و هیچگونه نقطه مبهم و تاریکی در راه خود نمی بیند برخلاف همه روشهای مذهبی و غیر مذهبی دیگر:

۱ - هیچ مطلب حقی را پوشیده نمی دارد و پیروان خویش نیز اجازه نمی دهد که حقی را بیوشانند زیرا شرایع این دین پاک بر طبق قانون فطرت و آفرینش تنظیم شده و هیچ چیز آن از ناحیه حق و حقیقت قابل تکذیب نیست. در اسلام کتمان حقایق از گناهان بزرگ معرفی شده است و خدای متعال در کلام خود آنانکه حق را کتمان می کنند لعنت کرده بر آنان صریحاً لعنت می فرستد (سوره بقره آیه ۱۴۶)

۲ - پیروان خود را امر فرموده که درباره حقایق و معارف آزادانه بتفکر پردازند و در هر جا که کوچکترین ابهامی برای آنان پیدا شد توقف نمایند و قدم پیش نگذارند تا پیوسته ایمان روشنشان از گزند تاریکی شک و شبهه محفوظ بماند و چنانچه گرفتار شبهه و تردیدی شوند با کمال انصاف و حق جوئی در رفع آن بکوشند و آزادانه بحل آن پردازند.

خدای متعال می فرماید:

از چیزیکه برای تو روشن نیست پیروی مکن. سوره اسراء آیه ۳۶.

خوداری از تفکر آزاد اظهار حق

درک حقایق از راه فکر و اندیشه و پذیرفتن آنها گرانباترین محصولی است که دستگاه انسانیت تولید می کند و یگانه سبب امتیاز انسان بر سایر حیوانات و پایه شرافت و افتخار اوست، و هرگز حس انسان دوستی و غریزه واقع بینی اجازه نخواهد داد که با تحمیل افکار تقلیدی؛ آزادی فکر از انسان سلب شود یا با پنهان داشتن حقایق عقل او گمراه گردد و در نتیجه؛ افکار خدائی از کار انداخته شود. ولی از این حقیقت نیز نباید غفلت کرد که در جائیکه انسان استعداد فهم حقیقتی را ندارد یا بواسطه سرسختی و لجبازی طرف؛ امیدی به پیشرفت حقیقت نیست و اظهار آن بضرر مالی یا جانی یا عرضی انسان کشیده خواهد شد غریزه واقع بینی و انسان دوستی بعکس حکومت می کند؛ و برای اینکه ساحت حقایق تقدیس و احترام شود دستگاه انسانیت از خطر گمراهی خطرهای دیگر مالی و جانی و عرضی محفوظ بماند پرده پوشی حقایق را ایجاب می نماید.

ائمه اهل بیت در اخبار زیادی مردم را از فکر کردن در پاره ای از حقایق که افراد انسان استعداد فهم آنها را ندارند بشدت نهی نموده اند.

خدای متعال در دو مورد از کلام خود کتمان حق را در مورد تقیه مجاز می شمرد (سوره آل عمران آیه ۲۸؛ سوره نحل آیه ۱۰۶).

نتیجه

اسلام در چند مورد پوشیده ماندن حق و حقیقت را بی مانع بلکه لازم می

شمارد:

- ۱ - مورد تقیه و آن جائی است که امیدی به پیشرفت حق نبوده در اظهار آن خوف خطر مالی یا جانی یا عرضی باشد.
- ۲ - جائیکه حق برای کسی مفهوم نباشد و اظهار آن موجب گمراهی او شود یا باعث استهزاء و اهانت نسبت بساحت مقدس حق گردد.
- ۳ - جائیکه تفکر آزاد بواسطه نبودن استعداد، حق را وارونه جلوه دهد و موجب گمراهی شود.

خدمات اسلام در حیات اجتماعی

حفظ منافع افراد و رفع اختلافات

از بحثهای گذشته روشن شد که آئین مقدس اسلام یک روش کامل اجتماعی است. بدیهی است که سعادت کامل یک جامعه و بزرگترین آرزوی افراد اینست که منافع حیاتی آنان را تأمین گردد و از کشمکش ها و تجاوزهایی که زندگی و صفای آنرا تهدید می کند بقدر امکان جلوگیری شود تا با خیال آرام در شاهراه تکامل بسیر خویش ادامه دهند.

منتهای آرزوی غریزی یک فرد انسان اینست که در سایه واقع بینی در زندگی خود سلامت جسمی و روحی داشته باشد و در حدود امکان مناسبترین خوراک و پوشاک و مسکن را بدست آورد، و با تشکیل خانواده بآرزوهای جوانی و پیری خود نائل شود؛ و زندگی آرامی داشته پیوسته در ایمنی و سلامتی بسر برده، و بالاخره در شاهراه انسانیت بدون هیچ مزاحمی بسعی و کوشش خود ادامه داده و از تکامل برخوردار شود.

یک جامعه بشری نیز نسبت بافراد اجزاء خود آرزویی بالاتر از این ندارد اسلام باین آرزوی فردی و اجتماعی جامه عمل پوشانیده زیرا روشی را بجامعه

بشری عرضه داشته که بر اثر پذیرش آن در شعاع واقع بینی منافع حیاتی افراد محفوظ و اختلافاتشان رفع خواهد شد.

روش اسلام و پایه اساسی آن

اسلام نخستین توجه خود را بسوی واقع بینی انسان عطف نموده است زیرا این روش پاک، می خواهد انسان تربیت کند نه یک حیوان زبان بسته ای که آرزوئی جز شکم پروری و جفت گیری ندارد. انسان یک موجود زنده ای است که علاوه بر عواطف و احساسات با نیروی خرد واقع بین مبهز می باشد.

انسان بر طبق فطرت یعنی دستگاه واقع بینی دست نخورده خود درک می کند که وی جزئی از اجزاء جهان آفرینش است و مانند سایر اجزاء جهان آفرینش بماوراء طبیعت یعنی بیک حیات و قدرت و علم نامتناهی بستگی داشته خرد نیز آفریده و پرورده اوست. بهمین جهت اسلام روش خود را روی پایه توحید گذاشته است و کسی را که خدا پرست نیست انسان واقعی نمی شمارد.

مراد از توحید در اینجا اعتقاد بیگانگی خداوندی است که بوسیله دین خود انسان را بسوی سعادت دعوت می کند و روزی هم حساب کارهای او را رسیده پاداش مناسب خواهد داد.

خدای تعالی در کلام خود می فرماید: کسانیکه از، حید بی خبرند مانند چارپایان بلکه گمراه ترند از آنان می باشند. سوره فرقان آیه ۴۴. توحید بمعنائی که گفته شد نخستین پایه و تکیه گاه اساسی اسلام است.

پایه دوم اسلام، اخلاق پسندیده است که بر توحید استوار گردیده است زیرا از یکطرف اگر انسان باخلاق که مناسب با عقیده توحید است متصف نشود، ایمان پاکش محفوظ نخواهد ماند. و از طرف دیگر چنانکه گذشت قوانین و

مقررات هر چند هم مترقی باشد هرگز قادر نیست جامعه ای را که انحطاط اخلاقی دارد اداره کند.

از اینرو در اسلام یک رشته اخلاقی که مناسب با عقیده توحید می باشد مانند انسان دوستی؛ نرم دلی، عفت و عدالت و نظایر اینها برای جامعه بشری تنظیم شده که ضامن اجراء عقیده توحید و هم پاسبان قوانین و مقررات جاریه هستند.

اخلاق از نظر تأثیری که در سعادت جامعه دارد در درجه دوم اهمیت قرار گرفته، چنانکه توحید در درجه اول اهمیت می باشد.

اسلام پس از استوار ساختن پایه توحید و اخلاق یک سلسله قوانین وضع نموده است که با اخلاق ارتباط دارند؛ یعنی مقررات نامبرده از اخلاق پسندیده سرچشمه می گیرد و اخلاق پسندیده نیز با این تقویت می شود و همین قوانین و مقررات است که منافع حیاتی جامعه را حفظ و اختلافات را از میان مردم بر می دارد.

اختلافات جامعه

اختلافات بشری که رشته اتحاد و اتفاق را از هم می گسلد و نظام اجتماع را مختل می سازد و بر دو گونه است:

۱ - اختلافاتی که اتفاقاً بر اثر تماس خصوصی دو فرد پیش می آید مانند نزاعی که میان دو نفر در سر موضوع معینی اتفاق می افتد و رفع آن بدست سازمان قضائی است.

۲ - اختلافاتی که طبعاً جامعه را بدو دسته مختلف تقسیم می کند و کمترین مسامحه در بسط و گسترش عدالت اجتماعی؛ یکدسته را بر دسته دیگر مسلط می سازد و محصول سعی و کوشش دسته ناتوان را بتوانا اختصاص می دهد

چنانکه طبقه حاکم و محکوم، و طبقه ثروتمند و فقیر و طبقه زن و مرد، و طبقه کارگر و کارفرما در جامعه های مترقی و غیر دینی بهمین شکل زندگی می کنند، و پیوسته نیرومندان یک طبقه؛ ناتوانان و زیردستان خود را است شمار می نمایند.

روش کلی اسلام در حفظ منافع و رفع اختلافات

اسلام بطور کلی سعادت جامعه را که مرهون حفظ منافع مردم و رفع اختلافاتشان می باشد با دو چیز تأمین می کند.

۱ - امتیازات طبقاتی را بکلی لغو نموده و از ارزش انداخته است باین معنی که افراد در جامعه اسلامی، با هم برادر و برابرند و هرگز کسی حق ندارد باستناد ثروت یا نیروی دیگری از نیروهای اجتماعی بر دیگران برتری جوید؛ و آنان را خوار و سبک شمرده از آنان فروتنی و کرنش بخواهد؛ یا بواسطه سمت مخصوص خود از پاره ای از وظائف سنگین اجتماع معاف شود، یا مصونیت پیدا کرده در برابر گناهی که می کند مجازات نشود. سرپرست جامعه در اجراء قوانین و مقررات حکمش نافذ است و همگی باید در مقابل او سر تعظیم فرود آورند و باو احترام گزارند.

ولی در کارها و اغراض شخصی خود نباید توقع داشته باشد که دیگران در برابرش سر فرود آوردند یا هر چه کند حق اعتراض و خرده گیری باو نداشته باشند یا بیاس اینکه سرپرست و فرمانروای جماعت است، از پاره ای از وظائف عمومی معاف باشد و همچنین یک فرد ثروتمند نمی تواند ثروت را مایه افتخار خود قرار داده به پشتیبانی ثروت خود مستمندان و زیردستان را بگوید؛ و نیز فرمانروایان جامعه حق ندارند از او طرفداری کرده هر سخن بیهوده او را بحقوق مسلم فقیران مقدم دارند.

و نیز اسلام هرگز اجازه نمی دهد که در هیچ طبقه ای فرد توانا بدون استحقاق بر ناتوان؛ حکومت مطلقه نماید خدای متعال در کلام خود می فرماید: پیروان اسلام همه با هم برادر و برابرند (سوره حجرات آیه ۱۰).
و نیز می فرماید:

دین خدا تابع آرزوها و خواسته های شما (اهل کتاب و مسلمانان) نیست؛ هر کس کار خلافی انجام دهد مجازات خواهد شد. (سوره نساء آیه ۱۲۲).
البته یکرشته اختصاصات، مانند اطاعت از پیشوایان دین و احترام والدین و مانند اینها در دین اسلام هست که در این مورد مساوات نیست و فقط وظائفی است مخصوص بیک طبقه بنفع طبقه دیگر ولی در این مورد هم کسیکه این حکم بنفع او شده است؛ نمی تواند بر دیگران برتری جسته مقام خود را برخ آنان بکشد.

آری چون انسان فطره غریزه امتیازطلبی دارد، اسلام بدون اینکه این غریزه فطری را بکشد یک مورد عملی برای آن در نظر گرفته است و آن تقوی است.
در اسلام ارزش واقعی از پرهیزگاری است و چون طرف حساب تقوی، خدای تعالی می باشد این مایه امتیاز هر چه بیشتر شود مزاحمتی پدید نخواهد آورد برخلاف امتیاز طبقاتی که بزرگترین عامل فساد جامعه و نیرومندترین سبب تراحم افراد می باشد.

در نظر اسلام یک فقیر پرهیزکار بر گروهی ثروتمند ناپرهیزکار برتری دارد و یکنز پرهیزکار از صدها مرد بی بند و بار بهتر است.
خداوند متعال می فرماید:

ای مردم ما شما را از یک نر و ماده (مرد و زن) آفریدیم، هیچگونه تفاوتی در ریشه آفرینش و گوهر خلقت ندارید، و شما را گروه گروه و دسته دسته

کردیم که همدیگر را شناخته اجتماعات متشکلی بوجود آورید، هر که از شما پرهیزکارتر است پیش خدا گرامی تر می باشد (سوره حجرات آیه ۱۳).

و باز می فرماید:

من کار و کوشش هیچ یک از شما را ضایع نمی گردانم مرد باشد یا زن همه از یک نوع بوده و انسانند (سوره آل عمران آیه ۱۹۵).

۲ - با ملاحظه اینکه همه افراد در انسانیت و عضویت اجتماع شریکند و کار و کوشش همگی محترم است قوانینی وضع نموده که منافع هر کس در سایه آن معین می گردد و قهراً راه تعدی و کشمکشهای اجتماعی خودبخود بسته می شود.

این مقررات با در نظر گرفتن اصل اولی بطوری تنظیم شده که فاصله طبقات مختلف جامعه راتا آخرین حدی که ممکن است از میان برداشته دورها را بهم نزدیک می کند.

با این بیان روش اختصاصی اسلام در حفظ منافع افراد و رفع اختلافات اجتماعی بطور اختصار و اجمال روشن می شود.

مبارزه اسلام با اختلاف و دشمنی ها

اختلافاتی که در دیگر طبقات جامعه طبعاً بوجود می آید مثل طبقه رعیت و حاکم، خادم و مخدوم و کارگر و کارفرما از دو راه است:

۱ - تعدی یکی بر حقوق دیگری مثل آنکه کارفرما مزد کارگر را ندهد یا مخدومی مقرری خادم و نوکر را بطور کامل نپردازد یا در حق او احجاف و بی انصافی نماید یا حاکم در حق یکی از رعایا حکمی ظالمانه اجراء نماید.

اسلام برای حل این مشکل، مقررات فراوانی وضع فرموده که با اجراء آنها حقوق حقه هر کس محفوظ می ماند؛ و هر فردی بحقوق از دست رفته خود می رسد.

برای اینکار بهر فردی از اجتماع اجازه داده است که هر که باو تعدی کرد (گرچه حاکم و فرماندار وقت باشد) بقاضی شکایت برده و دادخواهی نماید. در ایام خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یکی از مسلمانان با آن حضرت اختلافاتی پیدا کرده نزد قاضی دادخواهی کرد آن حضرت مانند یکی از مردم عادی پیش قاضی (که خود نصب کرده بود) حاضر شده و محاکمه انجام گرفت، تعجب اینجاست که حضرت از قاضی خواست که بین او و خصمش در رفتار به هیچوجه فرقی نگذارد.

۲ - گردنفرازی فردی نیرومند بر فردی ضعیف و زبردست مانند اینکه کارفرمائی کارگران خود را خوار شمارد یا مخدومی نوکرهای خود را پیش خود ایستاده نگهدارد. یا آنان در برابر خویش بکرنش و تعظیم وادارد؛ یا حاکم حق اعتراض و دادخواهی را از رعیت سلب نماید.

چون اینگونه رفتارها جنبه پرستش غیر خدا را دارد اسلام بشدت از آنها جلوگیری می کند و اکیداً نهی می نماید. در اسلام هیچ مافوقی حق ندارد از زبردستان خود بیش از انجام وظیفه توقعی داشته باشد یا بر آنان بزرگی و عظمت بفروشد.

در اسلام دستورهای اخلاقی فراوانی است که مردم را بدرستی و صفا و عدالت و حسن خلق دعوت می کند.

مراعات عهد و پیمان و تشویق نیکو کاران و خدمتگزاران و مجازات بد کاران و دوری از معاشرت با ناهلان و بدان را بسیار سفارش مینماید.

اینها یک رشته از اخلاق پسندیده است که اگر از جامعه ای رخت بر بندد آنجامعه راه بدبختی را پیش میگیرد و در دره هولناک انحطاط و بد بختی دو جهانی سقوط میکند.

بی اعتنائی و عمل نکردن کسی با این باین قوانین ممکن است بصورت ظاهر نفع نا چیزی برای او داشته باشد ولی از طرف دیگر محیطی نا پاک و هولناک بوجود میآورد که همین منافع نا چیز را از دستش گرفته و سودهای بسیار دیگری را نیز از وی سلب مینماید و این فرد مانند کسی است که آجرهای زیر بنا را یکی یکی بکند و بر فراز آن بنا ساختمانی تازه بسازد که با این کار خود در ویرانی بنا می کوشد.

یک وسیله عمومی برای رفع اختلافات

اسلام به پیروان خود دستور داده که بنفع اجتماع فکر کنند و از خودخواهی پرهیز کرده نفع خود را در نفع جامعه اسلامی می بینند و ضرر اجتماع را ضرر خود بدانند.

یکفرد مسلمان باید اول مسلمان واقعی باشد بعد یکفرد تاجر یا کشاورز یا صنعتگر یا کارگر، و نیز فردی که می خواهد تشکیل خانواده بدهد اول باید مسلمان باشد سپس تصمیم خود را عملی سازد خلاصه دست بهر کاری که می خواهد بزند؛ و هر مقام و منصبی که می خواهد اختیار نماید دین و ایمان صحیح لازم است.

چنین کسی در هر کار و برای هر تصمیمی نخست مصالح و منافع اسلام و مسلمین را در نظر می گیرد سپس مصلحت خویشتن را و هرگز بکاری که ضرر اسلام و مسلمانان در آنست اگرچه بنفع خودش هم باشد اقدام نمی نماید.

و البته معلوم است که اگر چنین فکری در جامعه شیوع پیدا کند هرگز بین افراد آن جامعه اختلافی پیدا نخواهد شد خداوند متعال می فرماید ﴿واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا﴾ سوره آل عمران آیه ۱۰۳ و نیز می فرماید: ﴿وان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله﴾ سوره انعام آیه ۱۵۳ و پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید: مسلمانان باید برادر هم باشند و در برابر بیگانگان نیروی واحدی تشکیل دهند.

نماز و روزه و حج یا وسیله رفع اختلافات

یکی از افتخارات اسلام مسأله عبادت است و آن اینست که مردم مذاهب دیگر مانند یهود و نصاری طبق دستور دینی خود در غیر معبدهای عمومی از عبادت محرومند و از نظر قانون مذهبی جز در کلیساها و معابد خود نمی توانند عبادتی انجام دهند و نماز بخوانند.

ولی در اسلام این محدودیت برداشته شده است و هر مسلمانی موظف است که وظیفه عبادی خود را در هر حال که باشد انجام دهد؛ در مسجد باشد یا نه؛ در جامعه مسلمانان باشد یا در بلاد کفر؛ در میان مردم باشد یا تنها؛ در حال تندرستی باشد یا در بستر بیماری.

بالجمله در هر حال باید عبادت خود را مناسب آنحال انجام دهد و این خود یکی از اسرار موفقیت اسلام است، پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: برای من همه روی زمین معبد و پرستشگاه است بهمین مناسبت شارع اسلام نماز و روزه و حج را در مرحله اول، فردی قرار داده باین معنی که از هر فرد انجام آنها را خواسته و موقوف بحضور جماعت ندانسته، ولی در مرحله دوم فوائد اجتماعی آن عبادات را هم از نظر دور نداشته و جنبه اجتماعی به آنها داده است.

مثلاً در نماز که انسان بوسیله آن بندگی و نیاز خود را در برابر پروردگار خویش مجسم می‌دارد حضور در جماعت بطور استحباب تشریح شده و سنت قرار گرفته است.

و نیز در روزه که برای ریاضت فرد تشریح شده و باید هر فرد مسلمان سالی یکماه روزها از خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی خودداری کند و باینوسیله روح پرهیزکاری و تقوی را در خود ایجاد نماید با اینکه وظیفه فردی است و هیچ گونه جنبه اجتماعی ندارد، ولی روز اول شوال را بشکرانه انجام وظیفه ماه مبارک رمضان عید گرفته مسلمانان وظیفه دارند که نماز فطر را با جماعت بخوانند.

همچنین در حج که بوسیله آن اجابت دعوت خدائی و ترک علائق مادی و توجه بساحت قدس ربوبی مجسم می‌شود. با اینکه عبادتی فردی است ولی چون محل پرستش نقطه معین است قهراً مسلمانان جهان در یک جا جمع شده از حال یکدیگر باخبر می‌شوند. علاوه بر این روز دهم ذی حجه که قسمتی از اعمال حج در آن روز انجام می‌شود عید اسلامی قرار داده شده که مسلمانان موظفند در یکجا جمع شده نماز عید را بجماعت بخوانند.

این اجتماعاتی که در اسلام مقرر شده بهترین وسیله برای رفع اختلافات طبقات است، زیرا مؤثرترین راه برای آنکه اختلافات طبقاتی را ریشه کن کند؛ از بین بردن بداندیشی بیکدیگر است؛ و این خاصیت در پرستش دسته جمعی حق بر وجه اکمل موجود است زیرا کسیکه عبادت خدا را با اخلاص انجام می‌دهد جز با خدا با کسی سر و کار ندارد، و درهای رحمت پروردگاری بروی همه باز است و خزانه بی پایان نعمت او تمام شدنی نیست، و ساحت قرب او بی آنکه مزاحمتی پدید آید همگی را بخود می‌پذیرد. و در نتیجه انس و الفت و

مهر و محبتی که بواسطه اجتماع در هنگام عبادت در مردم پدید می آید برای رفع اختلاف و کدورت نیکوترین وسیله است.

همه می دانیم که معارف آئین پاک اسلام بر سه بخش کلی منقسم می گردد: اصول دین؛ اخلاق؛ فروع فقهیه.

و نیز روشن است که اصول دین یعنی ریشه و پایه های اصلی دین سه اصل است که انسان با نداشتن یکی از آنها از دین خارج می شود:

۱ - توحید یعنی اعتقاد بیگانگی خدای جهان عزوجل.

۲ - اعتقاد بنبوت پیامبران خدا که آخرشان حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می باشد.

۳ - ایمان بمعاد یعنی اعتقاد باینکه خدای متعال همه را پس از مرگ زنده نموده بحساب اعمالشان رسیدگی فرموده نیکوکاران را پاداش نیک خواهد داد و بدکاران را بسزای کردار و رفتارشان خواهد رسانید.

دو اصل دیگر بسه اصل نام برده ملحق می باشد که از مسلمات مذهب شیعه است و انسان با نداشتن اعتقاد بآنها از مذهب شیعه خارج می شود اگرچه از اسلام بیرون نیست: ۱ - امامت ۲ - عدل.

عقائد : ۱ - توحید

اثبات صانع

انسان وقتی که غریزه واقع بینی را بکار انداخت بهر گوشه و کنار جهان آفرینش که نگاه کند دلائل فراوانی بر وجود پروردگار و آفریننده جهان می بیند، زیرا انسان با غریزه واقع بینی خود درک می کند که هر یک از این آفریده ها که از نعمت هستی برخوردارند و هر کدام در هستی خود خواه ناخواه راهی معین می پیمایند و پس از چندی جای خود را بدیگران می دهند، هرگز نقدی هستی را خودشان بخودشان ارزانی نداشتند و راه منظمی را که می پیمایند خودشان برای خودشان اختراع نکرده اند و کمترین مداخله ای در ایجاد و تنظیم خط سیر هستی خود ندارند.

زیرا خود انسان و انسانیت خاصیت های انسانی را برای خود اختیار و انتخاب نکرده بلکه آنان آفریده شده و خاصیت های انسانی بوی ارزانی شده است همچنین غریزه واقع بینی انسان نمی پذیرد که اینهمه اشیاء خودبخود و از راه اتفاق بوجود آمده باشد و نظامی که در هستی دارند سرسری و بدون حساب پیدا شده باشند در صورتیکه وجدان انسان چنین اتفاق را در چند آجر پاره ای که منظمآً رویهم چیده شده باشد نمی پذیرد اینست که غریزه واقع بینی انسان اعلام می دارد که جهان هستی حتماً تکیه گاهی دارد که منبع هستی و ایجاد کننده و باقی نگهدارنده جهان است و آن هستی بی پایان و منبع علم و قدرت، خدا است که نظام هستی از دریای وجود او سرچشمه می گیرد.

چنانکه خدای متعال می فرماید:

﴿الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی﴾ سوره طه آیه ۵۰.

خلاصه ترجمه: خدای جهان کسی است که بهر چیز آفرینش و ساخت مخصوص آنرا ارزانی داشت و پس از آن براه زندگی و بقا رهبری فرمود. بواسطه همین غریزه تا آنجا که تاریخ نشان می دهد پیوسته اکثریت جامعه انسانی خدائی برای جهان معتقد بوده و غیر از اسلام سایر ادیان هم مانند نصرانیت و یهودیت و مجوسیت و بودائها در این باره هم عقیده و همداستان اند و کسانی که منکر وجود صانع می باشند دلیلی بر نفی ندارند و هرگز نخواهند داشت بلکه در حقیقت می گویند دلیل بر وجود صانع نداریم و نمی گویند بر عدمش داریم.

مرد مادی می گوید:

نمی دانم نمی گوید: نیست و عبارت دیگر یکنفر مادی مردد است نه منکر.

خدای متعال در کلام خود باین معنی اشاره نموده می فرماید:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ سوره جاثیه آیه ۲۴.

خلاصه ترجمه: گویند زندگی ما همین زندگی محسوس جهان است که یکی می میرد و دیگری زنده می شود و با مرور زمان از میان می رویم (دیگر پس پرده خبری نیست) این افراد باین گفته خود یقین ندارند.

بحث از مبدا آفرینش فطری است

انسان با غریزه خدادادی خود هر پدیده و حادثه ای را که مشاهده می کند از علت و سبب پیدایش آن جستجو می نماید، و هرگز احتمال نمی دهد که خودبخود و بدون سبب (اتفاقاً) بوجود آمده باشد. راننده ای که ماشین وی از حرکت باز نماید پائین آمده از جائیکه گمان خرابی می برد بازدید می کند تا سبب توقف را پیدا کند و هرگز باور ندارد که ماشین با وجود آمادگی کامل که

برای حرکت دارد بی جهت توقف کند و زمانیکه می خواهد ماشین را بحرکت در آورد از وسائلی که در ماشین برای حرکت تعبیه شده استفاده مینماید و هرگز بامید اتفاق نمی نشیند.

انسان اگر گرسنه شود ب فکر نان میافتد و وقتیکه تشنه میشود پی آب میرود و اگر احساس سرما کرد رفع نیازمندی خود را در لباس یا مثلاً آتش میداند و هیچگاه بدلگرمی اتفاق آرامش نمی یابد.

کسیکه میخواهد ساختمانی بنا کند طبعاً به تهیه لوازم ساختمان و بنا و عمله میپردازد و کمترین امیدی ندارد که خواسته وی خود بخود بوجود آید.

تا بشر بوده کوهها، جنگلها و دریاها و پهناورهم در روی زمین باوی بوده اند. همیشه خورشید و ماه و ستارگان فروزان را با حرکت منظم و دائمی آنها درآسمان دیده است.

با اینهمه دانشمندان جهان با تکاپوی خستگی ناپذیر علمی خود پیوسته از علل و اسباب پیدایش این موجودات و پدیدههای شگفت انگیز بحث می نمایند و هرگز نمی گویند تا ما بوده ایم آنها را بهمان حال دیده ایم؛ پس خودبخود بوجود آمده اند.

همین غریزه کنجکاوی و بحث از علل و اسباب انسان را وادار می کند که از پیدایش جهان آفرینش و نظام شگفت انگیز آن کنجکاوی نماید و اینکه آیا این جهان پهناور که همه اجزاء آن بهمدبگر مربوط و پیوسته است و در حقیقت یک پدیده بزرگی است، خودبخود بوجود آمده یا از جای دیگری مایه و هستی می گیرد؟

و آیا این نظام حیرت انگیزی که طبق قوانین ثابت و استثنا ناپذیر در مجموع جهان و در هر گوشه کنار آن جاری است و هر چیز را بسوی هدف و مقصد

ویژه خودش رهبری می کند از ناحیه قدرت و علم بی پایانی اجراء و اداره می شود یا از روی تصادف و اتفاق پیدا شده است؟

خداشناسی و ملل

چنانکه می دانیم در عصر حاضر اکثریت روی زمین دیندارند و به خدائی که جهان را آفریده معتقدند و آن را پرستش می کنند.

بشر دیروزی نیز حال بشر امروزی را داشته؛ و تا جائیکه تاریخ نشان می دهد اکثریت افراد بشر دیندار بوده و خدائی برای جهان آفرینش اثبات می کرده اند. اگرچه در میان جامعه های خداشناس و متدین اختلاف نظر نیز وجود داشته است و هر قومی مبدا آفرینش را با اوصاف مخصوصی توصیف نموده اند ولیکن در اصل مطلب، اتفاق کلمه داشته اند حتی در باستانی ترین آثار که از بشر اولی کشف شده نشانه هائی از وجود دین و خداشناسی یافت می شود و علایمی در دست است که آنان بماوراء طبیعت اعتقاد و ایمان داشته اند.

و حتی در قاره های تازه مانند آمریکا و استرالیا و جزایر دوردست قاره قدیم که در قرنهای اخیر کشف شده اهالی بومی خداشناس بوده و باختلاف سلیقه ها مبدئی برای جهان آفرینش اثبات می کرده اند با اینکه تاریخ ارتباط آنان با دنیای قدیم هرگز بدست نیامده است.

تأمل در این مطلب که اعتقاد به خدا همیشه در میان بشر بوده روشن می کند که خداشناسی فطری انسان است و بشر با فطرت خدادادی خود خدائی برای آفرینش جهان اثبات می کند. قرآن کریم باین خاصیت فطری انسان اشاره کرده می فرماید:

﴿وَلئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله﴾

اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده است؟ البته خواهند گفت: خدا^(۹).

و نیز می فرماید:

﴿وَلئن سألتم من خلق السموات و الارض ليقولن الله﴾

و اگر از آنها پرسی آفریدگار آسمانها و زمین کیست؟ البته خواهند گفت:

خدا (۱۰).

اثر این کنجاوی در زندگی انسان

اگر انسان باین پرسشها که در خصوص آفریدگار جهان و پدید آورنده نظام واحد آن که باقتضاء غریزه برای وی جلوه گر می شود پاسخ مثبت داده مبدا فناپذیری برای پیدایش جهان و گردش نظام شگفت آور آن اثبات کرده همه چیز را باراده شکست ناپذیر وی که متکی به قدرت و علم بی پایان اوست ارتباط داده است.

در نتیجه یکنوع دلگرمی و امیدواری سراسر وجودش را خواهد گرفت و در سختیها و دشواریهایی که در مسیر زندگی با آنها برخورد می کند و در مشکلاتی که راه هر گونه چاره جوئی را بروی وی می بندد هیچگاه دچار نومیدی مطلق نخواهد شد زیرا می داند که زمام هر علت و سببی هر چه نیرومند هم باشد بدست توانای خدای بزرگ است و همه چیز زیر فرمان اوست.

چنین کسی هرگز باسباب و علل؛ تسلیم مطلق نمی شود و گاهی که اوضاع جهان بکام وی پیش می رود مغرور نگشته و باد در دماغ نمی اندازد و موقعیت حقیقی خود و جهان را فراموش نمی کند زیرا می داند که اسباب و علل ظاهری سر خود نیستند و طبق فرمانی که از پیشگاه خدای متعال دریافت می کنند پیش می روند و بالاخره چنین انسانی درک می کند که در جهان هستی جز خدای بزرگ بچیز دیگری نباید سر تعظیم فرود آورد و نسبت بهیچ فرمانی جز فرمان وی نباید تسلیم مطلق شد.

ولی کسیکه پیرسشهای نامبرده پاسخ منفی داد از آن امیدواری و واقع بینی و بالاخره از این بلند طبعی و شجاعت فطری برخوردار نیست.

از اینجا است که می بینم در ملت‌هایی که روح مادیت غلبه دارد روزبروز انتحار و خودکشی زیادتر می شود و کسانی که همه دل‌بستگی شان با سباب و علل حسی است با کوچکترین اوضاع نامساعد از سعادت خود نومید شده بزندگی خود خاتمه می دهند ولی کسانی که از نعمت خداشناسی برخوردار هستند هنگامیکه خود را در کام مرگ هم مشاهده می کنند نومیدی بخود راه نمی دهند و باینکه خدای توانا و بینائی دارند دلگرم و امیدوار می باشند.

حضرت امام حسین علیه السلام در آخرین ساعات زندگی خود که از هر سو هدف تیر و شمشیر دشمن بود می فرمود:

تنها چیزی که این مصیبت ناگوار را بر من آسان می سازد آنست که خدا را پیوسته ناظر اعمال خویش می بینم.

روش قرآن کریم در توحید

اگر انسان با نهادی پاک و دلی آرام نگاهی بجهان هستی نماید در هر گوشه و کنار آن آثار و دلایل وجود پاک آفریدگار را مشاهده خواهد کرد.

و از هر در و یواری بثبوت این حقیقت گواهی خواهد شنید. چه انسان در این جهان با هر چه روبرو می شود یا پدیده ایست که خدا آنرا آفریده یا خاصیتی است که خدا در آن نهاده، یا نظامی است که بامر الهی در همه چیز جاری و حکمفرما گشته آدمی نیز یکی از همانهاست و سرپایش باین حقیقت گواهی می دهد باختیارش بسته است و نه بر نامه زندگی را که از نخستین دم پیدایش پیش می گیرد بتدبیر خود وضع نموده است و نه می تواند این نظام را اتفاقی و تصادفی انگاشته از هم گسیخته فرض کند. و نه می تواند هستی و نظام

هستی خود را بمحیطی که در آن بوجود آمده نسبت دهد زیرا هستی محیط نامبرده و نظامی که در آن حکومت می کند ساخته و پرداخته سود آن محیط نیست و از راه اتفاق و تصادف هم بوجود نیامده است.

اینست که انسان گریزی ندارد جز اینکه برای جهان آفرینش مبدئی اثبات کند که پدید آورنده اشیاء و پرورش دهنده آنها می باشد. اوست که هر موجودی را هستی می بخشد و پس از آن در شاهراه بقا با نظام خاصی بسوی کمال مخصوص خودش هدایت می نماید.

و چون آفرینش اشیاء را بهمديگر مرتبط و نظام واحدی در جهان می بیند ناگزیر قضاوت می نماید که مبدا آفرینش و گرداننده نظام آن یکی بیش نیست.

چرا انسان گاهی زیر بار این حقیقت نمی رود؟

این حقیقت با کمترین توجهی برای انسان روشن است و هیچگونه ابهامی در آن نیست؛ جز اینکه انسان گاهی چنان گرفتار کشمکش های زندگی می شود که تمام نیروی شعور خود را در راه مبارزه های حیاتی بکار می اندازد و تمام وقت خود را صرف تکاپوی زندگی می نماید دیگر کمترین مجالی برای رسیدگی باین گونه افکار پیدا نمی کند و در نتیجه از این حقیقت غفلت می ورزد یا اینکه مجذوب ظواهر دلفریب طبیعت شده سرگرم هوسرانی و خوشگذرانی می گردد، و چون پای بندی باین حقایق از بسیاری از بی بند و باریهای مادیت جلوگیری می نماید طبعاً از پی جوئی و بررسی این حقیقت و نظائر آن سر باز می زند و زیر بارش نمی رود.

از اینجاست که در قرآن کریم از راههای گوناگون درباره آفرینش مخلوقات و نظامی که در میان آنها جاری و حکمفرماست عنایت بیشتری بذل گردیده و اقامه برهان شده است چه بیشتر مردم بویژه آنان که شیفته ظواهر دلفریب

طبیعتند و نیکبختی را در کامرانی و خوشگذرانیهای زندگی می بینند بواسطه انس بمادیات و محسوسات، توانائی تفکر فلسفی و بررسی نظریات دقیق عقلی را ندارند.

ولی انسان در هر حال جزئی است از جهان آفرینش و از اجزاء دیگر جهان و از نظامهای جزئی و کلی که در آن حکومت می کند لحظه ای بی نیاز نیست و هر لحظه می تواند ذهن خود را متوجه جهان آفرینش، و نظامی که در آن جاری است نماید و بوجود آفریدگار و پروردگار جهان پی ببرد.

خدای متعال در کلام خود می فرماید:

﴿ان فی السموات و الارض لآیات للمؤمنین و فی خلقکم و ما یبث من دابه آیات لقوم یوقنون و اختلاف اللیل و النهار ما انزل الله من السماء من رزق فاحیا به الارض بعد موتها و تصریف الریاح آیات لقوم یعقلون﴾

در آفرینش آسمانها و زمین از برای اهل ایمان آیه ها و نشانه هائی است که آنانرا بسوی توحید رهبری می نماید، و در آفرینش خودتان و اینهمه جنبندگان که در زمین پراکنده می باشند علائم و آثاری است که ارباب یقین را بیگانگی حق می رساند، و در اختلافاتی که شب و روز پیدا می کنند و در نتیجه گاهی با هم برابر و گاهی از همدیگر درازتر و کوتاهتر و گرمتر و سردتر می شوند، و همچنین در بارانی که خدای متعال از آسمان نازل کرده بواسطه آن زمین مرده را زنده می سازد، و همچنین در متوجه ساختن و گردانیدن بادها از سوئی بسوی دیگر، دلائل و شواهد زیادی است که صاحبان عقل و فهم را بدین حق معترف می نماید ^(۱۱).

توضیح و مثال:

در قرآن کریم آیات بسیاری است که انسان را بتفکر در آفرینش آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و زمین و کوهها و دریاها و نبات و حیوان و انسان

دعوت می کند و نظام شگفت آوری را که در هر یک از این انواع، حکومت می کنند گوشزد می فرماید.

براستی نیز دستگاه آفرینش و نظامی که فعالیت های گوناگون جهان را به سوی هدفهای آفرینش و آرمانهای هستی پیش میراند بسیار شگفت آور و حیرت بخش است.

دانه گندم یا هسته بادامی که از زمین روئیده بوته ای دارای سنبل یا درختی میوه دار می شود. و از آندم که در شکم خاک قرار می گیرد و پس از آن شکافته شده نوک سبزی بیرون می دهد و ریشه سفید خود را بدل خاک می فرستد تا وقتی که بسر منزل مقصود برسد سازمانهای بس بزرگ و پهناور بکار می افتد که عقل از مشاهده عظمت و وسعت آن متحیر می شود.

ستارگان آسمان و خورشید درخشان و ماه تابان و زمین هر کدام با حرکت های وضعی و انتقالی و قوای نهفته خود و همچنین نیروهای اسرارآمیزی که در آن دانه یا هسته ودیعه گذارده شده است و فصول سال و اوضاع جوی و ابر و باران و باد و روزها و شبها در پیدایش یک بوته گندم مثلا کار می کنند و این پدیده تازه را که در مهد پرورش خود خوابانیده اند مانند دایه ها و پرستارها دست بدست می گردانند تا به آخرین مرحله رشد و نمو خود برسند.

و همچنین پیدایش یک نوزاد انسانی که بسی پیچیده تر از یک نوزاد نباتی یا پدیده دیگری است محصول میلیون ها بلکه میلیاردها سال فعالیت پیچیده و منظم دستگاه آفرینش می باشد.

گردش زندگی روزمره یک انسان گذشته از ارتباطاتی که در خارج از وجود خود با جهان آفرینش دارد از یک نظام شگفت آوری در داخل وجودش سرچشمه می گیرد که قرنهای متمادی است افمار تیزبین دانشمندان جهان

سرگرم تماشای ظواهر آن می باشد و هر روز پرده ای تازه از روی اسرار آن برداشته می شود و هنوز هم معلوماتشان در برابر مجهولات بسی ناچیز است.

راه خداشناسی از نظر قرآن

کودک شیرخواری که در دست به پستان مادر زده آنرا برای نوشیدن شیر میمکد راستی شیر را می خواهد و نیز اگر چیزی را با دست خود برداشته برای خوردن آنرا بسوی دهان خود می برد هدف اصلی او خوردنی است و چنانچه دید اشتباه کرده و چیزی که برداشته خوردنی نیست بدور می افکند.

بهمین ترتیب انسان هر مقصدی را که تعقیب می کند واقع امر را می خواهد و هرگاه برای وی روشن شود که اشتباه کرده و راه خطا پیموده از اشتباه و خطای خود دلتنگ می شود و بر رنج بیهوده ای که در راه مقصد، اشتباه کشیده تأسف می خورد و بالاخره انسان پیوسته از اشتباه و خطا می پرهیزد و تا می تواند برای رسیدن بواقع کوشش می نماید.

از اینجا برای ما روشن می شود که انسان بحسب فطرت و غریزه، واقع بین است یعنی خواه ناخواه همیشه در جستجوی واقع و پیرو حق می باشد و این خوی غریزی را از کسی یاد نگرفته و از جائی نیاموخته است.

انسان اگر گاهی سرسختی نشان داده زیربار حق نمی رود، از این راه است که گرفتار خطا و اشتباه گردیده و حق و صواب برای وی روشن نشده است و اگر روشن می شد راه خطا نمی پیمود.

و گاهی نیز انسان در اثر هوی پرستی و هوسرانی گرفتار یکنوع بیماری روانی می شود که مزه شیرین حق در کامش تلخ می نماید آنوقت با اینکه حق را می شناسد پیروی نمی کند و با اینکه بحقانیت حق و اینکه باید از آن پیروی کرد اعتراف دارد از متابعت آن سر باز می زند.

چنانکه بسیار اتفاق می افتد که انسان در اثر اعتیاد بچیزهای مضر و زیان بخش غریزه انسانی خود را (که دفع خطر و فرار از ضرر است) پایمال می کند و بکاریکه می داند زیان بخش است اقدام می نماید (مثل معتادین بدخانیات و الکل و مخدرات).

قرآن کریم انسان را بواقع بینی و پیروی حق دعوت می کند و در این باره اصرار و پافشاری زیاد می نماید و با بیانهای گوناگون از مردم درخواست می کند که غریزه واقع بینی و پیروی حق را در خود زنده نگهدارند.

خدای متعال می فرماید:

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾

پس از حق جز گمراهی چیزی نیست ^(۱۲).

و می فرماید:

﴿وَالْعَصْرَ انْ الْاِنْسَانَ لَفِي الْخَسْرِ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَتَوٰصَوْا

بِالْحَقِّ وَتَوٰصَوْا بِالصَّبْرِ﴾

غیر از مردمان با ایمان که دارای عمل صالح هستند و از حق پیروی کرده و یکدیگر را بیافشاری در حق سفارش می کنند همه مردم زیانکارند ^(۱۳).

و روشن است که اینهمه سفارش خدائی برای اینست که انسان اگر غریزه واقع بینی خود را زنده نگه ندارد و در پیروی حق و حقیقت نکوشد پایبند سعادت و کامیابی خود نخواهد بود و هر گفتار و کردار هوس آمیز و خوش آیند را دنبال خواهد کرد و گرفتار پندارهای پوچ و افکار خرافی خواهد شد و آنوقت است که مانند یک حیوان چهارپا از راه خود (که سرمایه انسانی است) بدور افتاده قربانی هوی و هوس و بی بند باری و نادانی خود خواهد گردید.

خدای متعال می فرماید:

﴿أرأيت من اتخذ الهه هويه أفانت تكون عليه وكيلاً ام تحسب ان اكثرهم
يسمعون او يعقلون ان هم الا كالا نعام بل هم اضل سبيلاً﴾

درباره کسانی که هوای نفس خود را پرستش می کنند چگونه فکر می کنی؟
آیا فکر می کنی می توانی آنها را اصلاح و تربیت نمائی؟ آیا گمان می بری که
بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟ نه، آنان مانند چهارپایان هستند که نه سخن
حق را می شنوند و نه می فهمند بلکه از چهارپایان نیز گمراه ترند (۱۴).

البته وقتیکه غریزه واقع بینی انسان زنده شد و خوی پیروی حق در وی
شروع بفعالیت نمود حقائق یکی پس از دیگری برای وی جلوه خواهد کرد و
هر حق و حقیقتی را که یافت با آغوش باز خواهد پذیرفت و هر روز یک قدم
تازه ای در راه سعادت و نیکبختی برخواهد داشت.

خدای متعال دارای همه صفات کمال است

کمال چیست؟

یک باب خانه وقتی کامل است که همه نیازمندی های زندگی یک خانواده
را در بر داشته باشد چنانکه اطاقهای کافی برای نشستن و پذیرائی مهمان و
آشپزخانه برای طبخ غذا و نیز روشویی و منبع آب و غیره را شامل باشد و هر
اندازه که این لوازم را فاقد باشد بهمان مقدار ناقص است.

همچنین اگر یکفرد انسان آنچه را که در سازمان وجودی یک انسان طبیعی
مورد نیاز است دارا باشد کامل خواهد بود و اگر از این جمله یکی را فاقد باشد
مثلاً دست یا پا یا چشم نداشته باشد از همان جهت ناقص است.

بنابر آنچه دانسته شد صفت کمال چیزی است که نوعی از نیازمندی های
هستی را رفع نماید و نقص را برطرف سازد مانند صفت علم که تاریکی جهل را
رفع نموده معلوم را برای عالم روشن می سازد، و مانند قدرت که مقاصد و

خواسته های شخصی را که دارای قدرت است و برای وی امکان پذیر می سازد و او را بآنها مسلط می نماید و مانند صفت حیات و احاطه و غیر آنها.

وجدان ما قضاوت می کند که آفریدگار جهان (یعنی کسیکه هستی جهان و جهانیان از وی سرچشمه می گیرد و هر نیازی را که فرض شود او رفع می نماید و هر نعمت و کمال را او ارزنی میدارد) همه صفات کمال را داراست زیرا از نظر واقع بینی هرگز نمی توان تصور کرد کسی بتواند نعمتی را که خود ندارد بدیگران ببخشد و نقصی را که خود گرفتار آنست از دیگران رفع نماید خدای متعال نیز در کلام خود خویش را بهمه صفات کمال می ستاید و از هر نقص خود را منزه و پاک معرفی می نماید:

﴿هو و ربك الغنی ذوالرحمه﴾

تنها او است که دارا و بی نیاز مطلق است و نیاز هر نیازمندی را رفع می کند

(۱۵)

و باز می فرماید:

﴿الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی﴾

نیکوترین و زیباترین صفات از خدائی است که غیر از او خدائی نیست (۱۶).

(اوست که زنده و دانا و بینا و شنوا و توانا و آفریدگار و بی نیاز است) پس باید خدای متعال را دارای تمام صفات کمال؛ و ساحت مقدس او را از هر صفت نقص پاک و منزه دانست زیرا اگر نقص داشت از همان جهت نیازمند بود و خدائی بالاتر از او می بایست که نیازمندی او را رفع کند ﴿سبحانه و تعالی عما یشركون﴾

توحید و یگانگی

﴿لو کان فیهما آله الا الله لفسدتا﴾

اگر جز خدای یگانه خدایان در آسمان و زمین (در جهان) وجود داشتند جهان خراب و تباه می شد^(۱۷).

توضیح: اگر خدایان چندی در جهان حکومت می کردند و چنانکه بت پرستان می گویند هر بخش جهان را خدای جداگانه اداره می کرد و زمین و آسمان و دریا و جنگل هر کدام برای خود خدائی داشت، بواسطه اختلاف خدایان در هر جای جهان نظم جداگانه ای برقرار می شد و درین صورت ناگزیر کار جهان بفساد و تباهی می کشید با اینکه می بینیم همه افراد جهان با هم بستگی و هم آهنگی کامل دارند و همگی یک دستگاه را تشکیل می دهند بنابراین باید گفت که پروردگار و آفریننده جهان یکی بیش نیست.

و نباید تصور کرد که چون خدایان مقروض عاقل می باشند و می دانند که اختلافشان جهان را بسوی تباهی و فساد می کشد هرگز با هم اختلاف نمی کنند. زیرا در اینصورت همه آنها در کار یکدیگر مؤثر خواهند بود و هر یک بواسطه اینکه محتاج موافقت و اذن دیگران است به تنهایی نمی تواند هیچ کاری را انجام دهد، با آنکه باید خدا منزله از احتیاج باشد.

وجود و قدرت و علم خدای متعال

مشاهده اجزاء بهم پیوسته این جهان پهناور و گردش عمومی حیرت انگیز آن و نظامهای جزئی خیره کننده و مرتبط بهم که در هر گوشه و کنار آن در جریان است و در نتیجه هر یک از انواع پدیده ها بسوی هدف خاص و مقصد ویژه خود با نهایت نظم و ترتیب در سیر و حرکت می باشد، برای هر انسان خردمند روشن می سازد که جهان هستی و هر چه در آنست در وجود و بقاء خود از یک وجود و مقام فناپذیری سرچشمه می گیرد که با قدرت بیکران و علم بی پایان خود جهان و جهانیان را آفریده است و هر یک از آفریده های خود را

مهد پرورش قرار داده با عنایت و خاص خود بسوی مقصد کمالیش سوق می دهد. اوست که هستی اش فناپذیر است و بهر چیز توانا و دانا می باشد.

خدای متعال در کلام خود می فرماید:

﴿لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾
ملک و فرمانروائی مطلق آسمانها و زمین از آن خدا است و او زنده می کند و میمیراند، و اوست که بهر چیز توانا است اوست که بهر چیز از ناحیه اول و آخر و ظاهر و باطن (از هر ناحیه و جهت احاطه دارد و اوست که همه چیز دانا است ^(۱۸)).

قدرت خدا

﴿وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾
سلطنت حقیقی جهان فقط برای خدا است هر چه بخواهد می آفریند و به همه چیز قادر و توانا است ^(۱۹).

توضیح:

وقتی می گوئیم: فلان کس توانائی خریدن ماشین سواری را دارد مقصدمان اینست که آنچه را که خریدن ماشین بدان نیازمند است (پول کافی) دارا می باشد و اگر بگوئیم فلانکس توانانی برداشتن سنگ بیست منی را دارد منظورمان اینست که نیروی برداشتن سنگ بیست منی در او موجود است.

روی هم رفته توانائی و قدرت نسبت بیک چیز داشتن وسیله لازم همان چیز است و چون هر پدیده ئی که در جهان هستی فرض شود نیازمندی آن در هستی و گردش زندگیش با خدای متعال رفع می شود باید گفت که خدای

متعال توانائی و قدرت همه چیز را دارد و ذات پاک اوست که سرچشمه هستی است.

علم خدا

﴿الایعلم من خلق﴾

آیا خداوند آنچه را خود آفریده نمی داند (۲۰)؟

توضیح: چون هر موجودی در پیدایش و هستی خود بهستی بی پایان خدای متعال تکیه زده است هرگز نمی شود که میان آن موجود و خدا حجاب و حائلی فرض نمود یا آنرا از خداوند پنهان دانست بلکه هر چیز برای او آشکار می باشد و او بدرون و بیرون هر چیز مسلط و محیط است.

رحمت خدا

نیازمند ناتوانی را می بینیم و باندازه توانائی خود نیازمندی او را رفع می کنیم درمانده بیچاره ئی را دستگیری می نمائیم یا دست نایبائی را گرفته بمقصد می رسانیم اینگونه کارها را مهربانی یا رحمت شمرده؛ کار پسندیده و ستوده می دانیم.

کارهائیکه خدای کارساز بی نیاز انجام می دهد جز رحمت نمی تواند باشد؛ زیرا با بخشیدن نعمتهای بیشمار خود همه را بهره مند می سازد و با هر بخشش بی آنکه خودش بکسی نیاز داشته باشد گوشه ئی از نیازمندی های موجودات را رفع می نماید چنانکه می فرماید:

﴿وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها﴾ (۲۱)

و می فرماید:

﴿رحمتی وسعت کل شیء﴾ (۲۲)

سایر صفات کمال

﴿وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ﴾

خدای تو دارا و بی نیاز مطلق است و بآفریده های خود مهربان می باشد. توضیح: هر خوبی و زیبایی که در جهان هست و هر صفت کمال که تصور کنیم نعمتی است که خدای متعال بآفریدگان خود عطا فرموده و بآن وسیله یکی از نیازمندی های آفرینش را رفع کرده است، البته اگر خودش دارای آن کمال نبود از بخشیدن بدیگران عاجز بود و خود نیز در نیازمندیها با دیگران شریک بود پس خداوند همه صفات کمال را از خود دارا است و بی اینکه کمالی از کمالات را از دیگران دریافت دارد یا دست نیاز بسوی کسی دراز کند خود بهمه صفات کمال از قبیل حیات و علم و قدرت و غیر آنها متصف است. و هیچ گونه صفات نقص و موجبات نیازمندی و احتیاج مانند ناتوانی و نادانی و مرگ و گرفتاری و غیره، راهی بساحت پاکش ندارد.

عقائد : ۲ - نبوت

احتیاج بشر به پیغمبر

خدای متعال با قدرت کامل خود در حالیکه از هر جهت بی نیاز است جهان هستی و آفریده های گوناگون آنرا بوجود آورده و از نعمتهای بیرون از شمارش برخوردار کرده است.

انسان و هر آفریده دیگر؛ جاندار و غیر جاندار از نخستین روز پیدایش تا آخرین روز هستی در مهد پرورش وی قرار گرفته هر کدام با نظم و ترتیبی خاص بسوی هدفی معلوم و معین رهبری شده و پیش می رود در حالیکه در تمام لحظات مورد عنایت شایان او می باشد.

اگر تنها دورانهای زندگی خودمان را مورد توجه و تأمل قرار دهیم یعنی دوران شیرخوارگی و کودکی و جوانی و پیری را در نظر بیاوریم وجدان ما بعنایت کاملی که خدای متعال بما دارد گواهی خواهد داد و چنانچه در این مسأله روشن می شویم عقل ما بی تردید قضاوت خواهد کرد که آفریدگار جهان بهر یک از آفریده های خود از هر کس مهربان تر می باشد ر اثر همین مهربانی همیشه صلاح حال آنها را رعایت می کند و هرگز بدون حکمت و مصلحت، فساد و تباهی کارشان رضایت نمی دهد. نوع انسان یکی از آفریدگان خدا است و می دانیم صلاح کار و خوشبختیش در اینست که واقع بین و نیکوکار یعنی دارای عقاید صحیح و اخلاق پسندیده و کردار نیک باشد.

ممکن است کسی بگوید که انسان با عقل خداداد می تواند نیک و بد را شناخته چاه را از راه تشخیص دهد.

ولی باید دانست که عقل به تنهایی نمی تواند این گره را بگشاید و انسان را بواقع بینی و نیکوکاری رهبری کند زیرا اینهمه صفات ناپسند و کارهای ناروا که

در جامعه انسانی مشاهده می شود همه از کسانی است که عقل و قوه تمیز دارند جز اینکه در اثر خود خواهی و سودپرستی و هوسرانی عقل آنان مغلوب عواطف و تابع هوی و هوس گردیده در نتیجه دچار گمراهی شده اند. پس خدای متعال باید از راه دیگر و یا وسیله ئی که هرگز محکوم هوی و هوس نمی شود و هیچگاه در رهبری خود خبط و اشتباه نمی کند ما را بسوی سعادت رهبری و دعوت نماید؛ این راه جز راه نبوت نیست.

انبیاء (پیامبران)

قضاوتی که عقل ما می کند و بموجب آن حکم می نماید که باید راهی بنام راه نبوت بروی بشر باز باشد عملاً نیز تاکید شده و انجام یافته است؛ گروهی از افراد بشر بنام پیغمبر از جانب پروردگار برانگیخته شده و یکرشته مقررات اعتقادی و عملی برای مردم آورده آنان را براه راست دعوت کرده اند.

این گروه صحت دعوی خود و راستی و درستی دین خود را از راههایی قابل فهم برای مردم ثابت نموده، و در مکتب تربیتی خود افراد شایسته ئی پرورش داده اند.

عقل معاش که عقل عملی نیز نامیده می شود (یعنی شعوری که بوسیله آن زندگی خود را اداره می کنیم) بما اجازه می دهد که از هر چیز که قابل استفاده است بنفع زندگی خود استفاده نمائیم از فضا؛ از هوا؛ از زمین، از دریا، از صحرا، از چوب از آتش، از آب بهره برداریم، از گیاهان و تخم آنها؛ از درختان میوه و برگ و چوب آنها، از حیوانات و گوشت و شیر و پوست و پشم آنها برخوردار شویم. همچنین در اثر نیازمندی فراوانی که داریم از فعالیت هموعان دیگر بسود خود بهره برداری کنیم.

فرمان همه بین تصرفات و استفاده‌ها را همان عقل و شعور زندگی برای ما صادر کرده و جواز آن را امضاء نموده و از این جهت است که اگر کسی از ما بپرسد: چرا هنگام گرسنگی غذا می‌خورید؟ یا وقت تشنگی آب می‌نوشید؟ یا چرا از هوا تنفس می‌کنید! پرسشهایی خنده‌دار خواهد بود.

ولی در اولین دفعه که بمنظور استفاد از کار و کوشش هموعان خود با آنان تماس می‌گیریم حس می‌کنیم که آنان نیز مانند ما می‌باشند همانطور که ما می‌خواهیم از نتیجه فعالیت آنان بهره‌مند شویم ایشان نیز می‌خواهند که از فعالیت ما استفاده کنند و چنانکه ما حاضر نیستیم نتیجه فعالیت خود را برایگان بآنها بدهیم ایشان نیز حاضر نیستند آنچه در دست دارند بی‌جهت در اختیار ما بگذارند.

اینست که ناگزیر بمسئله اجتماعی تعاونی تن در می‌دهیم و بهمنوعان خود در رفع نیازمندی‌های زندگیشان کمک می‌کنیم تا در برابر آنها بما کمک کنند. در اثر همین احتیاج و ضرورت، افراد انسان گرد هم آمده از یاری همدیگر استفاده می‌کنند و در حقیقت کار و کوشش افراد روی هم ریخته می‌شود سپس هر کس باندازه موقعیت و فعالیت اجتماعی خود از آن بهره می‌برد.

اجتماع؛ قانون و مقررات می‌خواهد

چنانکه گفته شد انسان از راه ناچاری زیر بار اجتماعی تعاونی می‌رود وگرنه بحسب طبع اولی منافع زندگی خود را می‌خواهد و بس.

از اینجاست که هر وقت فرصت بدستا آورد بمنافع دیگران تعدی می‌کند بی‌اینکه از منافع خود چیزی بایشان داده تعادل را برقرار سازد بهمین سبب در هر جامعه باید قوانین و مقرراتی حکومت کند که با رعایت آنها ارزش اجتماعی افراد محفوظ بماند و از تعدی آنان جلوگیری شود و این قوانین و مقررات باید

از ناحیه اتفاق افراد یا اکثریت ایشان مورد پذیرش قرار گیرد تا هر کس بوظیفه خصوصی و عمومی خود آشنا گردد.

ریشه تکوینی قوانین و مقررات

قوانین و مقررات وظائفی است که برای حفظ مصالح زندگی نوع وضع شده است و از این جهت ارزش آنها ارزش اجتماعی است نه ارزش طبیعی و تکوینی یعنی مانند قوانینی که در طبیعت حکومت می کند خودبخود تأثیر ندارند بلکه اگر افراد جامعه آنها را اجراء کردند جریان پیدا می کنند و گرنه یک افسانه بی اثر خواهند بود.

در عین حال این قوانین و مقررات اجتماعی بی ارتباط به طبیعت و تکوین نیستند و ریشه تکوینی دارند و از فطرت و احتیاج طبیعی انسان سرچشمه می گیرند.

یعنی آفرینش؛ انسانرا طوری ساخته که خواه ناخواه یک سلسله افکار اجتماعی را بوجود آورده مورد استفاده قرار می دهد و زندگی تکوینی خود را با آنها تطبیق داده به هدفهای وجودی خود می رسد.

هدایت تکوینی بسوی قوانین زندگی

ما می دانیم خدای متعال بحسب عنایت کامله و مهربانی بی پایان خود هر نوع از انواع آفرینش را به هدفهای وجودیش می رساند و نوع انسان نیز از این قانون کلی مستثنی نیست پس باید خدای متعال انسانرا بیک سلسله قوانین و مقررات که راه و رسم زندگی را تشکیل می دهد هدایت فرماید که مصالح و منافع انسان بوسیله عمل به آنها تأمین شود و برای حصول آن تنها رهبری عقل کافی نیست، زیرا عقل گاهی در درک خود خطا می کند و بیشتر اوقات در اثر

عادت و تقلید و صفاتی که بارت می برد مغلوب هوی و هوس شده انسانرا بهلاکت می کشاند زیرا چنانکه دانستیم عقل انسانرا بقانون سودطلبی و نفع جوئی رهبری می کند و اگر برای دیگران حقوقی در نظر می گیرد و از قانون عمومی پیروی می نماید از راه ناچاری و برای تأمین منافع شخصی خود اوست و از این جهت است که غالباً مردمی را که باوج قدرت می رسند و حریف و معارضی در برابر خود نمی بینند از هر قانون و حکمی سر باز می زنند و منافع دیگر آنرا بخود اختصاص داده حقوق حقه آنرا پایکال می سازند.

پس باید خدای متعال مردمرا بسوی راه و رسم زندگی از طریقی هدایت فرماید که از هر گونه خطا و لغزش مصون باشد و آن طریقه نبوت است و آن اینست که خدای متعال جز راه فکر از راه دیگری (راه وحی) بیرخی از بندگان خود یک سلسله معارف و احکامی را تعلیم کند که بکار بستن آنها بشر را بسوی سعادت واقعی رهبری نماید.

نتیجه بحث:

از بیان گذشته بدست آمد که خدای متعال باید با تعلیم غیبی برخی از بندگان خود را بمعارف و قوانینی که ضامن سعادت بشر می باشد آگاه ساخته بسوی آنان بفرستد.

انسان که حامل پیام های خدائی است پیامبر و فرستاده خدا نامیده می شود و مجموع پیامهائی را که از پیش خدا بسوی مردم آورده دین می گویند.

و نیز روشن شد که معارف دینی و قوانین الهی که از مصدر جلال صادر می شود باید درست و دست نخورده و تغییر نیافته بدست مردم برسد یعنی پیامبر خدا در فرا گرفتن وحی الهی خطا نکند و در نگهداری آن گرفتار فراموشکاری و لغزش نشود؛ و در رسیدن آن بمردم اشتباه یا خیانت نکند زیرا چنانکه گفتیم

هدایت مردم بمعارف لازمه و و قوانین زندگی جزو سازمان آفرینش می باشد، و یکی از مقاصد، خلقت انسان است و هرگز خلقت و آفرینش در پیمودن راه خود خطا و لغزش نمی پذیرد مثلاً نمی شود که دستگاه آفرینش از راه تناسل انسان، سنگ یا گیاه بوجود آورد یا از راه رویانیدن دانه گندم، حیوان پیدا شود یا چشم انسان مثلاً با وضع فعلی و فعالیت ویژه خود کار معده را بکند یا گوش کار قلب را انجام دهد.

و از همین جا معلوم می شود که پیامبران خدا باید معصوم باشند یعنی کاری را که خدا واجب می داند ترک نکنند و کاری را که خود گناه می دانند انجام ندهند.

زیرا ما (گروه انسان) با وجدان خود می دانیم کسیکه بگفته خود عمل نکند در حقیقت بدرستی و راستی آن معتقد نیست در اینصورت اگر پیامبر مرتکب گناه شود گفته خود را باور نخواهد داشت و مسئله تبلیغ بی اثر خواهد ماند و حتی اگر بعداً اظهار توبه و ندامت نیز نماید دل ما صاف نخواهد شد و در هر حال مقصد تبلیغ لنگ خواهد ماند.

خدای متعال در کلام خود می فرماید:

﴿عالم الغیب فلا ظہر علی غیبہ احداً الا من ارتضی رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلقه رسداً لیعلم ان قدأ بلغوا رسالات ربهم﴾ سوره جن آیه: ۲۵ - ۲۸.

خلاصه ترجمه: خداست که غیب را می داند و بغیب خود احدی را مسلط نمی سازد مگر کسان پسندیده ای از فرستادگان خود را، خدای متعال راه وحی (پیامهای خود) را از هر آسیب و گزند نگرهبانی می کند تا روشن شود که فرستادگان او پیامهایش را دست نخورده و تغییرناپذیر بمردم رسانیده اند.

تفاوت هدایت انسان با موجودات دیگر

از بحثهایی که درباره توحید نمودیم روشن شد چنانکه آفرینش اشیاء از آن خدای متعال است پرورش آنها نیز وابسته باوست و بعبارت روشن تر هر یک از پدیده های جهان که از نخستین دم پیدایش برای بقاء و تکمیل نواقص خود شروع بفعالیت نموده نواقص و نیازمندیهای خود را یکی پس از دیگری مرتفع می سازد و در حدود امکان خود را کامل و بی نیاز می کند؛ سیر منظمی را که در خط بقاء می نماید و بوجود خود ادامه می دهد تنظیم کننده سیر آن و رهبرش از هر منزل بمنزل دیگر خدای متعال است.

از این نظر یک نتیجه قطعی بدست می آید و آن اینکه هر نوع از انواع پدیده های جهان برنامه تکوینی خاصی در بقاء خود دارد که با فعالیت ویژه خود آنرا اجراء می نماید و بعبارت دیگر هر دسته معینی از پدیده های جهان در سیر بقاء خود یکرشته و وظایف مشخص دارد که از ناحیه خدای متعال بسوی آنها هدایت می شود چنانکه قرآن کریم باین حقیقت اشاره نموده می فرماید:

﴿ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی﴾

خدای ما آنکسی است که بهر چیز آفرینش ویژه اش را عطا فرموده و پس از آن هدایتش کرده (۲۳).

همه اجزاء آفرینش در این حکم کلی شریکند و هرگز استثنائی در کار نیست ستارگان آسمان و زمین که زیر پای ماست و عناصری که در آن موجودند و ترکیباتی که پدیده های ابتدائی را پدیدار می سازند و نبات و حیوان همه همین حال را دارند.

حال انسان نیز درین هدایت عمومی حال دیگران است جز اینکه میان او و دیگران یک فرق است.

توضیح فرق میان انسان و دیگران

کره زمین میلیون ها سال پیش آفریده شده و مجموع نیروهای نهفته خود را بکار انداخته در محیط هستی خود تا حدودیکه عوامل مختلف اجازه می دهد فعالیت می پردازد و در زمینه حرکت وضعی و انتقالی خود آثار وجودی خود را بروز می دهد و باین ترتیب بقاء خود را تأمین می کند و تا عامل مخالف قویتری جلوش را نگیرد بهمین فعالیت ادامه خواهد داد و از انجام دادن هیچ وظیفه ای از وظایف خود کوتاهی نخواهد کرد.

درخت بادام از هنگامیکه از میان هسته بیرون آمده تا روزیکه درختی کامل گردد در تغذیه و رشد و نمو و غیر آن (و بعبارت دیگر در خط سیر خود) وظائفی بعهده دارد که اگر عامل مختلف نیرومندتری راهش را سد نکند هرگز در انجام آنها فروگذاری نخواهد کرد و نمی تواند هم بکند، هر پدیده دیگری نیز حالش همین طور است ولی نوع انسان فعالیتهای اختصاصی خود را از راه اختیار انجام می دهد و کارهائیکه انجام می دهد از فکر و تصمیم وی سرچشمه می گیرد. انسان چه بسا از کردن کاری که صددرصد بنفع او است و عامل مخالفی نیز جلوش را نگرفته سر باز نمی زند و کاری را که صددرصد بضرر وی می باشد دانسته و فهمیده انتخاب می کند گاهی از خوردن نوشدارو خودداری می کند و گاهی کاسه زهر بسر می کشد و خود را می کشد.

البته روشن است موجودی که مختار آفریده شده هدایت عمومی خدائی در حق وی اجباری نخواهد بود یعنی پیغمبران راه خیر و شر و سعادت و شقاوت را از طرف خدای متعال بمردم ابلاغ می کنند و پیروان دین را مژده ثواب داده آنانرا برحمت پروردگار امیدوار می سازند و گردنکشان و یاغیان را از عذاب خدا می ترسانند و آنان در فرا گرفتن هر یک از آنها آزاد و مختار خواهند بود.

درست است که انسان خیر و شر و نفع و ضرر خود را اجمالاً از راه عقل درک می کند ولی همان عقل غالباً خود را باخته از خواهشهای نفسانی پیروی می نماید و گاهی نیز راه خطا می رود؛ بنابراین قطعی است که هدایت خدائی باید از راه دیگری علاوه بر راه عقل انجام گیرد که آن راه بکلی از خطا و لغزش مصون باشد یا بعبارت دیگر خدای متعال دستورهای خود را که از راه عقل اجمالاً بمردم می فهماند از یک راه دیگر تأیید می نماید.

این راه، همان راه نبوت است که خدای متعال دستورهای سعادت بخش خود را از راه وحی بیکی از بندگان خود بفهماند و بوی مأموریت دهد که آنها را بمردم برسانند و آنانرا از راه امید و بیم و تشویق و تهدید بمتابعت آن دستورات وادار نماید.

خدای متعال در کلام خود می فرماید:

﴿إنا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده..... رسلاً مبشرین و منذرین لئلا ینکون للناس علی الله حجه بعد الرسل﴾

ما بتو وحی کردیم چنانکه بنوح و پیامبرانی که پس از وی بودند وحی کردیم... پیامبرانی بسوی مردم فرستادیم که به پیروان دین مژده ثواب می داده آنان را امیدوار می ساختند و متمردان را از عقاب خدا می ترسانیدند. تا آنکه پس از پیامبران، مردم بواسطه نداشتن این نوع هدایت بر خدا حجت نداشته باشند (۲۴).

صفات نبی

از بیان گذشته روشن شد که پیامبر باید:

۱ - در انجام دادن مأموریت خود از خطا مصون و معصوم باشد و هیچگونه فراموشی و آفتهای دیگر ذهنی بوی راه نیابد تا آنکه بتواند آنچه را بوی وحی

می شود درست دریافت نماید و آنچه را دریافت داشته است بدون لغزش و اشتباه به مردم برساند زیرا در غیر اینصورت هدایت الهی به هدف خود نمی رسد و قانون هدایت عمومی از کلیت خود افتاده در مورد انسان از تأثیر باز میماند.

۲ - در کردار و گفتار خود از لغزش و معصیت مصون باشد چه با وجود معصیت اثری برای تبلیغ نمی ماند زیرا کسیکه کردارش با گفتارش مخالف است مردم ارزشی برای گفتارش قائل نیستند و حتی کردارش را دلیل بر دروغگوئی و شیادیش می گیرند که اگر راست می گفت بگفته خود عمل می کرد .

این دو امر را می توان در یک عبارت جمع کرد و گفت: برای اینکه تبلیغ صحیح و مؤثر باشد لازم است پیامبر از خطا و معصیت معصوم باشد خدای متعال در کلام خود نیز بهمین معنی اشاره نموده می فرماید:

﴿عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلقه رسداً لیعلم ان قد ابلاغوا رسالات ربهم﴾.

خدائی که علم غیب پیش او است بغیب خود کسی را مسلط نمی کند مگر کسیکه خدایش برای اینکار می پسندد (پیامبر پسندیده) و در اینصورت خدای متعال او را تحت مراقبت قرار می دهد تا پیامهای خدائی دست نخورده بمردم ابلاغ شود (۲۵).

۳ - فضائل اخلاقی را مانند عفت و شجاعت و عدالت و غیر آنها داشته باشد زیرا اینها همه از صفات پسندیده شمرده می شوند و کسیکه از هر گونه معصیت مصون است و از دین متابعت کامل می کند هرگز با ردائیل اخلاقی لکه دار نمی شود.

پیامبران در میان بشر

از راه تاریخ مسلم است که در میان بشر پیامبرانی بوده و بدعوت قیام نموده اند ولی با اینوصف تاریخ زندگیشان چندان روشن نیست تنها تاریخ زندگانی حضرت محمد ﷺ است که خالی از ابهام می باشد و قرآن کریم که کتاب آسمانی آن حضرت و مقاصد عالیه دینی را شامل است موضوع دعوت پیامبران گذشته را نیز روشن ساخته مقصد و هدف آنان را هم بیان می کند.

قرآن کریم بیان می کند که پیامبران بسیاری از جانب خدای متعال بسوی مردم آمده اند و باتفاق کلمه بتوحید و دین حق دعوت کرده اند چنانکه می فرماید:

﴿و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحى اليه انه لا اله الا انا فاعبدون﴾.

(پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه بوی وحی می کردیم که جز من خدائی نیست، مرا پرستید ^(۲۴)).

پیامبران صاحب شریعت

قرآن کریم بیان می کند که همه پیامبران خدا دارای کتاب آسمانی و شریعت مستقل نبوده اند بلکه چنانکه آیه کریمه:

﴿شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً و الذى اوحينا اليك و ما وصينا به

ابراهيم و موسى و عيسى ^(۲۷)﴾

پنج تن از میانشان که پیامبران بزرگند صاحبان کتاب آسمانی مشتمل به شریعتند:

۱ - حضرت نوح عليه السلام.

۲ - حضرت ابراهيم عليه السلام.

۳ - حضرت موسى عليه السلام.

۴ - حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۵ - حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

و شریعت هر یک از این بزرگواران مکمل شریعت سابقش می باشد.

پیغمبران اولوالعزم و سایر پیغمبران

پیغمبرانی که دارای کتاب آسمانی و قانون مستقل بوده اند پنج نفرند که در این آیه:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾
به آنان اشاره شده:

نوح؛ ابراهیم؛ موسی، عیسی و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این پنج تن را که صاحب کتاب و شریعتند پیغمبران اولوالعزم می گویند.

ولی فرستادگان خدا منحصر باین پنج تن نبوده اند بلکه هر امتی فرستاده ای داشته و پیغمبران بسیار از جانب خدا بسوی بشر فرستاده شده اند که در قرآن کریم نام بیشتر از بیست نفر آنان برده نشده است.

چنانکه خدای متعال می فرماید:

﴿مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصِصْ عَلَيْكَ﴾

و می فرماید:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ﴾ ^(۲۸) و می فرماید: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ ^(۲۹).

آری پیغمبرانی که بعد از هر یک از پیغمبران اولوالعزم آمده اند بشر را بسوی شریعت همان پیغمبران دعوت کرده اند و بهمین ترتیب بعثت و دعوت ادامه داشت تا اینکه خداوند پیغمبر اکرم محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای ختم پیغمبران قبل و ابلاغ آخرین دستورها و کاملترین مقررات مذهبی برانگیخت و کتاب

آسمانی او آخرین کتاب آسمانی گردید و در نتیجه دین آن حضرت تا قیامت مستمر و شریعت و برای همیشه زنده می باشد.

۱ - حضرت نوح علیه السلام

نخستین پیامبری که خدای مهربان او را برانگیخت و با شریعت و کتاب آسمانی بسوی جهان بشریت فرستاد نوح علیه السلام بود.

نوح علیه السلام بشر آنروزی را بسوی توحید و یگانه پرستی و اجتناب از شرک و بت پرستی دعوت می کرد. چنانکه از قصص وی در قرآن کریم پیداست برای رفع اختلافات طبقاتی و ریشه کن ساختن ستم و بیدادگری مبارزه سخت می نمود و از راه استدلال که برای بشر آنروزی تازگی داشت تعلیمات خود را گوشزد می کرد.

پس از روزگار درازی که با مردمان نادان و لجوج و سرکش دست بگریبان بود جماعت کمی را هدایت فرموده و خدای متعال بواسطه طوفانی که فرستاد کفار را هلاک و زمین را از لوث وجودشان پاک نمود، و نوح علیه السلام که با عده ای از پیروان خویش نجات یافته بودند، شالوده یک جامعه دینی را از نو در جهان ریختند.

این پیغمبر گرامی پایه گذار شریعت توحید و نخستین مأمور خدائی است که با ستم و بیداد و طغیان مبارزه کرده است. در سایه همین خدمت گرانبها که بدین حق و حقیقت نموده از خدای متعال به درود و سلامی اختصاصی یافته که تا جهان بشریت برپا است زنده و پایبند خواهد بود:

﴿سلام علی نوح فی العالمین﴾

۲ - حضرت ابراهیم علیه السلام

روزگاران درازی که از زمان نوح گذشت با اینکه پیامبران بسیاری مانند هود و صالح و دیگران نیز مردم را بسوی خدا و درستی رهبری می فرمودند روزیروز بازار شرک و بت پرستی رونق می گرفت تا اینکه بالاخره جهانگیر شد. و خدای متعال با حکمت بالغه خود حضرت ابراهیم علیه السلام را برانگیخت.

ابراهیم علیه السلام نمونه کامل یک انسان فطری بود که با نهاد پاک و بی آرایش خود از حقیقت جستجو کرد و یگانگی خدای آفرینش را دریافت و تا زنده بود با شرک و ظلم مبارزه نمود.

ابراهیم چنانکه از قرآن کریم پیدا است و اخبار ائمه اهل بیت نیز آنرا تأکید می کند دوران کودکی خود را در غاری دور از هیاهوی مردم و زندگی پرغوغای شهر می گذرانید، تنها مادر خود را گاهگاهی برای وی غذا و آب می آورد می دید.

روزی بدنبال مادر خود بیرون آمده متوجه شهر شد و پیش آزر نام که عمویش بود آمد ولی هر چه می دید برای وی تازگی داشت و بسیار شگفت آور بود.

نهاد پاکش در میان هزاران حیرت و تعجب با نهایت بیتابی و آرامی متوجه آفرینش اشیائی بود که مشاهده می کرد و در جستجوی پیدا کردن راز پیدایش و علت آفرینش آنها بود.

بتهایی دید که آزر و دیگران آنها را می تراشیدند و می پرستیدند. راز هویت آنها سؤال نمود ولی توضیحی که درباره ربوبیت آنها بوی دادند او را قانع نکرد.

گروهی از مردم را دید که ستاره زهره و گروهی ماه و گروهی خورشید را می پرستیدند و چون هر یک از آنها پس از ساعتی چند غروب می کردند ابراهیم را نسبت بر بوییت آنها بی اعتقاد کرد.

ابراهیم علیه السلام پس از این مراحل پرستش خود را نسبت بخدای یگانه و بیزاری خویش را از شرک بی محابا بمردم اعلام کرد و دیگر فکری جز مبارزه با بت پرستی و شرک نداشت؛ و بی آنکه کمترین سستی و خستگی بخود راه دهد با بت پرستان مبارزه می کرد و ایشان را بسوی توحید دعوت می فرمود.

بالاخره راهی به بتخانه پیدا کرده بتها را شکست و در سر همین قضیه که پیش مردم بزرگترین جنایت شمرده می شد محاکمه اش کردند و پس از محاکمه بسوزاندن در آتش محکوم کردند. و بعد از انجام تشریفات به آتش انداختند ولی خدای متعال ویرا نگهداری فرموده سالم از آتش بیرون آمد.

ابراهیم پس از چندی از کشور بابل که زادگاه اصلیش بود بسوی سوریه و فلسطین مهاجرت فرمود و در آن سامان بدعوت خود ادامه داد.

در اواخر عمر خود دارای دو فرزند شد که یکی اسحاق پدر اسرائیل می باشد و دیگری اسماعیل پدر عرب مصر.

اسماعیل را در همان هنگام شیرخوارگی بامر خدا با مادرش بحجاز برده در میان کوههای تهامه در زمینی بی آب و علف و خالی از سکنه جای داد؛ و بدینوسیله عربهای بادیه نشین را به توحید دعوت کرد. و بعد خانه کعبه را بنا نهاده عمل حج را تشریح فرمود که تا ظهور اسلام و دعوت پیغمبر اکرم در میان عربها رائج بود.

ابراهیم صاحب دین فطرت است؛ و بنص قرآن کتاب آسمانی داشت و اولین کسی است که هدین خدا را بنام اسلام و پیروان آنرا بنام مسلمین خواند و ادیان توحید که یهودیت و نصرانیت و اسلام باشد در جهان به آن حضرت منتهی می شود. زیرا حضرت کلیم و حضرت مسیح و حضرت محمد علیهم السلام که پیشوایان سه دین نامبرده می باشند همه در خط دعوت وی بوده اند.

۳ - حضرت موسی، کلیم علیه السلام

موسی بن عمران علیه السلام سومین پیغمبر از پیغمبران اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت اسلامی است و از اولاد اسرائیل (یعقوب) می باشد.

موسی علیه السلام زندگانی پرغوغائی دارد. آن حضرت وقتی متولد شد که بنی اسرائیل در مصر میان قبطیها در حال ذلت و اسارت می زیستند و بامر فرعون ^(۳۰) کودکانشان را سر می بریدند.

مادر موسی طبق آنچه در خواب بوی دستور داده شده بود موسی را در صندوقی چوبین گذاشته و در رود نیل رها کرد؛ آب صندوق را حرکت داده یکسره بقصر فرعون آورد. بامر فرعون صندوق را گرفتند و قتیکه باز کردند بچه ای را در میان صندوق یافتند.

فرعون در اثر اصرار ملکه از کشتن بچه صرفنظر کرد و چون فرزند نداشتند او را بفرزندی قبول کردند و بدایه (که اتفاقاً همان مادرش بود) سپردند.

موسی علیه السلام تا اوایل سن جوانی در دربار فرعون بود. پس از آن در اثر حادثه قتلی از ترس فرعون از مصر فرار کرده بمدین رفت و در آنجا بشعیب پیغمبر علیه السلام برخورد و با یکی از دختران شعیب علیه السلام ازدواج کرد.

چندین سال گوسفندان او را می چرانید پس از چند سال بفکر زادگاه خویش افتاده عائله خود را برداشته با حشمی که تهیه کرده بود متوجه مصر شد و در

اتناء راه وقتیکه شبانه بطور سینا رسید از جانب خدای تعالی برای رسالت برگزیده شد و مأموریت یافت که فرعون را بدیت توحید دعوت کند. و بنی اسرائیل را از دست قبطیان نجات بخشد و برادر خود هارون را وزیر خود قرار دهد.

ولی پس از ابلاغ مأموریت و رساندن پیغام الهی؛ فرعون که بت پرست و ضمناً خود را یکی از خدایان معرفی می کرد رسالت آن حضرت را نپذیرفت و آزادی بنی اسرائیل را تأمین نکرد.

و با اینکه موسی علیه السلام سالها مردم را بتوحید دعوت کرد و معجزات بسیاری نشان داد فرعون و قوم او عکس العملی جز سرسختی و درشت خوئی نشان ندادند بالاخره موسی علیه السلام بامر خدا بنی اسرائیل را کوچ داده شبانه از مصر رو بیابان سینا فرار کرد وقتیکه بدریای سرخ رسیدند فرعون نیز از جریان اطلاع یافته با لشکریان خود ایشان را تعقیب کرد.

موسی علیه السلام از راه اعجاز دریا را شکافت و با قوم خود از آب گذشت ولی فرعون و لشکریان غرق شدند. بعد از این واقعه؛ خدا تورات را بموسی علیه السلام نازل فرمود و شریعت کلیمی را در میان بنی اسرائیل مستقر ساخت.

۴ - حضرت عیسی، مسیح علیه السلام

حضرت مسیح چهارمین پیغمبر از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت است. تولد آن حضرت بطور غیر ادی بوده است، مادرش مریم که دوشیزه ای پارسا بود در (بیت المقدس) مشغول عبادت بود که روح القدس از جانب خدا بر وی نازل شده و مژده مسیح را بوی داد و با دمیکه بآستینش دمید او را به مسیح بارور کرد.

پس از تولد در مقابل تهمت‌های ناروا که مردم نسبت به مادرش می زدند در گهواره بسخن آمده از مادر خود دفاع کرد و نبوت و کتاب خود را به مردم خبر داد. پس از آن در سن جوانی بدعوت مردم پرداخت و شریعت موسی را با تغییرات کمی احیاء فرمود و از حواریین خود مبلغین باطراف و اکناف فرستاد. پس از چندی که دعوتش منتشر شد یهود (قوم آن حضرت) بصدد قتل وی در آمدند ولی خداوند او را نجات داد و یهود کس دیگر را بجای وی گرفته بدار زدند.

باید متذکر این نکته بود که خدای متعال در قرآن کریم برای آن حضرت کتاب آسمانی بنام انجیل اثبات می کند که بر آن حضرت نازل شده است. و آن غیز از انجیل‌هایی است که پس از آن حضرت در سیرت و دعوت وی نوشته شده است و چهار انجیل که تألیف لوقا - مرقس - متی و یوحنا است از میان آنها برسمیت شناخته شد.

۵- حضرت محمد ﷺ خاتم پیامبران

سال پانصد و هفتاد میلادی (پنجاه و سه سال پیش از هجرت) حضرت محمد ﷺ در مکه در میان شریف ترین و نجیب ترین خانواده های عرب حجاز (خانواده بنی هاشم) تولد یافت.

جهان آنروز، چنانکه از تاریخ بدست می آید گرفتار انحطاط اخلاقی شگفت آوری بوده و روز بروز بیشتر در گرداب نادانی فرو می رفت و هر لحظه از معنویات انسانی دورتر می شد؛ و بالخصوص شبه جزیره عربستان که اکثریت اهالی آن بادیه شین بوده و زندگی ایلانی داشتند از همه مزایای مدنیت محروم بودند و با یک رشته افکار خرافی (از آن جمله پرستیدن بت‌هاییکه بدست خود

از سنگ و چوب و گاهی از کشک می ساختند) روزگار می گذرانیدند افتخاری جز تقلید گذشتگان خود و چپاول و تاراج و کشتار نداشتند.

آن حضرت هنوز از مادر متولد نشده بود که پدرش عبدالله بدرود زندگی گفت و پس از چهار سال بیمادر ماند و تحت کفالت جدش عبدالمطلب قرار گرفت و پس از مدت کمی جدش را نیز از دست داد و ابوطالب عموی آن حضرت وی را بمنزل برد و مانند یکی از فرزندان خود از آن حضرت سرپرستی نمود.

اعراب مکه مانند سایر اعراب به نگهداشتن گوسفند و شیر می پرداختند و گاهی نیز با کشورهای مجاور مخصوصاً سوریه تجارت می کردند و مردمی بیسواد بوده و هیچگونه اهمیتی در آموزش و پرورش کودکان خود نداشتند.

آن حضرت نیز مانند قوم خود خواندن و نوشتن یاد نگرفته بود ولی از همان آغاز زندگی با یک سلسله اوصاف پسندیده امتیاز داشت: هرگز بت نمی پرستید، دروغ نمی گفت؛ دزدی و خیانت نمی کرد؛ از کارهای زشت و ناپسند و سبک پرهیز می نمود و با عقل و کفایت بود. و بهمین سبب در اندک زمانی محبوبیت قابل توجهی در میان مردم پیدا کرده بمحمد امین معروف شد چنانکه اعراب غالباً امانتهای خود را باو می سپردند و از امانت و کفایت وی سخنها می گفتند. در حدود بیست سال داشت که یکی از بانوان ثروتمند مکه (خدیجه کبری) او را عامل تجارت خود قرار داد و در نتیجه راستی و درستگی و عقل و کفایت آن حضرت از تجارت سود فراوان عایدش گردید و طبعاً پیش از پیش مجذوب شخصیت و بزرگواری آن حضرت شده بالاخره به آن حضرت پیشنهاد ازدواج کرد آن حضرت نیز پذیرفته با وی ازدواج نمود و پس از آن نیز سالها بکار تجارتی همسر خود اشتغال داشت.

آن حضرت تا سن چهل سالگی با مردم آمیزش متعارف داشت و یکی از آنان شمرده می شد جز اینکه اخلاقی پسندیده داشت و هرگز گرد کردار و رفتارهای زشتی که دیگران آلوده بودند نمی گشت و شیوه ستمگری و سنگدلی و جاه طلبی نداشت و از این رو احترام و اعتماد مردم را نسبت بخود جلب کرده بود چنانکه وقتی اعراب، خانه کعبه را تمیر می کردند در سر نصب حجرالاسود میان قبائل مشاجره و منازعه افتاد آن حضرت را حکم قرار دادند، امر فرمود عبائی پهن کرده حجرالاسود را در میان آن گذاشتند و بزرگان و قبائل اطراف عبا را بلند کردند و آن حضرت حجرالاسود را در جای خودش نصب نمود و بدین ترتیب کشمکش جماعت بدون خونریزی خاتمه یافت.

آن حضرت پیش از بعثت با اینکه خدا را بیگانگی می پرستید و از پرستش تنها روگردان بود؛ چون با عقائد بت پرستی مبارزه نمی کرد مردم کاری بکارش نداشتند چنانکه صاحبان ادیان دیگر مانند یهود و نصاری در میانشان با احترام می ریستند و اعراب مزاحمشان نمی شدند.

قصه بحیرای راهب:

ایامیکه آن حضرت پیش عموی خود ابوطالب می زیست و هنوز بحد بلوغ نرسیده بوده ابوطالب برای تجارت رهسپار شام شد و آن حضرت را نیز با خود همراه بود.

قافله سنگینی بود و جمع کثیری بهمراه مال التجاره فراوانی راه می پیمودند تا وارد زمین سوریه شده بشهر (بصری) رسیدند در نزدیکی دیری پائین آمده خیمه و خرگاه زدند و بااستراحت پرداختند.

راهبی که بحیراء لقب داشت از دیر بیرون آمده اهل قافله را بمهمانی دعوت کرد، همه دعوت بحیراء را اجابت کرده بدیر رفتند. ابوطالب نیز آن حضرت را پهلوی اثاث گذاشته با سایرین به مهمانی بحیراء رفت.

بحیراء پرسید آیا همه آمده اند؟

ابوطالب گفت: جز جوانی که از هممخردسال تراست همه آمده اند.

بحیراء گفت او را نیز بیاورید.

ابوطالب آن حضرت را که در زیر درخت زیتونی ایستاده بود فرا خوانده پیش راهب آمد.

بحیراء نگاه عمیقی به آن حضرت کرده و گفت:

نزدیک من بیا با تو سخنی دارم؛ پس آن حضرت را بکناری کشید ابوطالب نیز نزد ایشان رفت.

بحیراء به آن حضرت گفت: از تو چیزی می پرسم و به لات و عزی سوگندت می دهم که پاسخ دهی (لات و عزی نام دو بت بودند که مردم مکه می پرستیدند).

آن حضرت فرمود: مبعوض ترین اشیاء پیش من این دو بت می باشند.

بحیراء گفت: ترا بخدای یگانه سوگند می دهم که راست بگوئی.

فرمود: من همیشه راست می گویم و هرگز دروغ نگفته ام تو سؤال خودت را بکن.

بحیراء گفت: چه چیز را بیشتر دوست داری؟

فرمود: تنهائی را.

بحیراء گفت: بچه چیز بیشتر نگاه می کنی و دوست داری که بسوی آن نگاه کنی؟

فرمود: آسمان و ستارگانی که در آن هست.
بحیراء گفت: چه فکر می کنی؟
حضرت سکوت کرد. ولی بحیراء بدقت به پیشانی وی نگاه می کرد.
بحیراء گفت: چه هنگام و بچه اندیشه می خوابی؟
فرمود: هنگامی که چشم با آسمان دوخته ستارگان را می نگرم و آنها را در
دامان خود و خود را بالای آنها می یابم.
بحیراء گفت: آیا خواب هم می بینی؟
فرمود: آری، و هر چه را در خواب بینم در بیداری نیز همانرا می بینم.
بحیراء گفت: مثلاً چه خوابی می بینی؟
آن حضرت سکوت کرد. بحیراء نیز خاموش شد.
بحیراء پس از اندکی توقف گفت:
آیا ممکن است میان دو شانه تو را ببینم؟
حضرت بی اینکه از جای خود حرکت کند فرمود: بیا و ببین.
بحیراء از جا برخاسته نزدیک آمد و لباس آن حضرت را از روی شانه اش
کنار زد خالی سیاه پدیدار شد و نگاهی کرد و زیر لب خود گفت:
همان است.
ابوطالب پرسید: کدام است؟ چه می گوئی؟
بحیراء گفت: نشانه ای که در کتابهای ما از آن خبر داده اند.
ابوطالب پرسید: چه نشانه ای؟
بحیراء گفت: بگو این جوان با تو چه نسبتی دارد؟
ابوطالب چون آن حضرترا مانند یکی از فرزندان خود دوست می داشت
گفت: فرزند من است.

بحیراء گفت: نه پدر این جوان باید مرده باشد.

گفت: تو از کجا دانستی؟ آری این جوان فرزند برادر من است.

بحیراء با ابوطالب گفت: گوش کن آینده این جوان بسی درخشان و شگفت آور است اگر آنچه را من دیده ام دیگران به بینند و او را بشناسد می کشند، او را از دشمنان پنهان کن و نگهدار.

ابوطالب گفت: بگو او کیست؟

بحیراء گفت: در چشمهای او علامت چشمهای یک پیغمبر بزرگ و در پشت او نشانه روشنی در این باره می باشد.

قصه نسطورای راهب:

پس از چند سال بار دیگر آن حضرت بسمت عامل تجارت با مال التجاره خدیجه کبری عازم شام گردید خدیجه غلام خود میسره را به همراه آن حضرت فرستاد و سفارش کرد که از وی اطاعت کامل کند در این سفر نیز وقتیکه بزمین سوریه رسیدند در نزدیکی شهر بصری زیر درختی پائین آمدند در آن نزدیکی صومعه راهبی بود بنام نسطورا که از پیش با میسره آشنائی داشت.

نسطورا از میسره پرسید:

آنکه زیر درخت آرمیده کیست؟

میسره گفت: مردی است از قریش.

راهب گفت: زیر این درخت کسی منزل نکرده و نمی کند مگر پیغمبری از

پیغمبران خدا.

پس از آن گفت: آیا در چشمانش اثر سرخی هست؟

میسره گفت: آری پیوسته چشمان وی اینحال را دارد.

راهب گفت: همان است، و وی آخرین پیغمبر از پیغمبران خدا است. کاش من روزی را که مأموریت دعوت پیدا می کند درک می کردم.

بعثت حضرت محمد ﷺ

پیغمبر گرامی اسلام آخرین پیغمبری است که خدای مهربان برای هدایت بسوی جهانیان فرستاده است.

چهارده قرن پیش جهان انسانیت در حالی می زیست که از دین، توحید نامی بیش نمانده بود و مردم از یگانه پرستی و خدانشناسی بکلی دور مانده و آدای انسانیت و عدالت از جامعه آنان رخت بر بسته بود، و در شبه جزیره عربستان که محل خانه خدا و موطن دین ابراهیم بود کعبه مشرفه به بتخانه و دین ابراهیم ﷺ به بت پرستی تبدیل شده بود.

زندگی عرب زندگی قبائلی بود و حتی چندین شهر که در حجاز و یمن و غیر اینها داشتند بهمان ترتیب اداره می شد. جماعت عرب در پست ترین شرائط و عقب افتاده ترین اوضاع و احوال می زیستند. بجای داشتن فرهنگ، بی عفتی و عیاشی و شراب خواری و قمار و در میان آنان امری رائج بود؛ دختران را زنده بگور می کردند؛ زندگی بیشتر مردم از راه دزدی و راهزنی و قتل و غارت اموال و مواشی و چهارپایان هم دیگر تأمین می شد؛ خونریزی و ستمگری بالاترین افتخار بشمار می رفت.

در چنین محیطی خدای مهربان پیغمبر اکرم را برای اصلاح جهان و رهبری جهانیان برانگیخت و قرآن را که مشتمل بر معارف حقه و خدانشناسی و اجرای عدالت و پند و اندرزهای سودمند بود بروی نازل فرمود و آن حضرت را مأمور ساخت که با آن سند آسمانی مردم را بسوی انسانیت و پیروی از حق دعوت کند. پیغمبر اکرم به سال ۵۷۰ میلادی (۵۳ سال قبل از هجرت) در شهر مکه در

یک خانواده ای که اصیل ترین و شریف ترین خانواده عربی شمرده می شد بوجود آمد.

پیش از آنکه از مادر متولد شود پدرش درگذشت و شش ساله بود که مادر خود را از دست داد و پس از دو سال دیگر جدش عبدالمطلب که سرپرستی او را داشت بدرود زندگی گفت و آن حضرت تحت کفالت مستقیم خود ابوطالب (پدر امیرالمؤمنین علیه السلام) درآید.

ابوطالب آن حضرت را مانند یکی از فرزندان خود گرامی داشته و تا چند ماه قبل از هجرت پیوسته در حمایت و نگاهداری آن حضرت کوشا بود و کوچکترین مسامحه ای روا نمی داشت.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درس نخوانده بود و در بیرون مکه در قبیله مادر رضائی خود پس از آن در مکه در خانه جد و عموی خود زندگی می کرد. و نزدیک سن بلوغ با کاروان تجارتي مسافرتی بشام نمود و در همان سفر بود که بحیراء راهب او را دید و از نبوتش خبر داد و درباره وی بهمراهانش توصیه کرد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نخستین روزیکه وارد محیط زندگی شد و بمعاشرت و آمیزش با مردم پرداخت برآستی و درستی و امانت و سلامت نفس شناخته شد و پیش مردم بمحمد امین معروف گردید و بهمین سبب یکی از بانوان مکه (خدیجه کبری) که ثروتی فراوان داشت، او را عامل تجارت خود قرار داد و دیری نگذشت که پیشنهاد ازدواج نیز نموده و آن حضرت با وی ازدواج کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت با اینکه در محیط بت پرستی بود به بتها سر تعظیم فرود نیاورد و پیوسته خدای یگانه را می پرستید و گاهی بغاری که در کوه حراء نزدیکی مکه بود می رفت و دور از سر و صدای مردم با پروردگار خود راز و نیاز داشت.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پس از گذراندن چهل سال از عمر شریف خود از جانب خدای مهربان برای مقام رسالت برگزیده شد و سمت پیامبری یافت. و او بیت سوره قرآنی (سوره اقرأ باسم ربک) بر وی نازل گردید و مأمور دعوت و تبلیغ مردم شد. مأموریتی که در آغاز کار داشت این بود که دعوت پنهانی انجام دهد.

اول کسیکه بوی ایمان آورد علی بن ابیطالب علیه السلام بود که در خانه آن حضرت می زیست و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شخصاً بتربیتش همت می گماشت و پس از آن خدیجه کبری علیها السلام باسلام تشریف جست و مدتی این دو بزرگوار با آن حضرت نماز می خواندند در حالیکه هنوز دیگران در کفر می زیستند؛ و پس از چندی عده کمی از مردم ایمان آورده اند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پس از سه سال مأموریت یافت که دعوت خود را علنی سازد و از خویشاوندان خود شروع فرماید آن حضرت در پیرو این امر عموم خویشاوندان خود دعوتی بعمل آورد و رسالت خود را بایشان اظهار داشت و نوید داد که هر یک از آنان که برای نخستین بار دعوت وی را قبول کند وصی و جانشین وی خواهد بود و سه بار این سخن را تکرار فرمود، احدی آن حضرت را اجابت نکرد جز اینکه در هر سه بار علی علیه السلام بلند شد و آمادگی خود را برای پذیرفتن پیشنهاد حضرت اعلام داشت. پیغمبر اکرم او را تضویق کرده وعده جانشینی خود را بوی داد. بالاخره آن جماعت برخاستند و از روی استهزاء بابوطالب گفتند: پس از این باید از فرزند خود اطاعت کنی! و متفرق شدند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پس از آن بدعوت علتی و عمومی پرداخت ولی از ناحیه مردم با یک مقاومت و سرسختی عجیب و طاقت فرسائی مواجه شد مردم مکه با خوی وحشیگری و عادتی که به بت پرستی داشتند در مقام دشمنی و لجاجت

برآمده از هیچ گونه آزار و شکنجه و استهزاء و اهانت نسبت به آن حضرت و پیروانش خودداری نمی کردند و هر روز بنادانی و سخت گیری خود می افزودند.

هر چه فشار و سخت گیری مردم بالا می گرفت پافشاری آن حضرت در دعوت خود و صبر و بردباریش در برابر محنت آشکارتر می شد و هرگز از دعوت خود عقب نشینی نمی کردند و تدریجاً بشماره پیروان اسلام می افزایش دادند و گاهی نیز کفار از راه تطمیع پیش می آمدند و بآن حضرت پیشنهاد می کردند که مال فراوانی به وی پرداخته بزرگترین ثروت را برای وی تهیه کنند یا او را به سلطنت انتخاب نمایند، وی نیز در برابر آن از دعوت خود دست بردارد یا لااقل بسوی خدای خودش دعوت کرده کاری به خدایان آنان نداشته باشد ولی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیشنهاد ایشان را رد کرده تصمیم قطعی خود را باجرا مأموریت خدائی و ادامه دعوت دینی بجماعت اعلام کرد. کفار پس از آنکه از راه تطمیع مأیوس شدند دوباره بفشار خود افزوده و مسلمانان را با شکنجه و عذابهای سخت که گاهی بقتل منتهی می شد از اسلام باز می داشتند، تنها بجهت ملاحظه ای که از ابوطالب که رئیس بنی هاشم و عموی آن حضرت و حامی وی بود داشتند، از کشتن آن حضرت خودداری می کردند ولی این ملاحظه هرگز جلوی سایر آزار و شکنجه ها را نمی گرفت.

پس از چندی کار بر مسلمانان سخت تر شد و دیگر کارد به استخوان رسید؛ پیغمبر اکرم اجازه داد که یارانش بسوی حبشه هجرت کنند و چندی از شکنجه و آزار قوم خود ایمن شوند جماعتی که در رأس آنها جعفر بن ابیطالب برادر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام قرار داشت (جعفر یکی از برگزیده ترین یاران پیغمبر اکرم بود) با خانواده خود بحبشه مهاجرت کردند.

کفار مکه پس از آنکه از مهاجرت مسلمانان خبردار شدند؛ دو نفر از کاردانان خود را با تحف و هدایایی بسیار پیش پادشاه فرستاده استرداد مهاجران مکه را تقاضا نمودند ولی جعفر بن ابیطالب با بیانی که در حضور پادشاه حبشه ایراد کرد شخصیت سرتاپا نورانیت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصول عالیه اسلام را برای پادشاه و کشیشان مسیحی و سران کشور که حضور داشتند تشریح نمود و آیاتی چند از سوره مریم تلاوت کرد.

بیانات بی آرایش جعفر بطوری جذاب بود که پادشاهان و همه اهل مجلس را بگریه درآورد.

پادشاه بتقاضای اهل مکه جواب منفی داده تحف و هدایائی را که فرستاده بودند رد کرد؛ و دستور داد وسائل راحتی و آسایش و آسودگی را از هر جهت برای مسلمانان مهاجر فراهم نمایند.

کفار مکه پس از این جریان معاهده کردند که با بنی هاشم که خویشاوندان پیغمبر اکرم و طرفداران وی بودند قطع رابطه کنند و راه معاشرت و مکالمه و داد و ستد را با ایشان بکلی ببندند و در این خصوص عهد نامه ای نوشته بامضاء عموم رسانیده در کعبه گذاشتند.

بنی هاشم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز همراه ایشان بود ناگزیر از مکه بیرون آمده در یکی از دره ها که بشعب ابوطالب معروف بود متحصن شدند و تقریباً با نهایت سختی و گرسنگی بسر بردند.

در این مدت کسی جرأت بیرون آمدن از شعب را نداشت؛ روزها با گرمای سوزان و شب ها با ناله زنان و کودکان دست بگریبان بودند.

پس از سه سال؛ کفار در اثر محو شدن^(۳۱) عهدنامه و ملامت‌های زیادی که از قبائل اطراف شنیدند از معاهده خود منصرف شدند و بنی هاشم از تحصن بیرون آمدند.

ولی در همان ایام ابوطالب که یگانه حامی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود و همچنین خدیجه کبری زوجه آن حضرت بدرود زندگی گفتند و کار بر پیغمبر اکرم بسیار سخت شد و به هیچوجه قدرت اینکه میان مردم درآید یا خود را بکسی نشان دهد یا در محل معینی توقف کند نداشت، و بکلی امنیت جانی از وی سلب شده بود.

مسافرت آن حضرت بطائف

سالیکه پیغمبر اکرم و بنی هاشم از شعب ابی طالب بیرون آمدند سال سیزدهم بعثت بود. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همان ایام مسافرتی بطائف (شهری است تقریباً در صد کیلومتری مکه) نمود و مردم طائف را باسلام دعوت فرمود ولی جهال شهر از هر طرف ریختند و دشنام داده سنگسارش کردند و بالاخره از شهر بیرون راندند.

پیغمبر اکرم از طائف بمکه مراجعت نموده و چندی در مکه بود و چون هیچ گونه امنیت جانی نداشت خود را بمردم نشان نمی داد و بزرگان مکه نیز نظر باینکه اوضاع و احوال برای از میان بردن آن حضرت مساعد بود در دارالندوه که به منزله مجلس شوری بود اجتماع نموده؛ در یک مجلس سری آخرین طرح را برای یکسره کردن کار آن حضرت ریختند.

طرح نامبرده این بود که از هر قبیله از قبایل عرب یکنفر انتخاب شود و انتخاب شدگان بطور دسته جمعی به خانه آن حضرت ریخته بقتلش رسانند، البته منظور از شرکت دادن همه قبایل این بود که عشیره آن حضرت یعنی بنی

هاشم نتوانند بخودخواهی وی قیام نموده یا متصدیان قتل بجنگند، و همچنین شرکت جستن یک نفر از خود بنی هاشم بکلی زبان بنی هاشم را می بست. این تصمیم قطعیت پیدا کرد در حدود چهل نفر از قبائل مختلف نامزد قتل آن حضرت شده شبانه خانه اش را محاصره نمودند که سحرگاهان بدرون خانه ریختند تصمیم قوم را اجراء نمایند ولی اراده خدائی فوق اراده قوم بود. و تصمیم آنان را نقش بر آب نمود خدای متعال پیغمبر اکرم ﷺ وحی فرستاده از تصمیم قوم باخبرش نمود. و امر فرمود که شبانه از مکه بیرون آمده بمدینه مهاجرت کند.

پیغمبر اکرم ﷺ علی رضی الله عنه را از جریان واقعه مطلع ساخته امر فرمود که شبانه در رختخواب وی بخوابد و وصایای خود را بوی نموده شبانه از خانه بیرون رفت؛ و در راه ابی بکر را دیده وی را نیز با خود برداشته راه مدینه را پیش گرفت.

عده ای از بزرگان مدینه قبل از هجرت در مکه با پیغمبر اکرم ﷺ ملاقات کرده ایمان آورده بودند و ضمناً پیمانی بسته بودند که اگر آن حضرت بمدینه بیاید بحمایت وی برخاسته از وی دفاع کنند چنانکه از جان و عرض خود دفاع می کنند.

بشارتی که یهودیان مدینه می دادند:

طوائف بسیاری از یهود که در کتب خود وصف و محل آن حضرت را خوانده بودند وطن اصلی خود را ترک گفته بحجاز آمده و در مدینه و اطراف آن، رحل اقامت انداخته و در انتظار ظهور نبی امی بسر می بردند و چون جماتی ثروتمند و مالدار بودند اعراب گاهگاهی متعرضشان می شدند و باموالشان دستبردهائی می زدند.

یهود پیوسته با حال تظلم می گفتند:

بر چپاول و ستمی که از شما می بینیم صبر خواهیم کرد تا نبی امی از مکه بیرون آمده باین سامان قدم گذارد؛ آروز است که ما بآن حضرت ایمان آورده انتقام خود را از شما بکشیم.

یکی از عوامل مهمی که بایمان سریع اهل مدینه کمک کرد سابقه ذهنی بود که از این خبرها داشتند و بالاخره آنان ایمان آوردند ولی یهود بواسطه تعصب قومی از ایمان سر باز زدند.

اشاره قرآن به بشارتهای نبوت:

خدای متعال در چندین جا از کلام خود باین بشارتها اشاره می نماید، در خصوص ایمان طایفه ای از اهل کتاب می فرماید:

﴿الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراه و الانجیل یا مرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یرفع عنهم اصرهم و الاغلال الی کانت علیهم﴾.

کسانیکه از اهل کتاب تبعیت و پیروی می کنند از فرستاده ما (نبی امی) که در تورات نام و نشان او را مییابند و آنان را بمعروف امر و از منکر نهی می کند و چیزهای پاک را بر آنان حلال و چیزهای پلید و فاسد را بر آنان حرام می کند و هر گونه سختی و سنگینی و زنجیرهایی را که گرفتارش بودند از آنان برداشته بآنان آزادی می بخشد^(۳۲).

و باز می فرماید:

﴿ولما جاء هم کتاب من عندالله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یرتفحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به﴾.

وقتیکه کتاب خدا بیهود ابلاغ شد با اینکه این کتاب معارف تورات را که کتاب آسمانی ایشان می باشد تصدیق می کرد و با اینکه مدتی بود انتظار داشتند

که (بوسیله پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بکفار عرب فتح و ظفر یابند (با اینهمه) ایمان نیاوردند ^(۳۳).

ورود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمدینه

زمینه پیشرفت اسلام در شهر یثرب، که بعدها مدینه نامیده شد؛ فراهم آمد، و سببش این بود که اهل مدینه از جنگ داخلی که سالها در میان دو قبیله بزرگ اوس و خزرج برپا بود بستوه آمده بودند بالاخره ب فکر افتادند که برای خود پادشاهی انتخاب کرده بدیت ترتیب بشکستار خاتمه دهند.

برای این کار جمعی از سرشناسان خود را بمکه فرستادند تا در این باره با سران اهل مکه مشورت کنند، و این واقعه زمانی بود که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدعوت علنی خود قیام کرده بود.

سرشناسان مدینه وقتی بمکه رسیدند مقصد خود را با سران قریش در میان نهادند سران قریش باین عذر که مدتی است محمد در این سامان دعوی نبوت می کند و خدایان مقدس ما را ناسزا می گوید و جوانان ما را فاسد می کند و افکار ما را مشوش می دارد؛ از شرکت در مشورت ایشان سر باز زدند.

شنیدن این سخن اهل مدینه را که بارها بشارت ظهور نبی امی را در مکه از یهود شنیده بودند تکان داد و باین فکر انداخت که پیغمبر اکرم را به بینند از چگونگی دعوتش مطلع شوند.

وقتی که بحضور آن حضرت رسیدند و سخنانش را شنیدند و آیات قرآنی گوش دادند ایمان آوردند و وعده دادند که سال دیگر با جمعی از مردم مدینه آمده مقدمات پیشرفت اسلام را فراهم سازند.

سال دیگر جماعتی از سران مدینه بمکه آمده شب هنگام بیرون شهر جای خلوتی با آن حضرت ملاقات و بیعت کردند و عهد بستند که دین اسلام را در

مدینه رواج دهند و اگر آن حضرت بمدینه رود همانطور که از خاندان خود دفاع می کنند از آن حضرت در برابر دشمنان دفاع نمایند.

پس از آنکه این جماعت بمدینه برگشتند اکثر اهل مدینه بدین اسلام مشرف شدند و شهر مدینه نخستین شهر اسلامی گردید؛ از اینروى وقتیکه خبر تشریف فرمائی پیغمبر اکرم را شنیدند شاد شده با کمال بی تابی و با آغوشی باز باستقبال حضرتش شتافتند و مقدم آن حضرت را گرامی داشتند و با نهایت خلوص جان و مال خود را برای پیشرفت اسلام در اختیار وی گذاشتند؛ و به همین مناسبت انصار نامیده شدند.

خدای متعال در کلام خود به قصه هجرت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم بخدمات انصار اشاره فرموده از آنان قدردانی می نماید.

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾
و آنان (انصار) که پیش از مهاجران خانه برای مسلمانان ساختند و ایمان را تقویت کردند اینان مسلمانانی را که بسویشان مهاجرت کردند دوست می دارند در حالیکه نیاز و طمعی در دست مهاجران بود نداشتند و با وجود دست تنگی، دیگران را بر خود مقدم می داشتند ^(۳۴).

سیری کوتاه در جنگهای پیغمبر اکرم

۱ - جنگ بدر

بالاخره در سال دوم هجرت نخستین جنگ میان مسلمانان و کفار مکه در زمین بدر اتفاق افتاد.

در این جنگ کفار نزدیک بهزار نفر با تجهیز کامل و ساز و برگ کافی بودند، و مسلمانان معادل یک سوم آنان افراد داشتند و فاقد ساز و برگ و مرکب و

توشه بودند ولی عنیت خدائی فتح درخشانی نصیب مسلمانان فرموده بدترین وضعی کفار را شکست داد.

در این جنگ از کفار هفتاد نفر کشته شد که تقریباً نصف آنان از دم شمشیر علی عَلَيْهِ السَّلَام گذشته بودند؛ و هفتاد نفر اسیر دادند و همه ساز و برگ خود را بجا گذاشته یکسره تا مکه گریختند.

۲ - جنگ احد

در سال سوم کفار مکه بریاست ابی سفیان با سه هزار نفر بمدینه تاختند و در بیابان احد با مسلمانان مصاف دادند.

در این جنگ پیغمبر اکرم با هفتصد نفر از مسلمانان در برابر دشمن صف آرائی کرد. در آغاز جنگ غلبه با مسلمانان بود ولی پس از ساعتی در اثر اشتباه بعضی از مسلمانان شکست بلشکر اسلام افتاد و کفار از هر طرف ریخته شمشیر در میان آنان گذاشتند.

در این جنگ حمزه عموی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تقریباً با هفتاد نفر از یاران آن حضرت که اکثرشان از انصار بودند شهید شدند و پیشانی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زخم برداشت و یکی از دندانهای پیشین آن حضرت شکست و یکی از کفار که ضربتی به شانه وی وارد ساخت فریاد کشید که محمد را کشتم و در نتیجه لشکر اسلام پراکنده شدند.

تنها علی عَلَيْهِ السَّلَام با چند نفر در گرد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پابرجا ماندند و همه شان بقتل رسیدند جز علی عَلَيْهِ السَّلَام که تا آخر جنگ مقاومت نموده از آن حضرت دفاع می کرد.

آخر روز دوبراه فراریان لشکر اسلام دور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرد آمده مهیای جنگ شدند، ولی لشکر دشمن همان اندازه از موفقیت را غنیمت شمرده از جنگ دست برداشته راه مکه را پیش گرفتند.

لشکر کفار پس از پیمودن چند فرسخ راه از اینکه جنگ را تا فتح نهائی تعقیب نکردند و زن و بچه مسلمانان را اسیر و اموالشان را غارت نکردند سخت پشیمان شدند و در نتیجه مشغول مشاوره بودند که دوباره به مدینه حمله کنند، ولی بایشان خبر رسید که لشکر اسلام به منظور تعقیب جنگ بدنبالشان افتاده در راهند. با شنیدن این خبر مرعوب شده از مراجعت به سوی مدینه منصرف شدند و با عجله رهسپار مکه گردیدند.

همینطور نیز بود، زیرا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بامر خدا لشکری از آسیب دیدگان جنگ تجهیز نموده بسرپرستی علی عَلِيٌّ بدنبال جماعت اعزام داشته بود.

در این جنگ اگرچه تلفات سنگینی بمسلمانان رسید ولی در حقیقت بسود اسلام تمام شد. و مخصوصاً از این رو که دو طرف متخاصم وقتیکه دست از جنگ برداشتند بیکدیگر وعده دادند که سال دیگر همان وقت در بدر جنگ دیگری برپا نمایند پیغمبر با جمعی از یاران خود سر موعد در بدر حاضر شدند ولی کفار از حضور سر باز زدند.

پس از این جنگ مسلمانان بوضع حاضر خود سر و سامان بهتری دادند و در داخل شبه جزیره جز منطقه مکه و طائف از هر سوی پیشرفت می کردند.

۳ - جنگ خندق

جنگ سومی که کفار عرب با پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرده اند و آخرین جنگی بود که برهبری هل مکه واقع شد و جنگ سختی بود، جنگ خندق و جنگ احزاب نامیده می شود.

پس از جنگ احد سران مکه در رأس آنها ابوسفیان قرار داشت در فکر بودند که آخرین ضربت کاری را بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد ساخته نور اسلام را به کلی خاموش کنند. برای این منظور قبائل عرب را تحریک کرده بهمکاری و کمک خود دعوت می کردند. طوائف یهود نیز با اینکه با اسلام پیمان عدم تعرض بسته بودند پنهانی دامن باین آتش می زدند و بالاخره پیمان خود را نقض کرده با کفار پیمان همکاری بستند.

در نتیجه سال پنجم هجرت لشکری سنگین از قریش و قبائل متفرقه عرب و طوائف یهود با ساز و برگ کامل بسوی مدینه تاختند.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که قبلاً از تصمیم دشمن اطلاع یافته بود با یاران خود به مشاوره پرداخت. پس از گفتگوی زیاد با شاره سلمان فارسی که یکی از صحابه گرام بود دور شهر مدینه خندقی کردند و در داخل شهر متحصن شدند، و لشکر دشمن پس از اینکه بمدینه رسیدند راهی بداخل شهر نیافته ناگزیر شهر را محاصره کردند و به همان نحو بجنگ پرداختند و محاصره و جنگ مدتی به طول انجامید. در این جنگ بود که عمرو بن عبدود که یکی از نامیترین سواران و مشهورترین شجاعان عرب بود بدست علی عَلِيٌّ كَشْتَه شد. بالاخره در اثر باد و سرما و خسته شدن اعراب از طول محاصره و اختلاف و جدائی که میان یهود و عرب افتاد؛ محاصره در هم شکست و لشکر کفار از دور مدینه متفرق شدند.

۴ - جنگ خیبر

پس از جنگ خندق که محرکین اصلی آن یهود بوده و با کفار عرب همکاری کرده علناً پیمان خود را با اسلام نقض کرده بودند. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بامر خدا بگوشمالی طوائف یهود که در مدینه بودند پرداخت و جنگهایی کرد که همه با فتح و ظفر مسلمانان خاتمه یافت. مهمترین این جنگها جنگ خیبر بود. یهود

خیبر قلعه ای مستحکمی در دست داشتند و عده قابل توجه و جنگجویان زبردست و ساز و برگ کافی در اختیارشان بود.

در این جنگ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مرحب خیبری پهلوان نامی یهود را کشته لشکر یهود را متفرق ساخت و پس از آن بسوی قلعه تاخته در قلعه را کنده با لشکر اسلام داخل قلعه گردید و پرچم فتح را بر فراز آن باهتزاز درآورده و با همین جنگها که در سال پنجم هجرت خاتمه یافت کار یهود و حجاز یکسره شد.

دعوت ملوک و سلاطین

در سال ششم هجرت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نامه هائی بملوک و سلاطین و فرمانروایان مانند شاه ایران و قیصر روم و سلطان مصر و نجاشی حبشه نوشته آنان را باسلام دعوت فرمود. گروهی از نصاری و مجوس بدمه اسلام درآمدند؛ و آن حضرت با کفار مکه پیمان عدم تعرض بست و از جمله شرایط آن این بود که کفار بمسلمانی در مکه هستند آزار و شکنجه ندهند و دشمنان اسلام را بضرر مسلمانان یاری نکنند.

ولی کفار مکه پس از چندی پیمان را نقض نمودند؛ و در اثر آن پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تصمیم به فتح مکه گرفت و سال ششم هجرت با ۱۰ هزار بمکه تاخته مکه را بدون جنگ و خونریزی فتح نمود و بتهای بسیاری که در خانه کعبه بود همه را سرنگون ساخته و شکست.

عموم اهل مکه اسلام را پذیرفتند؛ و سران مکه را که در ظرف ۲۰ سال آنهمه دشمنی باوی نموده رفتارهای غیرانسانی در حق او و پیروانش روا داشته بودند احضار فرموده بی آنکه کمترین تندی و ترشروئی کند با نهایت بزرگواری همه را مشمول عفو خود قرار داد.

۵ - جنگ حنین

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از فتح مکه بتصفیه اطراف که شهر طائف نیز از آن جمله بود پرداخت و جنگهای متعددی با اعراب کرد که یکی از آنها جنگ حنین می باشد.

جنگ حنین یکی از جنگهای مهم پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. این جنگ در وادی حنین کمی پس از فتح مکه با طائفه هوازن اتفاق افتاد لشکر اسلام با دوازده هزار مرد جنگی در مقابل هوازن که چندین هزار سوار بودند ایستاد و جنگ سختی میان آنان درگرفت.

هوازن ر ابتدای جنگ شکست فاحشی بمسلمانان دادند بطوری که جز علی عَلِيٌّ که پرچم اسلام را در دست داشت و پیشاپیش پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می جنگید و چند نفر انگشت شمار؛ همه فرار کردند ولی پس از ساعتی چند؛ اول انصار و پس از آن سایر مسلمانان بمرکز خود بازگشته با جنگ سختی که نمودند دشمن را شکست دادند.

در این جنگ ۵ هزار اسیر بدست لشکر اسلام افتاده بود ولی بنا بدرخواست پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسلمانان همه اسیران را آزاد کردند و چند نفری که ناراضی بودند آن حضرت نصیب آنانرا با پول خریداری نموده آزاد فرمود.

۶ - جنگ تبوک

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سال نهم هجرت بقصد جنگ با روم لشکری بتبوک کشید (تبوک جایی است در مرز میان حجاز و شام) زیرا شایع شده بود که قیصر روم در آن حدود از رومیها و اعراب لشکری تمرکز می دهد و جنگ موته نیز پیش از آن با روم در همان حدود اتفاق افتاده و منجر بشهادت سرداران اسلام: جعفر بن ابیطالب و زید ابن حارثه و عبدالله بن رواحه شده بود.

پیغمبر اکرم ﷺ با ۳۰ هزار لشکر متوجه تبوک شد ولی با رسیدن لشکر اسلام جماعتی که آنجا بودند متفرق شده بودند.

سه روز در تبوک توقف نموده بقضیه آن نواحی پرداخت و پس از آن بمدینه مراجعت فرمود.

جنگهای اسلامی دیگر

پیغمبر اکرم ﷺ جز جنگهایی که نامبرده شد در مدت ۱۰ سال توقف خود در مدینه تقریباً ۸۰ جنگ بزرگ و کوچک دیگر نیز کرده است و تقریباً در یک چهارم آنها خود حضرت شخصاً شرکت نموده است.

در جنگهایی که شرکت می نمود بی آنکه مانند سایر فرماندهان در پناهگاهی قرار گرفته فرمان هجوم و کشتار دهد خود نیز دوش بدوش سربازان در حمله ها شرکت می کرد ولی هرگز اتفاق نیفتاد که بقتل کسی مباشرت کند.

نظری بشخصیت معنوی پیغمبر اکرم ﷺ

پیغمبر اکرم ﷺ طبق مدارک تاریخی قطعی در محیطی پرورش یافته بود. که پست ترین محیط زندگی و کانون جهالت و فساد و رذائل اخلاقی بود. در چنین محیطی بی آنکه از آموزش و پرورش علمی خود برخوردار شود روزگار کودکی و جوانی خود را گذرانیده بود.

آن حضرت اگرچه هرگز بت نپرستید و با شیوه های خلاف انسانیت آلوده نگشت، ولی در میان چنان مردمی بود و بهیچوجه زندگی عادی وی چنان آینده پرغوغائی را نشان نمی داد. و راستی از یتیمی تهیدست - درس نخوانده چشم و گوش بسته؛ باور کردنی نبود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزگاری را بهمین وضع گذرانیده تا شبی از شبها که با همان آرامش ضمیر و ذهن خالی مشغول عبادت بود بطور ناگهانی شخصیت دیگری یافت.

شخصیت درونی خاموش وی بیک شخصیت آسمانی تبدیل شد، افکار و عقائد هزاران ساله جامعه بشری را خرافی دانست و روش و آئین جهانیان را با واقع بینی خود، ظالمانه و ستمکارانه دید.

گذشته و آینده جهان را بهم پیوند داده راه سعادت بشر را تشخیص داده چشم و گوش آن حضرت عوض شد، و جز حق و حقیقت ندید و نشنید و زبانش بسخن خدائی و گفتار آسمانی و حکمت و موعظت باز شد و روحیه درونی که در محیط ناچیز سوداگری و داد و ستد، سرگرم اصلاح کارهای روزمره بود پر و بال باز کرده بصدد اصلاح جهان و جهانیان و واژگون ساختن سازمان هزاران ساله گمراهی و ستمگری بشر برآمد، و برای احیاء حق و حقیقت یکه و تنها قیام نمود و آنهمه نیروهای جهانی درهم فشرده و دهشتناک مخالف را بهیچ شمرد. در معارف الهیه سخن گفت؛ و همه حقایق هستی را از یگانگی آفریدگار جهان استنتاج کرد.

اخلاق عالیه انسانی را بهترین وجهی تشریح فرمود و روابط آنها را کشف و روشن نمود و خودش بآنچه بیان می کرد پیش از هر کس معتقد بود، و بهر چه تحریر و ترغیب می نمود اول خودش عمل می کرد.

شرایع و احکامی آورد که مشتمل بر یک سلسله عبادتها و پرستشهایی است که با زیباترین صورتی مقام بندگی را در برابر عظمت و کبریای خدای یگانه نشان می دهد.

قوانین دیگر حقوقی و جزائی آورد که بهمه مسائل مورد نیاز جامعه بشری پاسخ کافی می دهد قوانینی که با همدیگ ارتباط کامل دارد و بر اساس توحید و احترام اخلاق عالیّه انسانی استوار است.

مجموعه قوانینی که آنحضرن آورده است اعم از عبادات و معاملات چنان وسیع و پردامنه می باشد که بهمه مسائل زندگی فردی و اجتماعی که در جهان بشریت می توان فرض کرد و نیازمندی های گوناگون که با گذشت زمان پیش می آید رسیدگی کرده دستور تشخیص می دهد.

آن حضرت قوانین دین خود را جهانی و همیشگی می داند یعنی معتقد است که دین وی می تواند نیازمندی های دنیوی و اخروی همه جامعه های بشری را برای همیشه رفع نماید و مردم باید برای تأمین سعادت خود همین روش را اتخاذ کنند البته حضرت این سخن را بیهوده و بدون مطالعه فرموده است بلکه پس از بررسی آفرینش و پیش بینی آینده جهان انسانیت باین نتیجه رسیده است. و به عبارت دیگر پس از آنکه:

اولاً توافق و هم آهنگی کامل را میان قوانین خود و آفرینش جسمی و روحی انسان روشن ساخت.

ثانیاً تحولاتی را که در آینده واقع خواهد شد و صدمات را که به جامعه مسلمان خواهد رسید بطور کلی در نظر گرفته، پس از آن حکم بدوام و ابدیت و احکام دین خود نموده است.

پیشگوئی هائی که با مدارک قطعی از آن حضرت بما رسیده، اوضاع و احوال عمومی پس از رحلت خود را تا زمانهای بسیار دوری تشریح نموده است.

آن حضرت اصول این معارف و شرایط را بطور پراکنده در قرآن عموم تلاوت کرده که فصاحت و بلاغت حیرت آور آن فصحاء عرب را که

فرمانروایان کشور بلاغت بودند بزانو درآورده و افکار دانشمندان جهان را متحیر ساخته است.

اینهمه کارها را در مدت بیست و سه سال انجام داده که سیزده سال آنرا در زیر شکنجه و آزار و کارشکنی طاقت فرسای کفار مکه گذرانیده و ده سال آنرا هم با جنگ و لشکرکشی و مبارزه خارجی با دشمنان علنی و مبارزه داخلی با منافقان و کارشکنان و اداره امور مسلمانان و اصلاح عقاید و اخلاق و اعمال آنان و هزاران گرفتاری دیگر بسر برده است.

آن حضرت اینهمه راه را با یک تصمیم خلل ناپذیر که به پیروی حق و زنده کردن آن داشت پیمود؛ نظر واقع بین او تنها با حق آشنا بود و وقعی بخلاف حق نمی گذاشت اگرچه موافق با منافع خودش یا با تمایلات و احساسات عمومی بود. آنچه را حق دانست پذیرفت و دیگر رد نکرد و آنچه را باطل دانست رد کرد و هرگز نپذیرفت.

شخصیت روحی آن حضرت فوق العاده بود:

اگر با نظر انصاف کمترین تأمل در مطالب فصل گذشته نمائیم تردید نخواهیم داشت که پیدایش چنین شخصیتی در چنان اوضاع و شرائط، جز خرق عادت و اعجاز نبوده و بجز تأیید خاص خدائی سببی نداشته است.

از اینروى خدای متعال در کلام خود بارها از امی بودن و یتیمی و تهیدستی پیشین آن حضرت یادآوری می کند و شخصیتی را که بوی عطا فرموده یک معجزه آسمانی شمرده با آن بحقانیت دعوتش احتجاج می کند چنانچه می فرماید:

﴿الم یجدك یتیمًا فآوی و وجدك ضالًّا فهدی و وجدك عائلاً فاغنی﴾.

مگر یتیمی نبودى كه خدايت جا و پناه داد؟ و نیازمندی نبودى كه خدايت بی

نیاز كرد؟ و گمنامى نبودى كه خدايت نام و نشان بخشید ^(۳۵).

و نیز می فرماید:

﴿و ما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك﴾

تو پیش از پیامبری و نزول قرآن به خواندن و نوشتن آشنا نبودی ^(۳۶).

و باز می فرماید:

﴿وان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فتواتوا بسوره من مثله﴾

و اگر در آنچه بر بنده خود؛ محمد که در محیط نادانی و فساد بزرگ شده و

تعلیم و تربیت ندیده) فرستادیم شک دارید سوره ای مانند آن بیاورید ^(۳۷).

سیرت پیغمبر اکرم ﷺ

یگانه پایه و اساسی که پیغمبر اکرم ﷺ بامر خدای متعال بنیاد دین خود را

روی آن قرار داده و آنرا مایه سعادت جهانیان شناخته اصل توحید است.

بموجب اصل توحید؛ کسیکه مبدأ آفرینش جهان و سزاوار پرستش است

خدای یگانه می باشد و برای کسی جز خدای متعال نمی توان سر تعظیم فرود

آورده کرنش نمود.

بنابراین، روشی که در جامعه بشری باید معمول شود اینست که همه با هم

برابر و برادر باشند و کسی را جز خدا فرمانروای بی قید و شرط خود قرار

ندهند، چنانکه خدای متعال می فرماید:

﴿قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم ان لا نعبد الا الله ولا

نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله﴾

بگو اهل کتاب بیائید در یک کلمه اتفاق داشته باشیم و آن اینست که کسی را

جز خدای جهان نپرستیم و اینکه بعضی از ما بعضی دیگر را خداوند کار و

فرمان روای بی قید و شرط قرار ندهد ^(۳۸).

طبق این دستور آسمانی، آن حضرت در سیرت خود همه را برابر و برادر هم قرار می داد؛ و در اجراء احکام و حدود الهی هرگز تبعیض و استثناء قائل نبود؛ و میان آشنا و بیگانه و قوی و ضعیف و غنی و فقیر و مرد و زن فرقی نمی گذاشت، و هر کس را بر اساس احکام و قوانین دین بحقوق خود می رسانید: کسی حق تحکم و فرمانروائی و زورگوئی بکس دیگری نداشت و مردم در بیرون از مرز قانون حداکثر آزادی را داشتند (البته آزادی در مقابل قانون نه تنها در اسلام بلکه در هیچ قانونی از قوانین اجتماعی معنی ندارد). همین روش آزادی و عدالت اجتماعی است که خدای متعال در معرفی پیغمبر گرامی خودش ذکر می فرماید:

﴿الذین يتبعون الرسول البني الامي الذي يجدونه مكتوباً عند هم في التوراه و الانجيل يأمرهم بالمعروف و ينها هم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذي انزل معه اولئك هم المفلحون قل يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعاً﴾

آنانکه پیروی می کنند از پیامبر امی ما که وصف او در توراه و انجیل مسطور است؛ پیامبری که ایشان را بآنچه با فطرت و نهاد خدادادی خود خوبی آنرا درک می کنند امر می نماید و از آنچه با فطرت خود خوب نمی شمارند نهی می کند و چیزهای پاک را برای ایشان حلال و چیزهای پلید را حرام می کند؛ پیامبری که هر گونه مقررات سخت و دشوار و زنجیرهای آزادی کش را از ایشان بر می دارد. کسانی که بوی ایمان آوردند و احترام و یاریش کردند و از نوری (قرآن) که بوی نازل شده پیروی کردند؛ رستگار می باشند. ای پیامبر ما بمردم بگو؛ من از جانب خدا بسوی همه شما فرستاده شده ام. یعنی روشی که خدای متعال بمن دستور داده در میان شما اجرا خواهم کرد (۳۹).

و از اینجا است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زندگی خود هیچ گونه امتیازی برای خود قرار نداد و هرگز پیش کسی که سابقه آشنایی با آن حضرت نداشت از سایر مردم تمیز داده نمی شد.

بکارهای خانگی می پرداخت؛ همه را شخصاً می پذیرفت و بسخن ارباب حاجت شخصاً گوش می داد؛ روی تخت و در صدر مجلس نمی نشست، در موقع حرکت موکب و تشریفات رسمی نداشت.

اگر مالی بدستش می رسید بیشتر از مخارج ضروری خود را بفقرا می داد و گاهی موجودی ضروری خود را نیز بمستمندان داده خود با گرسنگی می گذرانید و همیشه مانند فقرا زندگی می کرد و با فقرا می نشست، در احقاق حقوق مردم کم ترین مسامحه بخرج نمی داد ولی در حقوق شخصی خود حداکثر عفو و اغماض به کار می برد.

وقتی در فتح مکه سران قریش را بحضورش جلب کردند با اینکه پیش از هجرت آنهمه ستمها بوی کرده و پس از هجرت نیز فتنه ها برانگیخته بودند و جنگ های خونین با وی نموده بودند؛ کمترین تندی بروز نداد و همه را عفو فرمود.

درود خدا بر او و بر خاندانش باد.

باید بخوبی آگاه بود که آن حضرت هدفی جز نشر دین توحید نداشت و با شیرین ترین اخلاق و گشاده ترین روی و رساترین حجت و برهان مردم را بتوحید دعوت می فرمود و یاران خود را نیز بتعقیب همین روش توصیه می فرمود. چنانکه خدای متعال دستورش می دهد:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلُ اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾

بگو روش من این است که با بصیرتی کامل بسوی خدا دعوت کنم و پیروان

من نیز چنین اند (۴۰).

آن حضرت کمال عنایت را باین مطلب داشت که در جامعه اسلامی هر فردی (اگر چه غیر مسلمان و در ذمه اسلام باشد) بحقوق حقه خود نائل آید و در اجراء قوانین الهی کمترین استثنائی پیدا نشود؛ و همه در پیشگاه حق و عدالت برابر باشند. کسی بر کسی (جز از ناحیه تقوی) امتیاری نداشته و از راه ثروت یا نسب قدرتهای معمولی دیگر بر کسی تقدم نجوید و برتری نفرشد؛ و طبقات نیرومند اجتماع بضعفاء و درماندگان زور نگویند و زیردستان را ستم روا ندارند. آن حضرت خود نیز مانند فقراء می زیست و در نشستن و برخاستن و رفتن و آمدن بهیچوجه تشریفات بکار نمی برد، بکارهای خانگی می پرداخت و دربان و نگهبان نداشت، در میان مردم از افراد عادی شناخته نمی شد با مردم که راه می رفت پیش نمی افتاد؛ و به مجلسی که وارد می شد در نزدیک ترین جای خالی می نشست و یارانش را وامی داشت که حلقه وار نشینند تا مجلسشان صدر و ذیل نداشته باشد بهر که می رسید حتی بزنان و کودکان سلام می کرد، روزی به یکی از یارانش که می خواست جلوی وی بخاک افتد و سجده کند، فرمود: چه می گوئی؟ اینها روش قیصر و کسری است و شأن من پیغمبری و بندگی است، او بیارانش سفارش می کرد که نیاز نیازمندان و شکایت ضعیفان را بمن رسانید، در این باره مسامحه روا مدارید. گویند آخرین سخن که فرمود سفارشی بود که درباره بردگان و زنان به مردم نمود.

چند نکته از سیرت پیغمبر اکرم

پیغمبر اکرم در اخلاق کریمه خود انگشت نمای دوست و دشمن بود. در حسن معاشرت آنهمه آزار و شکنجه و بدرفتاری که از دشمنان ستمکار و دوستان نادان خود دمیدید هرگز خم بapro نمی آورد و اظهار دلتنگی نمی کرد، بزنان و کودکان و زیردستان در سلام پیشی می گرفت. از هنگامی که از جانب

خدا مأموریت تبلیغ دین و هدایت و رهبری مردم را پیدا کرد لحظه ای در انجام وظیفه غفلت نکرد و در کوشش خستگی ناپذیر خود از پای ننشست. سیزده سال پیش از هجرت که در مکه بود با گرفتاری طاقت فرسا که از ناحیه مشرکین عرب داشت پیوسته بعبادت و تبلیغ دین خدا اشتغال داشت. و در ده سال بعد از هجرت با گرفتاری های روز افزون که از ناحیه دشمنان دین داشت و کارشکنی هایی که یهود و منافقان مسلمان نما می کردند، معارف دین و قوانین اسلام را با وسعت حیرت انگیزی که دارد بمردم رسانید و بیش از ۸۰ جنگ با دشمنان اسلام نمود.

علاوه بر آنکه اداره امور جامعه اسلامی را که در آنموقع شامل همه شبه جزیره می گردید بعهدہ داشت، حتی بشکایتها و نیازمندی های جزئی مردم؛ بی حاجب و دربان شخصاً رسیدگی می کرد.

در شهامت و شجاعت پیغمبر اکرم این اندازه بس که یکه و تنها در برابر جهان آنروز که چیزی جز زورگوئی و حق کشی حکومت نمی کرد با دعوت حقہ قد علم کرد و آنهمه شکنجه و عذاب که از ستمکاران وقت دید، هرگز در وی سستی و دلسردی ایجاد نکرد و در هیچ جنگی پای بعقب نگذاشت.

پیغمبر اکرم عفت نفس جالبی داشت. در زندگی خود زی فقرا را داشت و ساده زندگی می کرد، و میان او و خادمان و غلامان او فرقی بنظر نمی رسید و آنهمه اموال خطیر که بدستش می رسید بفقراء مسلمانان بذل می کرد و توشه کمی نیز برای زندگی خود و اهل خانه خود بر می داشت. حتی گاهی روزها می گذشت و از خانه وی دود بلند نمی شد و غذای پخته ای تهیه نمی گردید؛ در زندگی بنظافت و مخصوصاً بعطر خیلی علاقه زیادی داشت. پیغمبر اکرم هرگز صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تغییر حال نداد و با همان تواضع و فروتنی که در اوایل داشت در

اواخر زندگی نیز زندگی می کرد و با آن موقعیت باارزشی که داشت هرگز امتیازی که ارزش اجتماعی او را نشان دهد برای خود قائل نشد. روی تخت نشست و صدر مجلس را به خود اختصاص نداد و هنگام راه رفتن جلو مردم نیفتاد و هرگز قیافه فرمانروائی و حکمرانی بخود نگرفت. گاهی که در مجلس عمومی در میان یاران خود بود اشخاص ناشناس برای ملاقات او می آمدند آن حضرت را نمی شناختند و اهل مجلس را مخاطب ساخته می گفتند: کدامتان پیغمبر خدا هستید؟ آنگاه مردم پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نشان می دادند.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در عمر خود هرگز بکسی دشنام نداد و سخن بیهوده نگفت و با قهقهه نخندید و عملی سبک و بی ارج انجام نداد. بتفکر و تأمل علاقه داشت و بسخن هر دردمندی و باعتراض هر متعرضی گوش می داد آنگاه بیاسخش می پرداخت و هرگز سخن کسی را قطع نمی کرد؛ فکر آزاد را نمی کشت؛ ولی اشتباه هر مشته را روشن ساخته روی زخم درونی وی مرحم می گذاشت.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مهربان و بسیار رقیق القلب بود و از رنج بردن هر گرفتاری متأثر می شد؛ ولی هرگز در مجازات بزه کاران و بدکرداران خود را نمی باخت و در اجراء میان دور و نزدیک و آشنا و بیگانه فرق نمی گذاشت.

در سرقتی که از خانه یکی از انصار شده بود یک یهودی و یک مسلمان متهم بودند جمع کثیری از انصار پیش آن حضرت آمده فشار آوردند که برای حفظ آبروی مسلمانان و بالخصوص انصار، و نظر بدشمنیهای علنی یهود؛ مرد یهودی مجازات شود ولی آن حضرت چون حق را بخلاف آنچه می خواستند تشخیص داد، آشکارا از یهود طرفداری کرده و مرد مسلمان را محکوم نمود.

درگیر و دار جنگ بدر که آن حضرت بتسویه صفوف لشکر اسلام می پرداخت به یکی از جنگجویان رسید که قدری جلوتر از دیگران ایستاده بود آن حضرت باعصائی که در دست داشت بشکم آن مرد فشار داد که عقبتر ایستاده صف را راست نماید. مرد جنگجو گفت یا رسول الله بخدا قسم شکم بدرد آمد باید قصاص بکشم. حضرت عصا را بدست وی داد لباس را از شکم خود کنار زد و فرمود قصاص خود را بکش مرد جنگجو دویده شکم آن حضرت را بوسید و گفت: من می دانم که امروز کشته می شوم می خواستم بدین وسیله ببن مقدست تماس حاصل کنم پس از آن بدشمن حمله کرد شمشیر زد تا شهید شد.

وصیت پیغمبر اکرم به مسلمانان

جهان بشریت مانند سایر اجزاء جهان هستی که مشهود ما است محکوم ناموس تغیر و تبدل می باشد و همچنین اختلاف شدیدی که در ساختمان افراد مشهور است سلیقه ای مختلف بوجود آورده که در اثر آن نفوس مردم در تندی و کندی فهم و ادراک و نگهداری و فراموشی افکار مختلف است.

از این رو عقائد و همچنین رسوم و مقرراتی که در میان جمعیتی حکومت می کند اگر ریشه ثابت و نگهبانان با ایمان و قابل اعتمادی نداشته باشد در کمترین وقتی در معرض تغییر و تحریف قرار گرفته از میان خواهد رفت. مشاهده و تجربه، این مسئله راه بروشنترین وجهی برای ما اثبات می کند.

در راه پیشگیری از این خطر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای دین جهانی و دائمی خود مدرکی پای برجا و نگهبانان صلاحیت داری معرفی فرمود و کتاب خدا و اهل بیت کرام خود را بمردم توصیه نمود.

چنانکه عامه و خاصه بنحو تواتر نقل کرده اند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها فرموده: من پس از خود کتاب خدا و اهلیت خود را در میان شما می گذارم.

اینها هرگز از هم جدا نمی شوند و شما مادامیکه باینها تمسک کنید گمراه نخواهید شد.

رحلت پیغمبر اکرم ﷺ و مسئله جانشینی

آخرین شهری که فتح آن موجب استیلای نام اسلام بر شبه جزیره عربستان شد شهر مکه بود که حرم خدا و جایگاه کعبه است، این شهر در سال هشتم هجری بدست لشکریان اسلام افتاد و پس از آن بفاصله کمی شهر طائف نیز فتح شد.

سال دهم هجرت پیغمبر اکرم ﷺ برای انجام مراسم حج بمکه رفت و پس از برگزاری حج و تعلیمات لازمه بمردم راه مدینه را یش گرفت در میان راه در محلی بنام غدیر خم دستور داد تا قافله را از حرکت باز داشتند و در میان صد و بیست هزار نفر حاجی که از نواحی متفرقه گرد آمده بودند دست علی علیه السلام را گرفته بلند نموده و ولایت و جانشینی آن حضرت را بهمه اعلام داشت.

با این اقدام مسئله والی در جامعه اسلامی که ولایت امور مسلمین را داشته باشد و از کتاب و سنت نگهبانی و از معارف و قوانین دینی نگهداری کند حل شد و حکم آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلِّغْتَ رِسَالَتَهُ ^(۴۱)﴾

اجرا گردید. پیغمبر اکرم ﷺ بمدینه برگشت و پس از هفتاد روز تقریباً در بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجرت رحلت فرمود.

قرآن سند نبوت

بزرگترین پشتوانه ای که پیغمبر اکرم آنرا سند نبوت معرفی کرد و برای اصول و فروع معارف اسلامی مصدر و مدرک و بعبارت دیگر تکیه گاه قرار داد؛ کتاب آسمانی آن حضرت است که قرآن نامیده می شود.

قرآن کریم کلام خدای متعال؛ و خطابات است که از مصدر عزت و مقام و کبریا و عظمت پیغمبر ﷺ نازل گشته و بوسیله آن راه سعادت نشان داده شده است.

قرآن کریم یک سلسله مواد علمی و عملی بجهان انسانی نشان می دهد که آدمی با بکار بستن آنها بسعادت این جهان و آن جهان نائل خواهد شد.

قرآن کریم معجزه نبوت پیغمبر اکرم ﷺ و یک حجت و مدرکی است که خصم را از هر جهت عاجز و زبون می کند و راه هر عذر و اعتراض و مناقشه و معارضه را بر وی می بندد و مقاصد خود را بروشنترین وجهی اثبات می کند.

قرآن کریم در میان مقاصد خود بی آنکه مردم را بتقلید کورکورانه دعوت نماید با ایشان با زبان عادی و منطق خدادادی خودشان سخن می گوید. و یکرشته معلومات را که انسان خواه ناخواه با فطرت خود درک می کند یادآور شده تذکر می دهد که هرگز انسان نمی تواند از پذیرفتن آنها شانه خالی نماید و از اعتراف با آنها سر باز زند.

خدای متعال می فرماید:

﴿انه لقول فصل و ما هو باهزل﴾

سوره طارق آیه ۱۴ خلاصه ترجمه:

قرآن کریم سخنی است که جدا کننده حق از باطل است؛ کلامی نیست که بیهوده و سرسری گفته شده باشد.

مطلبی را که بیان می کند تا آنجا که شعاع دلالتش پیش می رود برای همیشه نسبت بهمه کس زنده و پاینده است؛ نه مانند سخنان معمولی مردم که از جهانی چند که فهم و تفکر می تواند احاطه کند سنجیده شود و از بقیه جهات عفلت و اهمال در آن راه داشته باشد، بلکه کلام خدائی است که بهر پیا و نهان محیط و از هر مصلحت و مفسده باخبر می باشد.

از اینرو بر هر فرد مسلمان لازم است که چشم واقع بینی خود را بگشاید و پیوسته متذکر این دو آیه شریفه بوده کلام خدا را زنده و پاینده تلقی نماید، و بآنچه دیگران فهمیده و گفته اند قناعت نرزد، و در تفکر آزاد را که یگانه سرمایه اختصاصی انسانیت است، و قرآن کریم آنهمه تاکید در بکار انداختن آن می نماید بروی خود نبندد، زیرا کتاب خدا برای همیشه و نسبت بهمه کس قول فصل و حجتی زنده است و چنین کتابی بفهم دسته معینی منحصر نخواهد شد.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِ فَطَالِ عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ فَكَسَبَتْ قُلُوبَهُمْ﴾

مسلمانان مانند اهل کتاب نباشند که به آنان کتاب داده شد و در اثر طول مدت دل‌هایشان سخت شده معارف الهی را نپذیرفتند (۴۲).

قرآن کریم از مردم می خواهد که بفطرت خود مراجعه کرده حق را بپذیرند یعنی اولاً خود را برای قبول بی قید و شرط حق آماده سازند و آنچه را که دیدند حق است و خیر و نفع دنیا و آخرتشان در آن است بی اینکه بوسوسه های شیطان و ندای هوی و هوس گوش دهند قبول نمایند.

پس از آن معارف اسلامی را بشعور زنده خود عرضه دارند؛ اگر دیدند حق است و مصلحت و آسودگی واقعی آنان در پذیرفتن و بکار بستن آنها است تسلیم آنها شوند؛ و البته در این صورت روش زندگی انسان و آئینی که در

جامعه بشری معمول می شود مقررات و دستورهای خواهد بود که انسان با خواست غریزی و تمایل فطری خود آنها را می خواهد.

و بالاخره روش یکنواختی خواهد بود که همه اجزاء و مواد آن با ساختمان ویژه انسانی توافق کامل داشته باشد و از تضاد و تناقض بکلی دور ماند؛ نه روش متضادی که در جائی از معنویات سرچشمه گیرد، و درجائی از مادیات و در موردی موافق با عقل سلیم، و در موردی تابع هوی و هوس.

خدای متعال در وصف قرآن کریم می فرماید:

﴿يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَالْيَ طَرِيقَ مُسْتَقِيمًا﴾

قرآن کریم راهنمائی می کند بسوی مطلق حق، و راهنمائی می کند بسوی یک راه و روشی که یکنواخت و از هر گونه تضاد و تناقض دور باشد (۴۳).
و باز می فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾

بدرستی این قرآن بسوی دین و آئینی رهنمائی می کند که در اداره و رهبری زندگی انسان از سایر روشها و آئینها تواناتر است و ایستادگی بیشتری دارد (۴۴).
در آیه دیگر سبب این توانائی اسلام را همان مطابقت اسلام با آفرینش انسان معرفی می کند، زیرا پر روشن است که روش و راهی که خواسته های فطری و نیازمندی های واقعی انسان را پاسخ می دهد بهترین وجهی انسان را کامیاب و خوشبخت خواهد ساخت:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ

ذَلِكَ الدِّينَ الْقِيمُ﴾

برای پذیرفتن دین استوار باش با رعایت میانه روی. دینی که با آفرینش مخصوص انسانی که هرگز قابل تغییر و تبدیل نیست توافق کامل دارد، چنین

دینی است که می تواند جامعه انسانی را اداره نماید و بسر منزل سعادت برساند

(۴۵)

و باز می فرماید:

﴿کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور﴾

کتابی است که بتو نازل کردیم که مردم را از تاریکیها بسوی روشنائی بیرون

آوری (۴۶).

قرآن کریم مردم را براه روشنی دعوت می کند که روشن باشد و سر منزل مقصود را بروشنی نشان دهد، این راه ناگزیر راهی خواهد بود که بخواست های فطری انسان همان نیازمندی های واقعی او است پاسخ درست بدهد و با نظری که عقل سلیم می دهد توافق داشته باشد؛ و آن همان دین فطری است که اسلام نامیده می شود.

اما روشی که بر اساس هوی و هوس و ارضاء شهوت و غضب جامعه یا افراد با نفوذ جامعه گذاشته شده؛ و همچنین راه و روشی که با تقلید کورکورانه از پدران و نیاکان اتخاذ گردیده، و همچنین راه و روشی که یک ملت عقب مانده و ناتوان از یک ملت توانا و نیرومند گرفته باشد و بی اینکه بررسی کرده با منطق عقل سلیم تطبیق نمایند هر چه پیش آنان یافتند بی چون و چرا پذیرفته خود را بایشان تشبیه کنند، اینگونه روشها جز فرو رفتن در تاریکی نیست و در حقیقت پیمودن راهی است که به هیچ وجه رسیدن به مقصد را تضمین نمی کند چنانکه خدای متعال می فرماید: ﴿اومن کان میتافاً حییناه و جعلناه له نوراً یمشی- به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج مثلها﴾ سوره انعام آیه ۱۲۲.

خلاصه معنی: آیا کسیکه مرده بود و ما او را (بوسیله هدایت بسوی دین)

زنده کردیم و بوی روشنائی دادیم که با راهنمائی آن در میان مردم راه زندگی را

می پیماید مانند کسی است که در تاریکیهای گوناگون فرو رفته و از آنها بیرون نخواهد آمد؟

اهمیت قرآن مجید

قرآن کریم کتابی است آسمانی که پشتوانه آئین جهانی و همیشگی اسلام است و کلیات معاف اسلام در آن با بیانی جذاب ذکر شده است و از این نظر ارزش آن مساوی با ارزش دین خدا است، و دین که سعادت واقعی و نیکبختی حقیقی بشر بسته بآن است از هر چیز پرارزشتتر و مهمتر و بالاتر است بلکه هیچ چیز که در ارزش قابل سنجش با آن نیست. گذشته از این قرآن کریم سخن خدا و معجزه باقیه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می باشد.

اعجاز قرآن

مسلم است که لغت عربی زبانی است نیرومند و پهناور که می تواند مقاصد درونی انسان را بروشنترین و دقیق ترین وجهی اداء کند و در این خصوص کاملترین زبانها است.

از راه تاریخ ثابت شده است که اعراب جاهلیت (پیش از اسلام) که اغلب چادرنشین و از رسوم مدنیت بی بهره و از بیشتر مزایای زندگی کاملاً محروم بوده اند در قدرت بیان و بلاغت کلام، موقع و مقام بزرگی داشته اند چنانکه در صفات تاریخ هرگز نمی توان برای آنان رقیبی پیدا کرد.

در بازار ادبیات عرب؛ سخن شیوا بالاترین ارزش را داشت و سخنان زیبا ادیبانه را بسیار احترام می گذاشتند. و همانطور که بتها و خدایان خویش را در خانه کعبه نصب می کردند اشعار دلربا و دلنشین سخنوران و شعرای درجه یک را بدیوار کعبه می آویختند. و با آنکه زبانی بآن پهناوری و با آن همه علائم و دستورهای دقیق را بدون کمترین غلط و کوچکترین اشتباهی بکار می بردند و

در آرایش و پیرایش کلام بیداد می کردند، در روزهای نخستین که آیاتی از قرآن کریم به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل گردید و برای مردم تلاوت شد غلغله ای در میان اعراب و سخنوران آن قوم انداخت و بیان جذاب و پر معنی قرآن چنان در قلبها جای کرده و صاحبان را شیفته خود ساخت که هر سخن شیوائی را فراموش کرده و شعرهای آبداری که از استادان سخن بنام (معلقات) بکعبه آویخته شده بود پائین آوردند.

این سخنان خدائی با زیبایی و دلربائی بی پایان خود هر دلی را مجذوب می ساخت و با نظم شیرین خود مهر خاموشی بدهان شیرین زبانها می زد.

ولی از سوی دیگر برای اقوام مشرک و بت پرست بسیار تلخ و ناگوار بود زیرا با بیان رسا و حجت قاطع خود آئین توحید را مبرهن و مدلل می ساخت و روش شرک و بت پرستی را نکوهش می کرد و بت‌هایی را که مردم، خدایان می نامیدند و دست نیاز بسوی آنها دراز می کردند و در پیشگاه آنها قربانیا می نمودند و بالاخره آنها را می پرستیدند بدگویی کرده و آنها را مجسمه ی سنگی و چوبی بیجان و بدون اثر و ثمر معرفی می نمود اعراب وحشی را که کبر و نخوت سراپای آنان را فرا گرفته و زندگانی خود را بر اساس خونخواری و راهزنی بنا نهاده بودند بآئین حق پرستی و احترام عدالت و انسانیت دعوت می کرد این بود که اعراب از راه ستیزه و مبارزه پیش آمدند و برای خاموش کردن این مشعل هدایت بهر وسیله ای دست می زدند ولی هرگز از کوشش نابکارانه خود جز نومیدی سودی نمی بردند. در اوائل بعثت، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پیش یکی از فصحا بنام ولید که از سخن شناسان معروف بود بردند آن حضرت آیاتی چند از اول سوره حم سجده تلاوت نمود. ولید با کبر و نخوتی که داشت با دقت گوش می داد تا آن حضرت به آیه شریفه ﴿فَانِ اعْرَضُوا فَقُلْ انذرتکم صاعقه

مثل صاعقه عادو ثمود ﴿ رسید همینکه این آیه را تلاوت فرمود حال ولید دگرگون گردیده لرزه بر اندامش افتاد چنانکه از خود بیخود گردید و مجلس بهم خورده جماعت متفرق شدند.

بعد از آن عده ای پیش ولید آمده گله آغاز کردند که ما را پیش محمد سرافکنده و رسوا کردی گفت: نه بخدا قسم شما می دانید که من از کسی نمی ترسم و طمعی نیز ندارم و می دانید که سخن شناسم، سخنانی که از محمد شنیدم شباهتی بسخنان مردم ندارد سخنانی است جذاب و دلفریب، نه شعرش می تواند نامید نه نثر، پرمغز و ریشه دار است و اگر من ناگزیرم که در این باره قضاوتی کرده سخنی بگویم سه روز مهلتم دهید تا فکری بنمایم پس از سه روز که نزد وی آمدند ولید گفت: سخنان محمد سحد و جادو است که دلها را فریفته خود می سازد.

مشرکان براهنمائی ولید قرآن را سحر و جادو نامیده از شنیدن آن پرهیز می کردند و مردم را نیز از گوش دادن به آن منع می نمودند. و گاهی که پیغمبر اکرم ﷺ و سلم در مسجدالحرام به تلاوت قرآن می پرداخت آوازا بلند کرده کف می زدند تا دیگران صدای آن حضرت را نشوند.

با این همه چون در برابر بیان شیوا و دلربای قرآن دلداده بودند بیشتر اوقات آرام نمی گرفتند و از تاریکی شب استفاده کرده پشت دیوار خانه آن حضرت جمع شده به تلاوت قرآن گوش می دادند آنگاه آهسته بیکدیگر می گفتند این سخن را سخن مخلوق نمی توان گفت. خدای متعال باین معنی اشاره نموده می فرماید:

﴿ نحن اعلم بما يستمعون به اذ يستمعون اليك و اذ هم نجوى اذ يقول الظالمون ان تتبعون الا رجلاً مسحوراً ﴾ سوره اسری آیه ۴۷ خلاصه ترجمه: ما بهتر می دانیم که آنان وقتیکه بتلاوت تو گوش می دهند قرآن را با چه گوشی می شنوند

و بهتر می دانیم که این ستمکاران می گویند این مرد جادوزده است آنوقت برگشته آسته به گوش همدیگر چه می گویند.

گاهی که پیغمبر ﷺ نزد کعبه بتلاوت قرآن و دعوت مردم می پرداخت سخنوران عرب که می خواستند از جلو آن حضرت بگذرند خم می شدند که دیده و شناخته نشوند چنانکه خدای متعال می فرماید:

﴿إِلاَّ انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه﴾ سوره هود آیه ۵ خلاصه ترجمه:
آنان خم می شدند که خود را از پیغمبر اکرم ﷺ پنهان کنند.

متهم ساختن پیغمبر اکرم

کفار و مشرکین نه تنها قرآن کریم را سحر نامیدند بلکه بمطلق دعوت پیغمبر اکرم ﷺ سحر می گفتند و هر وقت آن حضرت مردم را براه خدا دعوت می نمود و حقائق را به آنان گوشزد می فرمود یا پند و اندرز می داد می گفتند: سحر می کند، در صورتیکه در همه احوال مسائلی را برایشان روشن می فرمود که با نهاد خدادادی و شعور انسانی خود صحت آنها را درک می نمودند و راه راست و روش روشنی را به آنان نشان میداد که سعادت و کامیابی جامعه بشری را عیناً در آن مشاهده می کردند هیچ بهانه ای در پذیرفتن آن نداشتند و چنین مطالبی را نمی توان سحر نام گذاشت.

آیا این سخن که سنگ و چوبی را با دست خود می تراشید پرستش نکنید و فرزندان خود را قربانی آنان ننمائید و پی خرافات مروید جادو است؟ و آیا اخلاق پسندیده مانند راستی و درستی و خیرخواهی و انسان دوستی و صلح و صفا و عدالت و احترام حقوق انسانی را می توان سحر نامید؟

خدای متعال در کلام خود باین معنی اشاره نموده می فرماید:

﴿و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذین کفروا و ان هذا السحر مبین﴾ سوره هود آیه ۷ خلاصه ترجمه:

وقتیکه بکفار می گوئی پس از مرگ زنده خواهید شد می گویند سحر می کند.

قرآن مشرکان را بمعارضه می طلبد:

کفار و مشرکان که آئین بت پرستی در زمین دلهاشان ریشه دوانیده بود هرگز آماده نبودند که دعوت اسلامی را بپذیرند و در برابر حق و حقیقت سر تعظیم فرود آورند از این روی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تکذیب کرده می گفتند: دروغگو است و قرآنی را که بخدا نسبت می دهد سخن خودش می باشد.

برای رفع این تهمت قرآن کریم در مقام تحدی برآمده جمعیتی را که پیشروان و یکه تازان میدان فصاحت و بلاغت بودند بمبارزه دعوت کرد و از ایشان خواست که اگر در تکذیب پیغمبر راست می گویند گفتاری همانند این گفتار بیاورند و از این راه بی اساس بودن دعوت اسلامی را ثابت کنند.

چنانکه خدای متعال می فرماید:

﴿ام يقولون تقوله بل لا يؤمنون فليأتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين﴾.

سوره طور آیه ۳۴ خلاصه ترجمه:

بلکه می گویند قرآن را خودش ساخته است. اگر راست می گویند آنان نیز کلامی مانند آن بیاورند.

و باز می فرماید:

﴿ام يقولون افتراه قل فاتوا بسوره مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان

کنتم صادقين﴾

سوره یونس آیه ۳۸ خلاصه ترجمه:

می گویند قرآن دروغی است که بخدا بسته شده (کلام محمد است نه کلام خدا) بگو اگر راست می گوئید شما نیز سوره ای مانند یکی از سوره های قرآن

بیاورید و در این باره از خدایان خود (بتها) و از هر کس که می توانید استمداد بجوئید.

کفار و مشرکین عرب که استادان سخن و فرمانروایان ملک فصاحت و بلاغت بودند با آنهمه کفر و نخوت و غرور که در سخنوری داشتند از اجابت این تکلیف سر باز زدند و از مسابقه چشم پوشیدند و ناگزیر معارضه گفتاری را تبدیل بمبارزه خونین نمودند، یعنی کشته شدن برایشان آسانتر از رسوائی معارضه بود.

سخنوران عرب از معارضه با قرآن عاجز شدند نه تنها آنان که در عصر نزول قرآن زندگی می کردند کسانی هم که پس از عصر نزول قرآن بوجود آمدند نتوانستند کاری انجام دهند و پس از زور آزمائی عقب نشینی نمودند.

زیرا طبیعت بشر پیوسته متمایل به آن است که هر شاهکار و یا هنری از دیگری ظاهر شود و توجه مردم را بخود جلب نماید اگرچه مانند مشت زنی و ریسمان بازی کمترین تأثیر مستقیمی در زندگی جامعه نداشته باشد گروهی از مردم به صدد آوردن مثل آن یا بهتر از آن درآمده بفکر مسابقه می افتند و از اینجا معلوم است پیوسته گروهی در کمین قرآن هستند و اگر راهی برای معارضه با این کتاب آسمانی بیابند از سلوک آن لحظه ای از نشینند.

اینان از معارضه عاجز شدند و نتوانستند نام سحر و جادو را بهانه قرار داده بگویند قرآن سحر است زیرا سحر عملی است که بحسب خاصیت حق را باطل و یا باطل را حق جلوه می دهد، دروغ را راست و راست را دروغ می نماید و اگر قرآن با لهجه زیبا و نظم شیوای خود بشکار دلها می پردازد خاصیت زیبایی طبیعی او است و دخلی بعالم سحر ندارد و اگر از راه لفظ بسوی یک سلسله مقاصد دعوت می نماید و معارفی را بمردم یادآوری می کند که با شعور انسانی

و نهاد خدادادی خود واقعیت و حقانیت آنها را می فهمند و مردم را بیک رشته رفتار و کردار مانند. حق شناسی و خیرخواهی و دادگری و انسان دوستی و می دارد که عقل سلیم گزیری از پذیرفتن و ستودن آنها ندارد.

جز بیان حقیقت چیزی نیست اینان عاجز شدند و نتوانستند بگویند قرآن کلامی است که در اوج کلام بشر قرار گرفته و از این روی در زیبایی و دلربایی و بلاغت و دلنشینی رقیب ندارد و این دلیل نمی شود که کلام خدا است.

عبارت دیگر هر صفتی یا صنعتی مانند جرأت و شهامت و خواندن و نوشتن و نظائر آنها که قابل پیشرفت است قهراً در تاریخ بشر یک نابغه ای که بمنزله اول برنده مسابقه باشد خواهد داشت و چه مانع دارد که پیغمبر اکرم در تکلم عربی با نظم مخصوص و در درجه اول بلاغت باشد و در این صورت کلام او با اینکه کلام بشری است معاوضه نشدنی خواهد بود.

سخنوران معاصر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این سخن را نگفتند از مدعیان قرآن نیز کسی نتوانسته بگوید یا به ثبوت رساند زیرا هر صفت و صنعتی که بدست یکی از نوابغ باوج ترقی برسد هر چه باشد بالاخره امری است که از قابلیت و استعداد انسانی سرچشمه گرفته مولود طبیعت بشری است و از این رو برای دیگران نیز ممکن است راهی را که بوسیله آن نابغه باز شده پیش گیرند و در اثر تلاش و کوشش لازم کاری همانند کارهای همان نابغه و از نوع آن با همان اسلوب بلکه بهتر از آن را اگرچه از هر جهت باو نرسد انجام دهند.

با این حال برای نابغه نامبرده که نخستین بازکننده راه است تنها سمت پیشوایی و پیشقدمی می ماند.

مثلا نمی توان در سخاوت بالا دست حاتم طائی نشست ولی می توان کاری همانند کارهای او کرد؛ نمی توان گوی سبقت را در خوش نویسی از دست میر

و در نقاشی از دست مانی نقاش گرفت ولی در اثر تلاش و کوشش شایان می توان کلمه ای بشیوه میر نوشت یا تابلوی کوچکی را با سلوب مانی نقاشی کرد. بنا به همین قانون عمومی اگر قرآن کریم بلیغترین کلام بشری بود (نه کلام خدا) برای دیگران و خاصه سخنوران نامی جهان امکان داشت که در اثر ورزیدگی در همین اسلوب کتابی و دست کم سوره ای شبیه و مانند یکی از سوره های قرآن بسازند.

قرآن کریم در مقام معارضه؛ کلامی همانند کلام خود از مردم خواسته نه بهتر از خود ﴿فلیأتوا بحدیث مثله؛ فاتوا سوره مثله فأتوا بعشر سور مثله مفتریات لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً﴾

تعلیمات قرآن

قرآن کریم در مدت بیست و سه سال زمان دعوت پیغمبر اکرم ﷺ تدریجاً نازل شده و نیازمندی های جامعه بشری را پاسخ گفته است.

قرآن کتابی است که در بیانات خود هدفی جز راهنمایی مردم بسوی سعادت ندارد. اعتقاد درست و خلق پسندیده و عمل شایسته را که پایه های سعادت فرد و جامعه انسانی است با کلامی رسا تعلیم می کند:

﴿ونزلنا الیک الكتاب تبیاناً لکل شیء﴾ سوره نحل آیه ۸۹. کتابی که هر چیز را روشن می کند بسوی تو فرستادیم. قرآن معارف اسلامی را باختصار بیان فرموده برای تفضیلات آن معارف مخصوصاً برای توضیحات مسائل فقهی مردم را بدر خانه نبوت هدایت می کند چنانکه می فرماید: ﴿وانزلنا الیک الذکر لتبین ما نزل الیهم﴾ سوره نحل آیه ۴۴ خلاصه ترجمه: قرآن را فرستادیم تا آنچه را که از جانب خدا برای مردم فرستاده شده است برای آنان روشن سازی.

﴿و ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه﴾ سوره نحل آیه ۶۴ خلاصه ترجمه: این کتاب را بدین منظور بسوی تو فرستادیم که اختلاف مردم را حل کرده حق را برای آنان روشن سازی.

و باید دانست که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تفسیر کتاب خدا و توضیح معارف دین، گفتار اهل بیت خود را مانند سخن خود دانسته و فرموده است که: قرآن و اهل بیت من تا دامنه قیامت از یکدیگر جدا نمی شوند و هر کس بخواهد از قرآن استفاده کند باید دست بدامن اهل بیت من بزند .

دانش و نادانی از نظر قرآن

ستایشی که در قرآن کریم از علم و دانش شده و تشویقی که نسبت به تفکر و تعقل بعمل آمده در هیچ یک از کتب آسمانی دیگر یافت نمی شود و همچنین نكوهشی که از جهل و نادانی گردیده از مختصات قرآن است بطوریکه علم و دانش را زندگی و حیات و نادانی را مرگ نامیده و برای معرفی کامل محیط پر از فساد قبل از اسلام آن را محیط جاهلیت خوانده است.

در سوره زمر آیه ۹ می فرماید ﴿هل يستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون﴾ آیا مردم دانا با مردم نادان برابرند؟ در سوره انعام آیه ۱۲۲ می فرماید: ﴿أومن كان ميتاً فأحييناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها﴾ آیا کسی که روان مرده ئی داشت و ما او را زنده کردیم و برایش چراغی از معرفت و دانش ساختیم که با روشنائی آن میان مردم زندگی می کند مانند کسی است که با روانی مرده برای همیشه در تاریکی جهل و نادانی فرو رفته است؟

﴿انها لا تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور﴾ سوره حج آیه ۴۶ خلاصه ترجمه: در حقیقت کور کسی است که از علم و فهم بی بهره است و نه آنکس که چشمش نمی بیند.

﴿لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها﴾ سوره اعراف آیه ۱۷۹. آنانکه از روی جهل و نادانی سخت حق را نمی پذیرند دل‌هایشان آنچه را باید نمی فهمد، چشم‌هایشان دیدنیها را نمی بیند و گوش‌هایشان در برابر سخنان درست کر است؛ آنان مانند ستوران و چهارپایان بلکه گمراه تر از آنهایند (زیرا چهارپایان از وسائل فهم بهره برداری می کنند ولی اینان از وسائل ادراک خود استفاده نمی نمایند) آنان هستند که زندگی خود را با غفلت و بی خبری می گذرانند.

﴿و ما یتوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات و النور و لا الظل و الا الحرور و ما یتوی الاحیاء و لا الاموات﴾ سوره فاطر آیه ۱۹ - ۲۲ خلاصه ترجمه: نابینا و بینا، تاریکی و روشنی؛ سایه خنک و باد گرم و سوزان، زندگان و مردگان یکسان نیستند.

خدای متعال در آیات بسیاری از کلام خود بشر را بتفکر و تدبیر ترغیب و تشویق می فرماید و بندگان خود را دستور می دهد که در آفرینش آسمانها و زمین و پدیده‌های گوناگونی که در آنها است بیندیشید و مخصوصاً در خلقت انسان تفکر کنند؛ و نیز توصیه می کند که در تاریخ ملتها و امتهای گذاشته و آثار و رسوم و عادات و اطوارایشان که در واقع علوم و فنون متفرقه انسانی است مطالعه کنند و از نتایج این مطالعات برای سعادت حقیقی خود استفاده نمایند و باید دانست که زیر و رو کردن نظرات فنی و مسائل علمی برای بهبود و ترقی زندگی چند روزه و محدود این جهان نیست بلکه باید بر اساس مطالعات علمی سعادت و آسایش حیات جاودانی بعدی را تأمین کرده.

تعلیم قرآن نسبت به آفریدگار جهان

وجود آفریدگار:

﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ سوره ابراهیم آیه ۱۰ ترجمه: آیا در وجود خدائیکه آفریننده و پدید آورنده آسمانها و زمین است می شود شک کرد؟

توضیح: در روشنائی روز همه چیز پیش چشم نمایان است؛ خودمان، دیگران، خانه؛ شهر، بیابان؛ کوه و جنگل و دریا را می بینیم اما وقتی که تاریکی شب محیط را فرا گرفت همه آن چیزهای روشن و پدیدار روشنی خود را از دست می دهند در آنوقت می فهمیم که آن روشنی از خودشان نبوده بلکه مربوط بخورشید بوده که بواسطه نوعی ارتباط آنها را روشن می کرده است. خورشید، خود روشن است و با تابش خود زمین و آنچه که در آن است روشن و آشکار می کند، اگر روشنی از خود این اشیاء بود هرگز آنها را از دست نمی دادند.

انسان و سایر حیوانات زنده با چشم و گوش و حواس دیگر خود اشیاء را درک می کنند با دست و پا و سایر اعضاء درونی و بیرونی بفعالیت می پردازند. ولی پس از چندی از حس و حرکت افتاده دیگر هیچ گونه جنبش و فعالیتی از خود بروز نمی دهند و بعبارت دیگر میمیرند.

ما با مشاهده این صحنه قضاوت می کنیم که شعور و اراده و جنب و جوشی که از این جانداران بظهور می رسد از هیکل و کالبد آنها نیست بلکه از روح و جانشان می باشد که با رفتن آن، زندگی و فعالیت خود را از دست می دهند. اگر دیدن و شنیدن مثلا از چشم و گوش تنها بود تا این دو عضو وجود داشت لازم بود دیدن و شنیدن هم ادامه داشته باشد حال اینکه اینطور نیست.

همینطور جهان پهناور هستی که ما خود یکی از اجزاء آن می باشیم و هرگز نمی توانیم در هستی وجود آن تردید کنیم، این هستی و پیدایش غیر قابل تردید اگر از خودش و از آن خودش بود هرگز آن را از دست نمی داد و حال آنکه بچشم می بینیم که اجزاء آن یکی پس از دیگری وجود خود را از دست می دهند و پیوسته در حال دگرگونی و تغییر و تبدل بوده حالی را از دست می دهند و صورتی دیگر بخود می گیرند.

پس باید قضاوت قطعی نمود که هستی و پیدایش تمام موجودات از چیز دیگری سرچشمه می گیرد که آفریننده و پدید آورنده اوست. و همینکه رابطه آفرینش خود را با چیزی قطع کرد در نهانخانه نیستی و نابودی فرو رفته ناپیدا می شود.

احترام قرآن

گنجینه ای که مشتمل بر این معارف و احکام است همان کتاب آسمانی اسلام (قرآن کریم) است که خدای متعال از طریق وحی پیامبر گرامی خود نازل فرموده است.

قرآن کریم گرانبهاترین و پرارزشترین پشتوانه زندگی مادی و معنوی مسلمانان جهان است پیامبر اکرم بارها این کتاب را بهمین عنوان بامت خود سپرده است.

و کراراً (بویژه در آخرین روزهای زندگی خود) بمردم فرموده: من پس از خود دو چیز گرانبها در میان شما می گذارم که تا قیامت از هم جدا نخواهند شد، و تا زمانیکه بآندو تمسک جوئید هرگز گمراه نخواهید شد: یکی قرآن است و دیگری عترت من که بیان کننده قرآن می باشد، بنابراین این تقدیس و احترام قرآن بر همه مسلمانان جهان واجب می باشد.

در لزوم تقدیس و احترام قرآن همین قدر بس که:

۱ - کلام خدا است.

۲ - سند قطعی و زنده پیامبر اسلام می باشد.

۳ - متضمن قانون اساسی اسلام است.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: از قرآن جدا شوید زیرا گزارش پیشینیان و گذشتگان شما را در بردارد و از وضع آینده شما خبر می دهد و در میان شما با عدل و داد حکومت می کند.

دستور قرآن بمجاهده و فداکاری در راه خدا:

روشهای اجتماعی همگی چون درخت میوه ای است که برای شکوفه کردن و بارور شدن باید در زمین مناسبی نشانده شود و در آبیاری و پرورش آن کوشش بعمل آید تا در زمین ریشه دوانیده استوار گردد سپس نشو و نمای کافی نموده و در فصل مناسب شکوفه باز کرده میوه دهد.

درخت اسلام که دینی صددرصد اجتماعی است برای آنکه اثر کامل خود را ببخشد باید بیمودن این مراحل نیازمند است:

۱ - از طرف مردم پذیرفته شود.

۲ - بوسیله آموزش نگهداری شود تا بزنگی خود ادامه دهد.

۳ - از مخالفت علمی با مقرراتش جلوگیری بعمل آید؛ و از گزند حوادث نگرانی شود تا آثار و فوائد خود را در جامعه بشری بسط و گسترش دهد.

خاتمه بحث

در خاتمه بحث باید توجه داشت که قرآن تنها با شیوای نظم خود دیگران را عاجز نکرده است بلکه از جهت اینکه بر پاسخ واقعی همه نیازمندی های بشر مشتمل است و از جهت خبرهای غیبی که داده و از جهت حقائق که بیان نموده

و از سائر جهات که در این کتاب آسمانی جلوه می کند تحدی می نماید و
بعموم بشر اعلان می کند که نخواهند توانست مثل آنرا بیاورند.

عقائد : ۳ - معاد یا رستاخیز

معاد یکی از اصول سه گانه دین مقدس اسلام و از ضروریات این دین پاک است.

صدها آیه از آیات قرآن کریم و هزاران روایت از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه هدی با صراحت تمام بیان می کنند که خدای متعال همه بندگان خود را پس از مرگ در یک روز معین دوباره زنده می کند و بحساب اعمالشان رسیده نیکوکاران را نعمت و لذات ابدی می بخشد و بدکاران را بسزای کردار و رفتارشان در عذاب همیشگی جای می دهد.

خداوند در قرآن کریم می فرماید که همه پیامبران گذشته معاد و روز رستاخیز را بمردم تذکر می داده اند.

ادیان آسمانی دیگر نیز مانند دین اسلام معاد را اثبات می کند و گذشته از اینها از قبرهای کهن و باستانی مربوط به هزاران سال پیش که کشف می شود آثار و علائمی بدست می آید که معلوم می شود انسان اولی و بشر ماقبل تاریخ نیز برای انسان یکنوع زندگی پس از مرگ قائل بوده است، و از اینجا می توان فهمید که انسان با فهم ساده خود روز پاداشی برای نیکوکاران و بدکاران اثبات می کند و چون چنین روزی در این دنیا وجود ندارد ناگزیر در جهانی دیگر خواهد بود.

معاد و ادیان و ملل

همه ادیان و مذاهبی که پیروانش خدای متعال دعوت می کنند و بشر را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی می نمایند؛ برای انسان معاد و زندگی دیگری پس از مرگ قائلند زیرا هرگز تهدید نمی کنند که نیکوکاری وقتی ارزش خواهد

داشت که پاداش نیکی بدنبال خود داشته باشد و چون این پاداش در این جهان مشهود نیست ناگزیر پس از مرگ در جهان دیگری و با زندگی دیگری خواهد بود.

گذشته از آن؛ در مقابر بسیار باستانی که کشف می شود علائم و آثاری دیده می شود که دلالت دارد بر اینکه انسان قدیم بزنگی دیگری پس از مرگ ایمان داشته و بحسب اعتقاد خود برای اینکه مرده از آن جهان آسایش داشته باشد تشریفات انجام می داده است.

معاد در قرآن

قرآن کریم در صدها آیه معاد را بمردم تذکر می دهد و هر گونه شک و ریب را از آن نفی می کند و در موارد زیادی برای افزایش بصیرت و رفع استعجاب آفرینش نخستین اشیاء، قدرت مطلقه خداوندی را بمردم یادآوری می نماید چنان که می فرماید:

﴿اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفه فاذا هو خصیم مبین و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یمیها الذی انشأها اول مره و هو بکل خلق علیم﴾ سوره یس آیه ۷۹. خلاصه ترجمه: آیا انسان نمی بیند که ما او را از قطره آبی آفریدیم؟ آنگاه بمقام مخاصمه بر میآید آفرینش خود را فراموش می کند و برای ما مثل آورده می گوید این استخوانهای پوسیده را چه کسی زنده می کند؟ بگو: آنها را کسی زنده می کند که روز نخستین از نیستی به وجود آورده است، چنانکه روز نخستین آفریده دوباره نیز می تواند وجود دهد. و گاهی افکار مردم را بزنده شدن زمین در بهار پس از مرگ زمستانی هدایت کرده قدرت خدا را تذکر می دهد چنانکه می فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ أُنْزِلَتْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَذُقُوا إِحْيَاءَهُ﴾
 ﴿الَّذِي أَحْيَاهَا لِلْمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾
 سوره حم سجده آیه ۳۹
 خلاصه ترجمه: یکی از نشانه های خدای متعال این است که زمین را مانند مرده ای بی حس و بی حرکت مشاهده می کنی و همینکه بارانی نازل کردیم بجنبش درآمد سرسبز می شود، خدایی که این زمین مرده را زنده می کند مردگان را نیز زنده خواهد کرد زیرا وی بهمه چیز قادر و توانا است. و گاهی از راه استدلال عقلی پیش آمده نهاد خدادادی انسان را برای اعتراف باین حقیقت بیدار می کند چنانکه می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾
 سوره ص آیه ۲۸ خلاصه ترجمه: آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است بیهوده (و بازیچه) نیافریدیم (زیرا اگر همین بود که انسان مثلاً بوجود آید و چند روزی بگردد و بخوابد و بمیرد و باز یکی بهمین ترتیب مکرر شود، آفرینش جهان کاری بیهوده و بازیچه بیش نبود با اینکه کار بیهوده از خدای حکیم سر نمی زند) آنانکه بمعاد کافرند آفرینش را بیهوده پنداشته اند. آیا مردمان مؤمن و نیکوکار را با مردمی مفسد و تبهکار یکسان قرار می دهیم؟ (زیرا در این جهان نیکوکار و زشت کردار بیاداش کامل اعمالشان نمی رسند اگر جهان دیگری در بین نباشد که در آن هر کدام از این دو دسته بیاداش مناسب رفتار و کردار خودشان برسند هر دو دسته پیش خدا یکی خواهند بود و این منافی عدل الهی است).

از مرگ تا قیامت

آنچه میمیرد تن است نه روان

از نظر اسلام انسان آفریده ای است که از تن و روان (روح و بدن) تشکیل یافته است تن انسان خود یکی از ترکیبات ماده و محکوم قوانین می باشد یعنی حجم و وزن دارد و زندگانی او در زمان و مکانی است و از سرما و گرما و غیر آنها متأثر می شود و تدریجاً کهنه (پیر) و فرسوده می گردد و بالاخره چنانکه روزی بامر خدای متعال پیدایش یافته روزی نیز تجزیه شده از بین می رود.

ولی روان؛ مادی نیست و هیچیک از خاصیت‌های نامبرده ماده را ندارد بلکه صفت علم و احساس و فکر و اراده و صفات دیگر روحی مانند مهر و کینه و شادی و اندوه و بیم و امید و مانند آنها از آن اوست و چنانکه روان خاصیت های نامبرده ماده را ندارد صفات روحی نیز از این خاصیت ها دورند بلکه قلب و مغز سایر اجزاء بدن در فعالیت‌های بیشمار خود فرمانبردار روان و صفات روانی می باشد و هیچیک از اجزاء بدن را بعنوان مرکز فرماندهی نمی توان تعیین کرد.

خدای متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَامَةٍ مِّنَ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً فِي قرارٍ مَّكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَاقَةً فَخَلَقْنَا الْعَقْلَةَ مَضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ سوره مؤمنون آیه ۱۳ خلاصه ترجمه: ما برای نخستین بار انسان را از ماده ای که از گل گرفته شده بود ساختیم پس از آن او را نطفه ای قرار دادیم که در جایگاه آرامی قرار می گیرد پس از آن نطفه را بصورت قطعه خونی در آوردیم و سپس آنرا مانند گوشت جویده شده (مضغه) ساختیم. و از مضغه استخوانها را خلق کردیم و بر استخوانها گوشت پوشانیدیم صورت بدن را درست کردیم) پس از آن او را آفرینش اساسی و بیسابقه دیگری دادیم.

معنی مرگ از نظر اسلام

روی اصل نامبرده، معنی مرگ از نظر اسلام نه اینست که انسان هیچ و نابود شود بلکه اینست که روان انسان که فناپذیر است علاقه و رابطه خود را از تن قطع کند و در نتیجه تن از بین برود و روان بدون تن بزندگی خود ادامه دهد.

خدای متعال می فرماید: ﴿وَقَالُوا إِذَا أَضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتُوفِّيكُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ سوره سجده آیه ۱۱ خلاصه ترجمه: منکرین معاد می گویند: چگونه می شود که پس از اینکه میمیریم و بدنهای ما در زمین متلاشی شده گم می شود، دوباره با آفرینش تازه ای موجود شویم؟ در پاسخ آنان بگو: فرشته مرگ که بشما موکل است شما را از تن ها دریافت می دارد و متلاشی شدن تن ها شما را نابود نمی کند.

پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید: شما نابود نمی گردید بلکه از خانه ای بخانه دیگر منتقل می شوید.

برزخ - اسلام معتقد است که انسان پس از مردن بطرز خاصی زنده می باشد اگر نیکوکار است از نعمت و سعادت برخوردار و اگر بدکار است معذب خواهد بود و هنگامی که قیامت برپا شود برای حساب عمومی حاضر می شوند؛ عالمی که انسان پس از مرگ تا روز قیامت در آن زندگی می کند برزخ نامیده می شود.

خدای متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ وَّرَاءَهُمْ بَرَزَخُ الْيَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ سوره مؤمنون آیه ۱۰۱ خلاصه ترجمه: بدنبال مردم پس از مرگ تا روز قیامت برزخ است. و نیز می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ سوره آل عمران آیه ۱۶۹ خلاصه ترجمه: چنین پندار که

کشتگان راه خدا مرده و نابود می شوند بلکه آنان زنده هستند و پیش خدای خود روزی می خورند.

رستاخیز حتمی است

هر انسانی (بدون استثناء) با نهاد خدادادی خود فرق میان نیکوکاری و بدکاری را درک می کند، و نیکوکاری را (اگرچه دنبال نکند) خوب و لازم العمل می داند و بدکاری را (اگرچه هم گرفتارش باشد) بدو لازم الاجتناب می بیند، و تردیدی نیست که خوبی و بدی، نیکوکاری و بدکاری از جهت اثر و پاداشی است که این دو صفت دارند و نیز تردیدی نیست که در این جهان روزی وجود ندارد که پاداش کارهای نیک و بد نیکوکاران و بدکاران را بایشان برساند؛ زیرا ما عینا می بینیم که بسیاری از نیکوکاران؛ روزگار خود را در نهایت تلخی و تیره روزی می گذرانند، و بسیاری از بدکاران که سراپا جرم و جنایت هستند با رفتار پلید و کردار زشت و ننگین خود زندگی را با خوشی و کامروائی بسر می برند.

بنابراین اگر انسان در آینده خود و در جهانی جز این جهان روزی نداشته باشد که در آن روز بحساب نیک و بد اعمال وی رسیدگی شده پاداش مناسب داده شود، چنین فکری (نیکوکاری خوب و لازم التحصیل و بدکاری بدو لازم الاجتناب است) در نهاد انسان گذاشته نمی شد.

نباید تصور کرد: پاداش نیکوکاری که انسان آن را خوب می شمارد اینست که بواسطه آن؛ انتظامات در جامعه برقرار می شود و افراد بسعادت زندگی نائل می گردند و در نتیجه سهمی از منافع آن بخود نیکوکار می رسد؛ و همچنین بدکار با کردار و رفتار ناروای خود جامعه را مختل می سازد و اثر ناگوار آن بالاخره دامنگیر خودش نیز خواهد شد.

زیرا این تصور اگرچه در افراد بیدست و پا تا اندازه ای جاری است ولی افرادی که باوج قدرت رسیده اند و انتظام و اختلال جامعه در خوشبختی و کامیابی آنان تأثیری ندارد بلکه هر چه آشوب و فساد در جامعه بیشتر و روزگار مردم تیره تر باشد آنان خوشوقت تر و کامیاب تر می گردند؛ دلیل ندارد که نهاد این افراد نیکوکاری را خوب و بدکاری را بد بدانند.

و همچنین نباید تصور کرد که اینان اگر چه در زندگی چند روزه خود کامروا می باشند بواسطه بدکاری، برای همیشه نامشان ننگین شده و نفرت عمومی همراهشان می باشد.

زیرا ننگین جلوه نمودن نام آنان و قضاوت ناگوار آیندگان در حقشان وقتی است که ایشان از میان رفته و هیچ شده اند و کمترین تأثیری در زندگی سرتاسر خوشی و لذت و کامیابی آنان ندارد.

در این صورت هیچ دلیلی نخواهد بود که انسان نیکوکاری را نیک بدانند و تحصیل نماید و بدکاری را بد بیند و از آن پرهیزد و به اعتقاد نامبرده بگراید. با اینکه اگر معادی در بین نباشد قطعاً یک اعتقاد خرافی خواهد بود.

پس ما از این اعتقاد پاک تزلزل ناپذیر که دست آفرینش در نهاد ما گذاشته باید بفهمیم که معادی در کار است، و روزی برای انسان خواهد رسید که در پیشگاه آفریدگار حساب رفتار و کردار وی را بکشند؛ و پاداش کارهای نیک و سزای کارهای بد را بوی برسانند.

معاد از نظر دین

هر یک از ادیان آسمانی پاره ای مقررات اعتقادی و عملی دارد که انسان را با پیروی آنها فرمانبردار خدا می داند و پاداش نیک وعده می دهد، و با تخلف و سرکشی از آنها، بنافرمانی و سزای بد محکوم می سازد و مقتضای آن اینست

که روز پاداشی وجود داشته باشد، و چون در این جهان چنین روزی نداریم
ناچار در جهان دیگر و پس از مرگ خواهد بود.

از این است که اسلام این روز را که روز قیامت (روز رستاخیز) نامیده می
شود با کمال صراحت اثبات کرده و شک نپذیر معرفی می کند و اعتقاد بآن را
یکی از اصول سه گانه دین می شمارد و در قرآن کریم همین مطلب را از دعوت
پیامبران گذشته نقل می فرماید.

عقائد : ۴ - عدل

خدای تعالی عادل و دادگر است زیرا عدل یکی از صفات کمال است. و خداوند عالم همه صفات کمال را دارا می باشد. و نیز کراماً در کلام خود عدل را ستوده و ظلم و ستم را نکوهش می کند و مردم را بعدالت امر نموده و از ظلم نهی می فرماید و چگونه ممکن است که چیزی را زشت شمارد و خود بآن متصف شود یا چیزی را خوب و زیبا شمارد و خود دارای آن چیز نباشد.

در سوره نساء آیه ۴۰ می فرماید: ﴿ان الله يظلم مثقال ذره﴾ خلاصه ترجمه: خدا به اندازه ذره ئی بکسی ظلم نمی کند.

و نیز در سوره کهف آیه ۴۴ می فرماید: ﴿ولا يظلم ربك احدا﴾ خداوند بهیچ موجودی ستم نمی کند.

و همچنین در سوره نساء آیه ۷۲ می فرماید: ﴿ما اصابك من حسنه فمن الله ما اصابك من سيئه فمن نفسك﴾ خلاصه ترجمه: آنچه نیکی بتو می رسد از خدا و آنچه بدی بتو می رسد از خود تو است.

و نیز در سوره سجده آیه ۷ می فرماید: ﴿الذي احسن كل شيء خلقه﴾ خلاصه ترجمه: آن خدائی است که هر چه را آفریده نیکو آفریده است.

بنابراین هر پدیده ئی در پیش خود در نهایت خوبی ساخته شده است، زشتی و ناروائی یا عیب و نقصی که در بعضی از موجودات دیده می شود از راه مقایسه و نسبت پیش می آید؛ مثلاً مار و کژدم وجودشان نسبت بد و ناروا است، و خار چون به گل قیاس شود زیبا نیست اما در جای خود آفریده ای شگفت انگیز و سرتاپا زیبائی هستند.

به عبارت دیگر:

هر نیاز و نقصی که اشیاء در وجود و بقاء وجود خود دارند خودشان نمی توانند آنرا رفع کنند و از راه انفاق و تصادف نیز رفع نمی شود بلکه از یک مقامی که مافوق جهان مشهود است تأمین می گردد.

اوست که هر نیاز و نقصی را رفع می کند و البته خودش از هر نیاز و نقصی منزله است و گرنه مبدا دیگری لازم است که نیاز و نقص او را رفع کند و در اینصورت خودش نیز یکی از اجزاء نیازمند جهان خواهد بود.

اوست که با قدرت و علم نامتناهی خود هر پدیده از پدیده های جهان را هستی می بخشد و جهان و جهانیان را در شاهراه تکامل انداخته با قوانینی استثناناپذیر بسوی هدف وجود و سر منزل کمال رهبری می کند. از این بیان نتیجه گرفته می شود که:

۱ - خدای متعال در جهان هستی سلطنت مطلقه دارد و هر موجودی که بوجود می آید و هر حادثه ای که تحقق می پذیرد از حکم و فرمان او سرچشمه می گیرد چنانکه می فرماید:

﴿لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ﴾ سوره تغابن آیه ۱؛ سلطنت و پادشاهی مطلق مخصوص اوست و هر ستایشی در حقیقت در خور و سزاوار اوست (زیرا نیکی و خوبی از آفرینش او برخاسته است) و نیز می فرماید: ﴿إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ سوره یوسف آیه ۴۰ بحقیقت هر حکم از آن خدای متعال می باشد.

۲ - خدای متعال عادل است زیرا عدالت در حکم یا در اجراء آن اینست که استثنا و تبعیض بر ندارد و مواردیکه مشمول حکمند بطور یکنواخت ثابت شود و در مواردیکه قابل اجراء است بطور یکنواخت اجراء شود، و چنانکه معلوم شد جهان هستی و اجزاء آن در شعاع یک سلسله قوانین استثناناپذیر که جامع آنها قانون علیت و معلولیت است اداره می شود مثلاً آتش با شرائط خاصی جسمی

را که قابل احتراق است خواهد سوزانید ذغال سیاه باشد یا الماس؛ هیزم خشک باشد یا جامه نیازمندی بینوا.

گذشته از آن کسیکه عدالت را ترک گفته بظلم و ستم می پردازد برای رفع یک نوع نیازمندی دست باین کار شوم می زند خواه نیاز مادی داشته باشد مانند کسیکه مال دیگران را می رباید و باندوخته خود می افزاید یا نیازمندی معنوی مانند کسیکه از تعدی بحقوق دیگران یا از اظهار قدرت و نفوذ و سلطه لذت می برد.

و چنانکه معلوم شد هیچگونه نیازمندی را بساحت مقدس آفریدگار جهان راه نیست و هر حکمی که از مصدر جلال صادر می شود اگر حکمی است تکوینی برای تأمین مصالح عامه است که در محیط آفرینش مراعات آن لازم می باشد و اگر حکمی است تشریحی برای سعادت و نیکبختی بندگان است و منافعش بخودشان برمی گردد.

خدای متعال در کلام خود می فرماید: ﴿ان الله لا یظلم مثقال ذره﴾ سوره نساء آیه ۴۰ خدای متعال باندازه سنگینی یک ذره ظلم نمی کند.

و نیز می فرماید: ﴿و ما الله یرید ظلما للعباد﴾ سوره مؤمن آیه ۳۱ خدای متعال نمی خواهد ببندگان خود ظلم کند.

عقائد : ۵ - امامت و پیشوائی امت

سرپرستی امور دین و دنیای جامعه اسلامی را امامت می نامیم، امامت یکی از اصول مسلمة آئین مقدس اسلام می باشد و در آیاتی که خدای متعال سازمان دین خود را معرفی می نماید باین مطلب تصریح کرده است.

مراد از امامت پیشوائی دین در دنیای مردم است و شخص پیشوا امام نامیده می شود. شیعه معتقد است که پس از درگذشت پیامبر از جانب خدای متعال امامی برای مردم تعیین شود که حافظ و نگهبان معارف و احکام دین باشد و مردم را براه حق هدایت کند.

یک سازمان دولتی که در کشوری تشکیل می شود و کارهای عمومی مردم را اداره می کند خود کار نیست و تا جمعی از افراد شایسته و کاردان در نگهداری و اداره آن کوشش نکنند قابل بقا نخواهد بود و مردم را از فوائد خود بهرمنند نخواهد ساخت.

هر سازمان دیگری نیز که در جامعه های بشری بوجود می آید مانند سازمانهای فرهنگی و سازمانهای مختلف اقتصادی همین حکم را دارد و هرگز از گردانندگان شایسته و درستکار بی نیاز نیست و گرنه در اندک زمانی از بین رفته بانحلال خواهد گرائید. این حقیقت روشنی است که هر نظر ساده ئی آن را درک می کند و تجربه و آزمایشهای بسیار نیز بدرستی آن گواهی می دهد.

شک نیست که سازمان دین اسلام نیز که بجرأت می توان آنرا وسیعترین سازمانهای جهانی نامید همین حکم را دارد و در بقا جریان خود بنگهبان و گرداننده نیازمند است و پیوسته افراد شایسته ئی می خواهد که معارف و قوانین آنرا بمردم برسانند و مقررات دقیق آنرا در جامعه اسلامی اجراء کنند و کمترین غفلت و مسامحه در رعایت و نگهداری آن روا ندارند.

دلیل دیگر از راه عقل - و از طرف دیگر چنانکه در دلیل نبوت گفتیم یکی از مقاصد آفرینش هدایت مردم براه راست می باشد چون همانطور که خدای مهربان احتیاجات همه آفریده های خود را رفع کرده وسایل پیشرفت آنها را در اختیارشان گذاشته باید نیازی را که انسان باعتقاد صحیح و اخلاق پسندیده و کارهای نیکو دارد با فرستادن پیغمبران و رسانیدن پیغامهای خود برطرف نماید. بهمین دلیل خدای مهربان پس از رحلت پیغمبر برای نگهداری دین و هدایت مردم باید امام و پیشوائی تعیین نماید و مردم را بعقل خودشان که بیشتر اوقات مغلوب هوی و هوس می شود وانگذازد و همان طور که پیغمبر را بهمه نیازمندی ها و درمان تمام دردهای فردی و اجتماعی بشر آگاه نموده و او را از هر گونه اشتباه و خطا مصون و محفوظ داشته لازم است که امام و پیشوای دینی را نیز علم و عصمت مرحمت فرماید.

با این دلیل عقلی روشن می شود که برای هدایت مردم و حفظ و حراست دین و اجراء مقررات آن پس از رحلت پیغمبر باید امامی از جانب خدای متعال تعیین شود.

دلیل دیگر از راه نقل:

از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بطرق مختلف روایت شده است که امت اسلام پس از آن حضرت امامان و پیشوایانی دارد که جانشینان وی می باشند.

در روایت معروفی که شیعه و سنی نقل کرده اند آن حضرت می فرماید:

امامان دوازده نفر می باشند و همه از قریشند و در روایت مشهور به جابر انصاری فرموده: که امامان دوازده نفرند سپس نامهای ایشان را یکی یکی شمرده بجابر فرمود که تو پنجمین امام را درک خواهی کرد سلام مرا باو برسان .

گذشته از اینها پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جانشین خود را که حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام باشد (بخصوص) تعیین فرموده است آن حضرت نیز امام پس از خود را معرفی کرده و همچنین هر امامی بعد از خود را معین نموده است. تردید نیست از روزیکه تاریخ بشریت شروع شده است و اجتماع در خانواده انسانیت ریشه دوانیده و در گوشه و کنار جهان جامعه های کوچک یا بزرگ، مترقی یا غیر مترقی تشکیل یافته هرگز جامعه ای بدون زمامدار و سرپرست نتوانسته است کمترین زمانی بزندگی خود ادامه دهد هر جا جامعه متشکلی بوده زمامدار و سرپرستی از راه قهر و غلبه یا انتخاب داشته است حتی در اجتماعات خانوادگی کوچک که بیش از چند عضو ندارد همین روش عملی است اینجا است که انسان با فطرت خدادادی خود بدون تردید ادراک می کند که هر جامعه نیارمند بسرپرست و زمامدار می باشد.

خدای متعال در آیه شریفه: ﴿فَاقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ﴾ سوره روم آیه ۳۰ دین خود را دین فطری معرفی می نماید و بیان می کند که دستورات این آئین پاک با چیزهائی که انسان با نهاد بی آرایش خود درک می کند توافق کامل دارد. خدای متعال در این آیه شریفه همه ادراکات فطری انسان و قضاوت های نهاد بی آرایش وی را (که یکی از روشنترین آنها مسئله لزوم زمامدار و سرپرست در جامعه می باشد) اعتبار می دهد و امضاء می فرماید.

بیان پیغمبر اکرم درباره ولایت

خدای متعال در صفت پیغمبر گرامی خود می فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ سوره برائت آیه ۱۲۸ خلاصه ترجمه:

پیامبری بسوی شما آمده که از خودتان می باشد، گرفتاری و بسختی افتادن شما برای وی ناگوار است او بهمه شما علاقمند است و بایمان آورندگان دلسوز و مهربان می باشد.

هرگز نمی توان باور کرد پیغمبر گرامی که بنص کتاب خدا نسبت بامت خود از همه دلسوزتر و مهربانتر بود در حکمی از احکام الهی که برای جامعه اسلامی بی تردید در درجه اول اهمیت کی باشد و عقل و فطرت سلیم بر وجوب آن حکم می کند در همه مدت عمر خاموش نشیند و از بیانش صرف نظر کند.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از همه بهتر می دانست که این سازمان متشکل و پهناور اسلام (که پهناورترین سازمان جهانی است) تنها سازمان ده بیست ساله نیست که خودش سرپرستی آنرا بعهدہ کیرد بلکه سازمانی است همگانی و همیگشی که باید تا ابد جهان بشریت را اداره کند.

از اینروی بود که اوضاع هزارها سال پس از خود را پیش بینی کرده دستورهای لازم راجع بآنها صادر می کرد پیغمبر اکرم می دانست که دین سازمانی است اجتماعی و هیچ سازمان اجتماعی نمی تواند بی سرپرست و بدون زمامدار حتی یکساعت سرپای بایستند و بزنگی خود ادامه دهد.

بنابراین سرپرستی لازم است که از معارف و قوانین دین نگهداری نماید و چرخ جامعه را بگردش درآورد و مردم را بسوی سعادت دنیا و آخرت راهنمائی و رهبری کند.

بنابراین چگونه متصور است که فردای روز رحلت خود را فراموش کند یا نسبت به آن علاقه نشان ندهد؟

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همینکه چند روز برای جنگ یا حج از مدینه غیبت می فرمود برای اداره امور مردم کسی را بجای خود می گماشت و همچنین برای

شهرهائی که بدست مسلمانان می افتاد فرماندار نصب می کرد، و برای هر لشکر و دسته ای که به جنگی اعزام می داشت امیر و فرمانروائی تعیین می نمود و حتی گاهی می فرمود:

امیر شما فلان است و اگر کشته شود فلان و اگر وی نیز کشته شد فلان می باشد با این روش که آن حضرت داشت چگونه می توان باور کرد که هنگام سفر آخرت کسی را بجای خود معرفی نکرده باشد؟

خلاصه کسبیکه با نظر عمیق بمقاصد عالیه اسلام و هدف پاک آورنده عظیم الشان آن نگاه کند بدون تردید تصدیق خواهد کرد که امر امامت و ولایت بر امور مسلمین حل شده و روشن گردیده است.

تعیین جانشین از طرف پیغمبر

پیغمبر اکرم ﷺ در خصوص مسئله ولایت و سرپرستی امور مسلمانان پس از خود تنها به بیانات سر بسته اکتفا نفرمود بلکه از اولین روز دعوت، مسأله ولایت را همراه توحید و نبوت صریحاً بیان فرموده و سرپرستی و ولایت علی علیه السلام را بر امور دین و دنیا و جانشینی ویرا در همه امور مسلمین اعلام فرمود.

و چنانکه گذشت بموجب روایتی که عامه و خاصه نقل کرده اند در نخستین روزی که آن حضرت مأمور بدعوت علنی شد خویشاوندان خود را دعوت نموده آنانرا در مجلسی جمع ساخت و در آن مجلس وزارت و وصایت و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را آشکارا اثبات و مستقر ساخت نیز در آخرین روزهای زندگی در غدیر خم میان صد و بیست هزار جمعیت دست علی علیه السلام را گرفته بلند کرد و فرمود: ﴿من کنت مولاه فهذا علی مولاه﴾ بهر کس من ولایت و سمت سرپرستی دارم علی نیز ولایت و سمت سرپرستی دارد.

دلیل دیگر بر لزوم امامت

چنانکه در بحث نبوت روشن شد مقتضای عنایت و توجهی که پروردگار جهان بسلسله آفرینش دارد اینست که هر آفریده ای از آفریده های خود را بسوی هدف معین (که رسیدن بدرجه کمال باشد) هدایت نماید مثلاً درخت میوه را بسوی رشد و نمو و شکوفه کردن و میوه دادن رهبری می شود و مسیر زندگی آن غیر از مسیر یک پرنده است؛ و همچنین یک پرنده نیز راه ویژه خود را می پیماید و هدف مخصوص خود را تعقیب می کند نه راه و هدف یک درخت را؛ و بهمین ترتیب هر آفریده ای جز رسیدن بسر منزل مخصوص خودش و پیمودن راه مناسب آن بچیز دیگر راهنمائی نمی شود. و معلوم است که انسان نیز یکی از آفریده های خدا و مشمول همین قانون کلی هدایت می باشد.

و روشن شد که سعادت زندگی انسان چون از راه اختیار و اراده بدست می آید هدایت الهی مخصوص بوی از راه دعوت و تبلیغ و فرستادن دین و آئین بوسیله پیامبران باید انجام گیرد تا انسان را حجتی بر خدای متعال نباشد چنانکه آیه شریفه: ﴿رَسُلًا مَبْشُرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (۴۷) دلالت می کند. همان دلیلی که فرستادن پیامبران و برقرار ساختن دعوت دینی را ایجاب می کرد عیناً اقتضا می کند که پس از درگذشتن پیامبر که با عصمت خود نگهبان دین و رهبر مردم بود باید خدای متعال کسیرا که در اوصاف کمالی (بغیر از وحی و نبوت) مانند او باشد بجای وی بگمارد که معارف و شرایع دین را دست نخورده نگهبانی کند و مردم را رهبری نماید و گرنه برنامه هدایت عمومی بهم می خورد و حجت مردم بر خدا تمام می شود.

از امام نمی توان بی نیاز بود

چنانکه عقل بواسطه خطا و لغزشی که دارد نمی تواند مردم را از پیامبران خدا بی نیاز نماید همچنین وجود علماء دین در میان امت و تبلیغات دینی آنان مردم را از امام مستغنی نمی کند؛ زیرا چنانکه روشن شد بحث در این نیست که مردم از دین پیروی می کنند یا نمی کنند بلکه سخن در این است که دین خدا باید دست نخورده و بی اینکه تغییر و تبدیل پذیرد یا از میان برود بمردم برسد. معلوم است علماء امت هر چه صالح و باتقوی هم باشند از خطا و معصیت مصون و معصوم نیستند و تباه شدن یا تغییر یافتن برخی از معارف و قوانین دینی از ناحیه آنان اگر چه غیر عمدی باشد محال نیست. بهترین شاهد این مطلب وجود مذاهب گوناگون و اختلافاتی است که در اسلام بوجود آمده است. پس در هر حال وجود امامی لازم است که معارف و قوانین حقیقی دین خدا پیش او محفوظ بماند و هر وقت مردم استعداد پیدا کردند بتوانند از راهنمایی وی استفاده نمایند.

عصمت امام

از بیان گذشته روشن می شود که امام نیز مانند پیامبر باید از خطا و معصیت مصون باشد زیرا در غیر اینصورت دعوت دینی ناقص می ماند و هدایت الهی اثر خود را از دست می دهد.

فضائل اخلاقی امام

امام باید دارای فضائل اخلاقی مانند شجاعت و شهامت و عفت و سخاوت و عدالت باشد زیرا کسیکه از معصیت مصون است بهمه قوانین دینی عامل خواهد بود و اخلاق پسندیده از لوازم دین است.

و باید در فضائل اخلاقی نسبت بهمه مردم برتری داشته باشد زیرا معنی ندارد کسی ببالاتر و برتر از خود پیشوائی نماید و البته عدل الهی منافی آنست.

علم امام

چون امام حامل و دین و پیشوای جهانیان است لازم است بهمه مسائلی که درد دینا و آخرت مورد نیاز مردم، و سعادت انسان وابسته به آن است علم داشته باشد زیرا پیشوائی جاهل عقلا جایز نیست و از نظر هدایت عمومی الهی معنی ندارد.

ائمه هدی علیهم السلام

ائمه هدی که پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جانشینان آن حضرت و پیشوایان دین و دنیای مردمند دوازده تن می باشند. در این باره شیعه و سنی روایات بسیاری از پیغمبر نقل کرده اند؛ و نیز هر یک از امامان را امام پیش از او تعیین فرموده است.

نامهای امامان

- ۱ - حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
- ۲ - حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۳ - حضرت امام حسین سید الشهداء علیه السلام
- ۴ - حضرت امام سجاد علیه السلام
- ۵ - حضرت امام محمد باقر علیه السلام
- ۶ - حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
- ۷ - حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
- ۸ - حضرت امام رضا علیه السلام

- ۹ - حضرت امام محمد تقی علیه السلام
- ۱۰ - حضرت امام علی النقی علیه السلام
- ۱۱ - حضرت امام حسن عسگری علیه السلام
- ۱۲ - حضرت امام عصر (حجه بن الحسن) علیه السلام

سیرت عمومی امامان

دوازده امام پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دویست و پنجاه سال در میان مردم بودند، ولی از روز نخستین که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود مخالفانی برای ایشان پیدا شد که بهر وسیله بود کرسی خلافت را غصب نموده مسیر طبیعی دین را منحرف ساختند. گذشته از این دسته مخالف نامبرده پیوسته برای تحکیم موقعیت؛ حفظ حکومت خویش از هر خطر احتمالی؛ در خاموش کردن نور اهلیت پیغمبر از هر وسیله استفاده می نمودند و بهر بهانه ای بود در فشار و شکنجه و آزار و بالاخره از بین بردن آنان می کوشیدند. بدین ترتیب ائمه هدی هرگز نمی توانستند با صلاحات عمومی؛ پردازند، یا معارف و قوانین اسلام و سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در جامعه اسلامی بطور همگانی گسترش دهند.

حتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خلافت ظاهری پنج ساله خود بواسطه اختلافات داخلی و مدعیان مانند طله و زبیر و عایشه و معاویه و متنفذین دیگر از صحابه رسول خدا که اخلاص نموده از هر سو جنگهای خونین راه می انداختند، نتوانست هدفهای عالی خود را دنبال نموده بطوری که دلش می خواست اصلاحاتی کند.

این است که ائمه هدی بحسب مسئولیتی که در پیشگاه خدای متعال داشتند و وظیفه ای که بعهدشان بود از تعلیم و تربیت هنگانی در جامعه؛ به آموزش و پرورش افراد خصوصی و از اصلاحات عمومی به امر معروف و نهی از منکر

(در حدود امکان) تنزل کرده قناعت ورزیدند. یعنی بجای اینکه در معارف و قوانین دینی سخن حق را علناً در جامعه منتشر سازند و زمام امور را بدست گرفته چرخ زندگی جامعه را روی مصالح دینی بگردش درآورند، چون تمکن نداشتند ناگزیر بتعلیم و تربیت افراد مستعد و صلاحیتدار پرداختند، و نسبت بمردم و حکومت‌های وقت امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند تا بدینوسیله دین را از فنا و اضمحلال کلی نگهدارند و آئین روشن خدائی تدریجاً بنورافشانی بی سر و صدای خود ادامه دهد و روزی باز بحالت اولی خود برگشته و جهان را روشن گرداند.

این حقیقت با بررسی روشی که هر یک از ائمه هدی در زمام امامت و در محیط زندگی خود پیش گرفته کاملاً روشن است؛

اهلیت پیغمبر اکرم

در عرف و لغت اهل بیت و خانواده مرد بکسانی گفته میشود که اعضاء جامعه کوچک منزل وی می باشند مانند زن پسر و دختر و خدمتکار که جمعاً در شعاع زندگی مرد صاحبخانه زندگی می کنند.

و گاهی در کعنی اهل بیت تعمیم داده این کلمه را در خویشاوندان نزدیک مانند پدر و مادر و برادر و خواهر و فرزند و عمو و عمه و دائی و خاله و فرزندان آنها استعمال می کنند.

ولی مراد از اهل بیت پیغمبر در کتاب سنت هیچ یک از این دو معنی عرفی نیست؛ زیرا طبق روایات متواتره که از طرق عامه و خاصه وارد شده اهل بیت نامی است موهبتی که بحضرت پیغمبر اکرم ﷺ و حضرات علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ، اختصاص دارد و بنابراین اهل خانه و خویشاوندان دیگر پیغمبر اکرم (با اینکه بحسب عرف و لغت اهل بیت شمرده می شوند) اهل بیت

باین معنی نیستند حتی خدیجه کبری که گرامی ترین زنان پیغمبر اکرم و مادر فاطمه علیها السلام است و همچنین ابراهیم که پسر صلبی آن حضرت می باشد و بزرگترین افتخار را دارد داخل اهل بیت نیستند.

آری بموجب همین روایات و روایات دیگری نه امام از دوازده امام که فرزندان امام حسین علیه السلام و از نسل او هستند از اهل بیت می باشند بنابراین اهل بیت همان چهارده معصوم هستند و معمولاً اهل بیت پیغمبر بسیزده تن که بعد از پیغمبر اکرم و عترت آن حضرتند گفته می شود.

اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اسلام فضائل و مناقب زیاد و مقامات غیر قابل معارضه و رقابت دارند که مهمترین آنها دو مقام است:

۱ - بموجب آیه شریفه: ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً﴾ سوره احزاب آیه ۳۳. مقام عصمت و طهارت را دارند و بمقتضای این مقام هرگز گناه از ایشان سر نمی زند.

۲ - بموجب حدیث نبوی متواتر تقلین که سابقاً نیز اشاره شد، عترت همیشه با قرآن هستند و هرگز جدائی میانشان و میان کتاب خدا نمی افتد و در نتیجه در فهم معانی قرآن کریم و مقاصد دین مبین دچار خطا و لغزش نمی شوند. و لازم این دو مقام آنست که قول و فعل اهل بیت علیهم السلام در اسلام حجت باشد (چنانکه عقیده شیعه همین است).

سیرت عمومی اهل بیت علیهم السلام

اهل بیت علیهم السلام نمونه های کامل تعلیم و تربیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشند و سیرت ایشان همان سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

البته در مدت دویست و پنجاه سال (از سال یازدهم هجری که سال رحلت پیغمبر اکرم است تا سال دویست و شصت هجری سال غیبت حضرت حجت)

که ائمه هدی علیهم السلام با مردم محشور بودند محیطهای مختلفی از زندگی پیش آمده است که طرز زندگی حضرات ائمه را در شکلهای مختلف نمودار ساخته ولی هدف اصلی از روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که عبارت بود از حفظ اصول و فروع دین از تغییر و تبدل، و تعلیم و تربیت مردم تا حد امکان هرگز رها نکردند.

پیغمبر اکرم در مدت بیست و سه سال دعوت خود سه مرحله از زندگی را طی فرمود زیرا سه سال از اول بعثت را دعوت پنهانی می کرد، و ده سال بعد از آن را دعوت علنی داشت ولی خودش و پیروانش در زیر سخت ترین شکنجه و آزار جامعه زندگی می کردند و هیچگونه آزادی عمل که در اصلاح جامعه اثر روشنی بخشد نداشتند، و ده سال دیگر که پس از هجرت می باشد آن حضرت در محیطی بود که هدف آن زنده کردن حق و حقیقت بود و اسلام پاک روز بروز به پیشرفت فاتحانه خود ادامه می داد و هر لحظه در تازه ای از دانش و کمال بروی مردم باز می شد.

البته روشن است که این سه محیط مختلف اقتضاهای مختلف خواهد داشت و سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که هدفی جز زنده کردن حق و حقیقت نداشت بشکلهای گوناگون جلوه خواهد داد.

محیطهای گوناگون که با زمان ائمه هدی مصادف بودند روی هم رفته بی شباهت بزمان دعوت پیش از هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نبود؛ گاهی مانند سه سال اول بعثت به هیچوجه تظاهر بحق امکان پذیر نبود و امام با نهایت احتیاط بوظیفه خود رفتار می کرد چنانکه زمان امام چهارم و آخر زمان امام ششم علیهم السلام همین اقتضا را داشت و گاهی مانند ده سال قبل از هجرت که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بدعوت علنی می پرداخت و از هر جهت خودش و پیروانش در زیر فشار کفار نمی توانستند قدم علم کنند، اما نیز بتعلیم معارف دین و نشر

احکام می پرداخت، ولی متنفذان وقت تا می توانستند از شکنجه و آزار فروگذار نمی کردند و هر روز مشکل تازه ای بوجود می آوردند.

آری محیطی که تا اندازه ای شباهت بمحیط بعد از هجرت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشته باشد همان محیط پنجساله خلافت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و کمی از محیط زندگی حضرت فاطمه و امام حسن عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و محیط کوچک و چند روزه امام حسین و یاران وی بود که حق و حقیقت بی پرده جلوه می کرد و مانند آئینه پاکی وضع عمومی زمان پیغمبر اکرم را نشان می داد.

بطور خلاصه می توان گفت که ائمه هدی جز آنکه اشاره رفت هرگز قدرت نداشتند با حکمرانان و فرمانروایان وقت مخالفت اساسی و علنی کنند و از اینرو ناگزیر بودند که در گفتار و رفتار خود طریقه تقیه پیش گیرند و بهانه ای بدست حکومتهای وقت ندهند؛ با اینهمه دشمنانشان از هر جا می شد بهانه هائی تراشیده در خاموش کردن انوار و از میان بردن آثارشان می کوشیدند.

ریشه اصلی اختلاف ائمه با حکومتهای معاصر

حکومتهای مختلفی که پس از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جامعه اسلامی بوجود آمد و نام حکومت اسلامی بخود گرفت همه با اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مخالفت اساسی داشتند و این دشمنی آشتی ناپذیر ریشه زنده ای داشت که هرگز خشک نمی شد.

درست است پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای اهل بیت خود فضائل و مناقبی فرموده بود که یکی از مهمترین آنها امتیاز علم بمعارف قرآن و بیان حلال و حرام بود؛ و در نتیجه تعظیم و احترام مقامشان بهمه امت لازم بود، ولی امت حق این توصیه و تأکید را ادا نکردند.

و درست است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نخستین روزیکه دعوت خود را علنی کرده خویشاوندان خود را باسلام خواند، علی عَلِيًّا را بجانشینی خود معرفی کرد و در آخرین روزهای حیات خود نیز در غدیر خم و غیر آن نص جانشینی وی فرمود، و پس از رحلت آنحضرت مردم دیگران را برای جانشینی پیغمبر اکرم برگزیدند و اهل بیت را از حق مسلم خود کنار زدند و در نتیجه همیشه حکومتهای وقت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را برای خود رقیبی خطرناک می شمردند و از ناحیه آنان هراسناک بودند و از امکانات گوناگون برای نابود کردنشان استفاده می کردند.

ولی عمیق ترین مایه اختلاف میان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و حکومتهای اسلامی (که خود مسئله خلافت یکی از فروع آن بود) چیز دیگر بود.

اهلبیت عَلَيْهِمُ السَّلَام سیرت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای امت اسلامی لازم می دانستند و حکومت اسلامی را موظف برعایت و حفظ و اجراء احکام آسمانی اسلام می دیدند ولی حکومتهای اسلامی که پس از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روی کار آمدند چنانکه از اعمالشان پیداست پایبند رعایت کامل اجراء احکام اسلام و متابعت سیرت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبودند.

خدای متعال در چند جا از کلام خود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و همچنین امت را از تغییر و تبدیل احکام آسمانی نهی می فرماید و حتی از کوچکترین تمایل بخلاف یکی از احکام و دستورهای دینی بر حذر می دارد و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز؛ در شعاع همین احکام و قوانین غیر قابل تغییر و تبدیل، در میان مردم سیرتی اتخاذ کرده بود که در اجراء قوانین دینی از جهت زمان و مکان و اشخاص تفاوتی نمی گذاشت. رعایت احکام آسمانی برای همه کس حتی خود

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واجب و در حق همه کس لازم الاجرا بود؛ و شریعت در هر حال و در هر جا زنده و نافذ بود.

و در اثر همین مساوات و عدالت هر گونه امتیاز را از میان مردم برداشته بود؛ خود آن حضرت که بامر خدا حاکم و فرمانروای لازم الاطاعه بوده کمترین امتیازی در زندگی داخلی و خارجی خود نسبت بسایر مردم نداشت؛ تجملی بکار نمی برد، هیچگونه تشریفات برای مقام حکمرانی خود قرار نمی داد، و عظمت موقعیت خود را برخ مردم نمی کشید، و حشمت و سطوت بخرج نمی داد. و بالاخره از دیگران با یک ممیز صوری شناخته نمی شد.

هیچ طبقه ای از طبقات مختلف مردم نسبت بدیگران یا اتکاء بامتیاز خود برتری نمی جست، زن و مرد؛ شریف و وضعیع؛ غنی و فقیر، قوی و ضعیف، حضری و بدوی، بنده و آزاد همه در یک صف بودند و هیچکس به بیشتر از وظایف دینی خود مکلف نبود و از اینکه بنیرومندان جامعه سر تعظیم فرود آورد یا در مقابل نفوذ و زورگودی ستمگران خرد شود ایمن و آزاد بود.

با کمی تأمل برای ما روشن می شود (مخصوصاً پس از آزمایشهای طولانی که بعد از رحلت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تاکنون کرده ایم) که یگانه منظور پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سیرت پاک خود این بوده که احکام آسمانی اسلام در میان مردم عادلانه و بطور مساوی اجرا شود، و قوانین اسلام از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ بماند. ولی حکومت های اسلامی سیرت خود را به سیرت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تطبیق نکردند و راه و روش را عوض نمودند و در نتیجه:

۱ - در کمترین وقتی اختلاف طبقاتی با شدیدترین وجهی در جامعه اسلامی ظهور کرد و جماعت مسلمانان بدو دسته نیرومند و ضعیف منقسم شده مال و جان و عرض یکدسته بازیچه هوی و هوس دسته دیگر قرار گرفت.

۲ - حکومت های اسلامی تدریجاً بتغییر قوانین اسلامی پرداختند و گاهی بنام رعایت جامعه اسلامی و گاهی بعنوان حفظ موقعیت حکومت و سیاست دولت، از عمل باحکام دینی و اجراء قوانین و مقررات اسلامی سر باز زدند. این طریقه روزبروز توسعه یافته کار بجائی کشید که سازمانهایی که حکومت اسلامی نامیده می شدند در خود هیچگونه مسئولیتی نسبت برعایت و اجراء قوانین اسلامی احساس نکردند و معلوم است حال قوانین و مقررات عمومی که مأمور اجراء صمیمی نداشته باشد عاده بکجا منتهی خواهد شد.

خلاصه و نتیجه

از بیان گذشته بدست آمد که حکومتهای اسلامی معاصر اهل بیت علیهم السلام بحسب مصلحت وقت در احکام و قوانین اسلام تصرفاتی می کردند و در اثر شعاع همین تصرفات سیرتشان با سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کاملاً مغایرت داشت، ولی اهل بیت علیهم السلام طبق دستور قرآنی احکام سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را برای همیشه لازم می دیدند.

باقتضای همین اختلاف و تضاد بود که حکومتهای نیرومند معاصر در خرد کردن اهل بیت علیهم السلام هیچگونه فروگذاری نمی کردند و برای خاموش کردن نورشان بهر وسیله ای که ممکن بوده دست می زدند.

اهل بیت علیهم السلام نیز طبق مأموریت خدائی خود با اینکه پیوسته با مشکلات فراوانی روبرو و بدشمنان سرسخت و شومی گرفتار بودند بدعوت و تبلیغ حقایق دین می پرداختند و در تربیت و تعلیم افراد صالح از پا نمی نشستند.

از برای درک این مطلب کافی است که با تاریخ مراجعه نموده کثرت جمعیت شیعه را در پنجسال زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ملاحظه نمائیم؛ زیرا با کمی تأمل خواهیم فهمید که این جمعیت در همان بیست و پنجسال ایام گوشه گیری

آن حضرت تهیه شده بودند؛ و همچنین سیل گروه شیعه که بدر خانه حضرت باقر علیه السلام سرازیر می شد تربیت یافتگان بی سر و صدای حضرت سجاد علیه السلام بودند، و همچنین صدها شیعه و دوستان اهل بیت که دلبسته حضرت رضا علیه السلام بودند خوشه چینان حقایقی بودند که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حتی در گوشه زندان های تاریک بنشر آنها می پرداخت.

و بالاخره در اثر تعلیم و تربیت مداوم اهل بیت علیهم السلام شیعه که روز رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عده ناچیزی بودند در اواخر عصر ائمه علیهم السلام بیک شماره دهشت آوری بالغ شدند.

نکته استثنائی در روش اهل بیت

اهلیت پیغمبر چنانکه گفته شد دوران زندگی خود را با مظلومیت و محکومیت گذراندند و وظایف محوله خود را در محیط تقیه و در شرایطی بسیار سخت انجام دادند فقط در میانشان از چهار نفر در مدت بسیار کوتاهی رفتاری استثنائی یعنی آزادانه و بی تقیه مشاهده می شود و ما بهمین مناسبت باجمالی از تاریخ زندگانی و رفتار شخصیتهای نامبرده - عبارتند از علی و فاطمه و حسین علیهم السلام اشاره می نمائیم:

فضائل اهل بیت

عامه و خاصه از زبان پاک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هزاران حدیث در مناقب آن حضرت و اهل بیت نقل نموده اند و ما بذکر سه منقبت از مناقب اهل بیت پیغمبر که آن حضرت پیشروایشان است می پردازیم.

۱ - در سال ششم هجری نصاری شهر نجران عده ای از بزرگان و دانشمندان خود را انتخاب کرده بمدینه فرستادند.

هیئت فرستادگان نخست با پیغمبر اکرم بمناظره و محاجه پرداختند ولی محکوم و مغلوب شدند و از جانب خدای متعال آیه مباهله نازل شد:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ ابْنَانَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَائِنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾
سوره آل عمران آیه ۶۱.

خلاصه ترجمه:

پس از این حجت‌های روشن که در دست داری اگر باز کسی در این باره با تو محاجه کند بگو بیا خودمان و زنان و فرزندان خودمان را جمع کنیم و دروغگویان را نفرین کرده از خدای متعال برای آنان لعنت و عذاب بخواهیم.

بر طبق امر و دستور این آیه، پیغمبر اکرم به هیئت نجرانیان پیشنهاد مباهله فرمود بدین ترتیب که خود و زنان و فرزندانشان حاضر شده دروغگویان را نفرین کنند تا خدای متعال برای آنان عذاب فرستد.

هیئت نجرانیان پیشنهاد مباهله را پذیرفته فردای همان روز را موعد قرار دادند؛ فردا جمع کثیری از مسلمانان و همچنین هیئت نجرانیان منتظر بیرون آمدن پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند تا ببینند با چه تشریفات بیرون خواهد آمد و ژه کسانیرا با خود بمباهله خواهد آورد.

دیدند پیغمبر اکرم در حالیکه حسین عَلَيْهِ السَّلَام را در بغل دارد و با دستی حسن عَلَيْهِ السَّلَام را گرفته و بدنبال آن حضرت دخترش فاطمه علیها السلام و بدنبال وی علی عَلَيْهِ السَّلَام می آید بیرون آمد؛ پیغمبر اکرم بهمراهان گرامی خود دستور می داد که وقتی من دعا کردم شما آمین بگوئید.

مشاهده این هیئت نورانی که از سر تا پای آن حقانیت و واقعیت هویدا بود و به هیچ پناهگاهی جز خدای متعال پناهنده نبودند پشت هیئت نجرانیان را بلرزه درآورد، رئیس ایشان بیاران خود گفت:

بخدا قسم صورتهائی می بینم که اگرچه متوجه درگاه خدا شوند همه نصارای
روی زمین را هلاک می کنند، این بود که پیش پیغمبر اکرم آمدند و تقاضا کردند
تا آنانرا از مباحله معذور دارد.

آن حضرت فرمود: پس اسلام بیاورید.

گفتند: از اسلام نیز معذوریم.

فرمود: پس با شما می جنگیم.

گفتند: توانائی جنگ با مسلمانان را نداریم ولی سالیانه مالیاتی می پردازیم و
در پناه اسلام زندگی می کنیم.

بدین ترتیب اختلاف خاتمه یافت.

نتیجه داستان:

همراه آمدن حضرات علی و فاطمه حسنین علیهم السلام با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در
جریان مباحله روشن شد که مصداق ﴿ابنائنا و نساءنا و انفسنا﴾ در آیه کریمه
جز پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین کسی دیگر نبوده است؛ بعبارت
دیگر اینکه پیغمبر اکرم می فرمود: خودمان خودش و علی علیه السلام منظور بوده
است و اینکه می فرمود زنان ما فاطمه علیها السلام مقصود بوده و اینکه می
فرمود: فرزندان ما حسنین را اراده کرده بود.

و از اینجا با کمال وضوح بدست می آید که علی بمنزله خود پیغمبر اکرم می
باشد و نیز روشن می شود که اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چهار تن بوده اند
اهلیت هر کس کسانی هستند که به تعبیر متعارف از ایشان با کلمه خودمان و
زن و بچه مان تعبیر می شود و اگر جز ایشان کسی دیگر داخل اهل بیت بود
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را نیز برای مباحله می آورد.

از همین جا باید بعصمت این چهار تن قضاوت کرد زیرا خدای متعال بطعارت و عصمت اهل بیت پیغمبر اکرم شهادت می دهد ﴿انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً﴾ سوره احزاب آیه ۳۳. خلاصه ترجمه: خداوند محققاً می خواهد از شما خاندان نبوت هر پلیدی را ببرد و شما را پاک و پاکیزه بدارد.

۲ - بطوریکه عامه و خاصه نقل کرده اند پیغمبر فرموده است که ﴿مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق﴾ خلاصه ترجمه: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف کرد غرق شد.

۳ - پیغمبر اکرم در روایت متواتر دیگری که عامه و خاصه روایت کرده اند می فرماید:

﴿انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی و اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی﴾

خلاصه ترجمه: من در میان شما دو چیز گرانبها که هرگز از هم جدا نخواهند شد بیادگار می گذارم آن دو چیز کتاب خدا و اهل بیت من می باشند؛ تا زمانیکه باین دو یادگار مهم چنگ زده پناه ببرید گمراه نخواهید شد.

تعیین امامان

امامت علی علیه السلام چنانکه معلوم شد از جانب خدای متعال و بنص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و همچنین در خصوص امامان دیگر که پس از آن حضرت بودند هر امامی امام بعد از خود را بامر خدا بمردم معرفی نمود چنانکه امیرالمؤمنین که امام اول و پیشوای نخستین مسلمانان بود هنگام درگذشت؛ امامت فرزندش امام

حسن عليه السلام را تصریح فرمود و امام حسن عليه السلام نیز هنگام وفات، امامت برادرش امام حسین را و بهمین ترتیب قرار تا امام دوازدهم. گذشته از نص هر امام بر امام دیگر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز (بموجب روایات زیادی که از عامه و خاصه رسیده است) بدوازده نفر بودن امامان و حتی در برخی از این روایات بنامهای امامان تصریح فرموده است.

سیری کوتاه در زندگی امامان

حضرت علی علیه السلام (اولین پیشوا)

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام اولین نمونه کاملی است از تعلیم و تربیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم.

علی علیه السلام از اوآن کودکی در دامن پیغمبر اکرم پرورش یافته بود، و پس از آن تا آخرین لحظات زندگی آن حضرت مانند سایه بدنبال وی بود و پروانه وار پیوسته بدور شمع وجودش می گشت و آخرین لحظه های که آن حضرت مفارقت کرد لحظه ای بود که جسد پاک او را در بغل گرفته بخاک سپرد.

علی علیه السلام شخصیت جهانی دارد و بجزرات می توان گفت که بحث و گفتگویی که در مورد این شخصیت بزرگ شده، در مورد هیچیک از شخصیت های بزرگ جهان نشده است، دانشمندان و نویسندگان شیعه و سنی و مسلمان و غیر مسلمان بیش از هزار کتاب در اطراف شخصیت وی نوشته اند.

با اینهمه بحث و کنجکاوی بیرون از شمار که دوست و دشمن در خصوص آن حضرت کرده اند؛ کسی نتوانسته است نقطه ضعفی در ایمان آن حضرت پیدا کند یا در شجاعت و عفت و معرفت و عدالت و سایر اخلاق پسندیده وی خرده ای گیرد زیرا وی شخصی بود که جز فضیلت و کمال چیزی نمی شناخت و هم جز فضیلت و کمال چیزی در بر نداشت.

علی علیه السلام بشهادت تاریخ در میان همه زمامداران که از روز رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تاکنون بمسند حکمرانی مسلمانان تکیه زده اند تنها کسی است که در مدت زمامداری خود در جامعه اسلامی با سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفتار نمود و سر موئی از روش آن حضرت منحرف نشد و قوانین و

شرایع اسلام بهمان شکل که در حیات پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اجرا میشد بدون کمترین دخل و تصرف اجرا نمود.

در قضیه شورای شش نفری برای تعیین خلیفه که پس از درگذشت خلیفه دوم طبق دستور وی منعقد شده بود بعد از گفتگوی زیاد امر خلافت میان علی عَلِيٌّ و عثمان مردد شد خلافت را بعلی عَلِيٌّ عرضه داشتند باین شرط که میان مردم با سیرت خلیفه اول و دوم رفتار کند آن حضرت پذیرفته فرمود من از علم خود قدم فراتر نمی گذارم .

پس بعثمان بهمان شرط عرضه داشتند وی پذیرفت و خلافت را برد اگرچه پس از خلافت سیرت دیگری اتخاذ کرد.

علی عَلِيٌّ در جانبازیها و فداکاریها و از خود گذشتگی هائی که در راه حق نموده در میان یاران پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رقیب ندارد. هرگز نمی توان انکار کرد که اگر این پیشتاز از خود گذشته اسلام نبود کفار و مشرکین در شب هجرت و پس از آن در هر یک از جنگهای بدر و احد و خندق و خیبر و حنین نور نبوت را به آسانی خاموش کرده و پرچم حق را سرنگون ساخته بودند.

علی عَلِيٌّ در نخستین روزیکه پای در محیط اجتماع گذاشت زندگی بسیار ساده ای داشت و در زمان حیات پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پس از رحلت و حتی در ایام خلافت پر عظمت خود در زی فقرا و با افتاده ترین وضعی زندگی میکرد در خوراک و پوشاک و مسکن از بی بضاعت ترین افراد امتیازی نداشت و می فرمود:

زاممدار یک جامعه باید طوری زندگی کند که مایه تسلی افراد نیازمند و پریشانحال باشد نه موجب حسرت و دلشکستگی آنان.

علی علیه السلام برای رفع نیازمندی های زندگی کار می کرد و بویژه به فلاحت
علاقه داشت و بدرختکاری و استخراج قنوات می پرداخت ولی هر چه از این
راه بدست می آورد یا از غنائم فراوان جنگی عایدش می شد میان فقرا قسمت
می کرد و املاکی را که آباد می کرد وقف می نمود یا فروخته پول آنرا به
نیازمندان می رسانید، در ایام خلافت خود یکسال دستور داد که عوائد اوقات
وی را اول پیش خودش بیاورند بعد بمصرف برسانند وقتیکه عوائد نامبرده جمع
شد بیست و چهار هزار دینار طلا بود.

علی علیه السلام در آنهمه جنگها که شرکت نمود با حریفی دست بگریبان نشد مگر
اینکه او را از پای درآورد و هرگز بدشمنی پشت نکرد و می فرمود: اگر همه
عرب بمخالفت و جنگ من برخیزند خود را نبازم و باکی ندارم .

علی علیه السلام با چنین شجاعت و دلاوری که تاریخ شجاعان جهان رقیب و
قرینی برای آن یاد نکرده است بی اندازه مهربان و با عطوفت و جوانمرد و با
فتوت بود، در جنگها زنان و کودکان و ناتوانان را نمی کشت، و اسیر نمی
گرفت، و فراریان را تعقیب نمی کرد.

در جنگ صفین لشکریان معاویه سبقت گرفته شریعه فرات را اشغال کردند و
آب را بروی لشکریان آن حضرت بستند آن حضرت با جنگ خونینی شریعه را
گرفت پس از آن امر کرد که راه آب را بروی دشمن باز گزارند.

در زمان خلافت، بی حاجب و دربان همه کس را بحضور می پذیرفت و تنها
و پیاده راه می رفت و در کوچه و بازار می گشت و مردم را بملازمت تقوی امر
و از تعدی بهمدیگر باز می داشت و با مهربانی و فروتنی بدرماندگان و بیوه زنان
کمک می نمود و یتیمان بی پناه را در منزل خود نگهداشته شخصاً بحوائج
زندگی آنان قیام می کرد و به تربیتشان می پرداخت.

علی علیه السلام بعلم و دانش ارزش زیاد می داد و بنشر معارف عنایت مخصوصی داشت و می فرمود:

هیچ دردی مانند نادانی نیست .

در جنگ خونین جمل مشغول آراستن صفهای لشکر خود بود که عربی پیش آمده معنای توحید را پرسید مردم از هر یو بمرد عرب تاخته پرخاش کردند که این چنین ساعتی نه وقت اینگونه سؤال و بحث است؛ آن حضرت مردم را از اعرابی دور کرد و فرمود:

ما با مردم برای زنده کردن همین حقایق می جنگیم .

آنگاه اعرابی را پیش طلبیده در حالیکه به آراستن صفها می پرداخت با بیانی جذاب مسئله را برای وی تشریح نمود.

نظیر این قصه را که حکایت از یک انضباط دینی و نیروی خدائی شگفت آور آن حضرت می کند در جنگ صفین نیز نقل کرده اند در حالی که دو لشکر مانند دو دریای خروشان بهم ریخته و سیل خون از هر سو جاری بود بیکی از سربازان خود رسیده آبی برای نوشیدن خواست.

سرباز نامبرده کاسه ای چوبین درآورد و پر از آب کرده تقدیم داشت، آن حضرت در کاسه ترکی مشاهده نمود فرمود:

نوشیدن آب در چنین ظرفی در اسلام مکروه است:

سرباز عرض کرد:

در چنین حالی که در زیر باران تیر و برق هزاران شمشیر ایستاده ایم مجالی برای این دقت نیست.

پاسخی که شنید خلاصه اش این بود که ما برای اجرای همین مقررات دینی می جنگیم؛ و مقررات بزرگ و کوچک ندارد .

آنگاه دو دست خود را پیش آورده جمع کرد و فرمود تا کاسه آب را بدستش خالی کرد و نوشید.

علی علیه السلام نخستین کسی است که پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حقایق علمی بطرز تفکر فلسفی یعنی استدلال آزاد سخن گفت و اصطلاحات علمی زیادی وضع کرد و برای حفظ قرآن کریم از غلط و تحریف قواعد دستور زبان عربی (علم نحو) را وضع و تنظیم نمود.

دقایق علمی و معارف الهی و مسائل اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و حتی ریاضی که در سخنرانیها و نامه و سایر بیانات شیوای آن حضرت بدست ما رسیده موجود است حیرت آور می باشد.

مختصری از فضائل علی علیه السلام

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را در سن شش سالگی از ابوطالب گرفته بخانه خود آورد و شخصاً پیروش وی پرداخت علی علیه السلام از آنروز پیوسته سایه وار ملازم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و آخرین ساعتی که از آن حضرت جدا شد موقعی بود که جسد مطهرش را بخاک سپرد.

علی علیه السلام اولین نمونه کاملی است که از مکتب تعلیم و تربیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و اول کسی است که به آن حضرت ایمان آورد چنانکه آخرین کسی است که از وی جدا شد.

خدماتی که علی علیه السلام در طول مدت بعثت بدین خدا کرد بتصدیق دوست و دشمن از هیچ کس بوقوع نییوسته است.

علی علیه السلام در مهمترین جنگهای اسلامی شرکت داشت و در همه میدانهای خونین جنگ یکه تاز مسلمانان و کلید پیروزی بود و با اینکه بارها بزرگان در جنگها از دشمن فرار می کردند وی هرگز پشت بدشمن نکرده و هیچ حریفی از

زخم شمشیر وی جان بدر نبرد؛ با اینحال شجاعت بی نظیر وی که ضرب المثل بود توأم با دلسوزی و مهربانی بود؛ هیچگاه حریفان زخمی را نمی کشت و فراریان را تعقیب نمی کرد.

علی علیه السلام بشهادت سخنرانیها و کلمات قصار و بیانات دربار که از وی بیادگار مانده در میان مسلمانان آشناترین فردی است بمقاصد عالیه قرآن که معارف اعتقادی و عملی اسلام را بنحوی که شاید و باید دریافته است و صحت حدیث شریف نبوی **﴿انا مدینه العلم و علی بابها﴾** را بثبوت رسانیده و این علم را با عمل توأم داشته است.

علی علیه السلام در عفت، نفس و زهد و تقوای دینی نظیر و همانندی نداشت و برای معاش روزانه خود کار می کرد و بویژه بفلاحهت علاقه فراوان داشت زمینهای بایر را آباد می کرد و قنوات احداث می نمود درخت می کاشت و هر جا را که آباد می کرد بر مسلمانان وقف می نمود، یا می فروخت و میان فقراء تقسیم می کرد و خود مانند یکی از فقراء با کمال زهد و قناعت زندگی می کرد. روزیکه شهید شد با آنکه فرمانروای سراسر کشورهای اسلامی بود فقط هفتصد درهم داشت که خواست صرف تهیه خدمت کاری برای خانه خود نماید.

عدالت آن حضرت چنان بود که در اجراء احکام خدا و احیاء حقوق مردم هرگز استثناء قائل نمی شد و شخصاً در کوچه و بازار گردش می نمود و مردم را برعایت قوانین اسلام وامی داشت.

روش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنانکه می دانیم ولایت امور مسلمین که به نص آن حضرت از جانب خداوند با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود تبدیل بخلافت انتخابی گردید و کرسی خلافت را دیگران اشغال کردند.

آن حضرت و چند نفر از خواص صحابه مانند سلمان و ابوذر و مقداد با مردم احتجاجاتی کردند ولی جواب مساعد نشیندند.

آن حضرت از مردم کناره گرفت و تا مدتی در خانه مشغول جمع آوری قرآن کریم بود.

پس از آن بتعلیم و تربیت عده ای از خواص صحابه و دیگران گردید.

آن حضرت با همه سوابق درخشان و غیر قابل رقابتی که در زمان حیات پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشت، و وزیر پیغمبر و کلید فتوحات اسلامی بود؛ و در دانش و داوری و سخنوری و سایر فضائل روحی از همه مسلمانان برتر بود، در زمان خلیفه اول در کارهای عمومی از وجود او هیچ استفاده نشد؛ و تنها بعبادت حق و تربیت علمی و عملی یارانی چند می پرداخت و مانند یک فرد بسیار عادی زندگی می کرد.

در زمان خلافت خلیفه دوم اگرچه هرگز کار حساسی بوی ارجاع نمی کردند ولی تا اندازه ای مورد توجه قرار گرفت و در امور مهم از نظراتش استفاده نموده و طرف مشاوره قرار می گرفت چنانکه خلیفه دوم بارها می گفت: اگر راهنمایی علی نبود عمر هلاک میشد.

در زمان خلافت خلیفه سوم توجه مردم نسبت به آن حضرت بیشتر شد و در همه این مدت (بیست و پنجسال) روزبروز دائره تعلیم و تربیت آن حضرت دامنه دارتر و شعاع عملش وسیعتر می شد تا عده بیشماری از پرورش یافتگان مستقیم و غیر مستقیم مکتب ولایت روی کار آمدند و بلافاصله پس از کشته شدن خلیفه سوم از هر سو هجوم آورده آن حضرت را پذیرفتن خلافت وادار نمودند.

آن حضرت همینکه زمام امور را بدست گرفتن سیرت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که مدتها بود فراموس شده بود معمول داشت، مساوات و عدالت اجتماعی را اجراء کرده و تمام امتیازات بیجا را از بین برد، و حکمرانان و فرمانروایان بی بند و باری را که مصادر امور قرار گرفته بودند عزل نمود، و اموالی را که از بیت المال بغارت رفته بود و املاک و مستغلات بی حسابی را که مقام خلافت باین و آن بخشیده بود پس گرفت. و بمجازات کسانی که از مقررات دینی تخلف می کردند پرداخت.

عده ای از متنفذین غارتگر و سودپرست همینکه منافع شخصی خود را در خطر دیدند پرچم مخالفت برافراشتند و ببهانه خودخواهی عثمان جنگهای داخلی خونینی راه انداختند که موجب گرفتاری آن حضرت و مانع از اصلاحات دیگر گردید.

آن حضرت با گرفتاریهای کمرشکن که در خلافت پنجساله خود داشت افراد بیشماری را تربیت کرد و ذخائر گرانبھائی در فنون مختلف علمی را از راه سخنرانی ها و بیانات شیوای خود بیادگار گذاشت و از آن جمله اصول علم نحو را که دستور زبان عربی است وضع فرمود.

شخصیت برجسته آن حضرت بوصف نمی گنجد و فضائل بی پایان وی از شماره بیرون است؛ و هرگز تاریخ شخصیتی را بیاد ندارد که باندازه وی افکار دانشمندان و انظار متفکرین جهان را بخود جلب کرده باشد.

حضرت امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام (دومین پیشوا)

امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام پس از شهادت پدر بزرگوار خود بخلافت نشست و بمنظور خوابانیدن غائله معاویه مشغول تجهیز لشکری شد و در میان مردم نیز همان سیرت جد و پدر خود را دنبال کرد ولی پس از چندی دریافت که مساعی

وی در اثر اخلاگری های سری معاویه جز نقشی بر آب نیست و سران سپاه وی با معاویه ساخته اند و حتی حاضر شده اند که آن حضرت را دست بسته تحویل دهند یا بکشند.

بدیهی است در این صورت جنگ با معاویه جز شکست قطعی امام مجتبی نتیجه ای نداشت. و حتی اگر خود امام تنها یا با کسان نزدیک خود بمقاومت بر می خواست و کشته می شد کمترین اثری در تزلزل ارکان سلطنت معاویه یا جلب قلوب مردم نداشت زیرا معاویه با روش مزورانه مخصوصی که داشت به آسانی می توانست آن حضرت را بوسائل گوناگون و حتی بدست کسان وی بکشد، و پس از آن جامه عزا پوشیده بمقام خونخواهی برآید و بدین وسیله خون پسر پیغمبر را از دامن خود بشوید. آن حضرت از اینرو با پیشنهاد صلح با معاویه تحت شرائطی موافقت فرمود و از خلافت کناره گرفت؛ اگرچه معاویه همه شرائط را زیر پا گذاشت و به هیچکدام از آنها عمل نکرد.

آن حضرت بدین وسیله جان خود و برادرش امام حسین علیه السلام و شماره معدوی از کسان و یاران خود را از خطر قطعی نگهداشت و از خواص خود یک جامعه با حقیقت ولی بسیار کوچک در داخل جامعه به صورت اسلامی تشکیل داد و اسلام را از نابودی حتمی حفظ نمود.

البته معاویه کسی نبود که از روش امام پی باین منظور نبرد و بهیمن جهت پس از برقراری صلح و استیلاء کامل هر که از دوستان و یاران علی علیه السلام در هر جا یافت با عناوین و وسائل مختلف از بین برد؛ با اینکه یکی از شرائط صلح این بود که یاران و دوستان و خاندان رسالت در امان باشند.

ولی در عین حال بخاندان رسالت دست نیافت جز اینکه در مقدمات تحکیم ولایت عهد پسرش یزید امام مجتبی را بوسیله همسرش مسموم کرده شهید

نمود؛ زیرا یکی دیگر از شرائط صلح این بود که خلافت بعد از معاویه به امام حسن برگردد.

حضرت امام حسین علیه السلام (سومین پیشوا)

امام حسین علیه السلام پس از برادر بزرگوار خود بامر خدا و وصیت برادر به امامت قیام نمود و نزدیک به ده سال در دور خلافت معاویه زیست و در این مدت همان سیرت امام حسن علیه السلام را پیش گرفت و تا معاویه زنده بود نتوانست کار مؤثری انجام دهد.

پس از نه سال و نیم تقریباً معاویه بدرود زندگی گفت و خلافت که تبدیل به سلطنت شده بود منتقل به پسرش یزید گردید.

یزید بر خلاف پدر ریاکار خود؛ جوانی بود میت غرور و متظاهر بعیاشی و فحشاء و بی بند و بار. یزید همینکه زمام امور را بدست گرفت بوالی مدینه دستور داد که از امام حسین علیه السلام برای وی بیعت بگیرد وگرنه سرش را پیش وی فرستد. پس از آنکه والی حسب الامر، بیعت را به آن حضرت عرضه داشت وی مهلت خواست و شبانه از مدینه با کسان خود رهسپار مکه شد. و بحرم خدا که در اسلام پناهگاه رسمی است پناهنده شد ولی پس از چند ماه اقامت فهمید که یزید به هیچوجه از او دست بردار نیست؛ و در صورتیکه بیعت نکند قتل وی حتمی است و از سوی دیگر در این مدت چندین هزار نامه از عراق به آن حضرت رسیده بود که وی را وعده یاری داده بنهضت بر ضد ستمگران بنی امیه دعوت می کردند.

امام حسین علیه السلام از مشاهده اوضاع و احوال عمومی و دلالت شواهد و قرائن می دانست که نهضت وی پیشرفت ظاهری نخواهد داشت با اینهمه با امتناع از بیعت یزید تصمیم بکشته شدن گرفته با کسان خود بعنوان نهضت از مکه بسوی

کوفه متوجه شد و در راه در زمین کربلا (تقریباً هفتاد کیلومتری کوفه) با لشکر انبوه دشمن برخورد نمود.

آن حضرت در مسیر خود اشخاص را بیاری دعوت می کرد و بکسانی هم که همراه وی بودند تصمیم قطعی خود را بکشته شدن گوشزد می نمود و در ترک مصاحبت و ملازمت خود مخیر می داشت؛ از اینرو روزیکه با لشکر دشمن روبرو شدند از یاران و همراهان جز شماره ناچیزی که دل داده و از جان گذشته بودند کسی نمانده بود، و در نتیجه به آسانی در حلقه بسیار تنگی بمحاصره لشکر انبوه دشمن درآمدند و حتی آب برویشان بسته شد و در چنین محیطی در میان بیعت و قتل مخیرش کردند.

امام حسین علیه السلام تن به بیعت نداد و آماده قتل شد و روزی از صبح تا عصر با همراهان خود با دشمن جنگید و در این جنگ خودش و فرزندان و برادران و برادرزادگان و عموزادگان و یارانش که جمعی در حدود هفتاد نفر بودند شهید شدند. تنها فرزند گرامیش امام سجاد علیه السلام که بعلت مرض شدید قادر بچنگ نبود زنده ماند.

لشکر دشمن پس از شهادت آن حضرت اموالش را غارت نموده خانواده اش را اسیر کردند و به همراه سرهای بریده شهدا از کربلا بکوفه و از کوفه به شام سوق دادند.

در این اسارت امام سجاد علیه السلام با خطبه ای که در شام خواند و همچنین زینب کبری با سخنرانیهایی که در مجامع عمومی کوفه و مجلس ابن زیاد والی کوفه و مجلس یزید در شام ایراد کرد پرده از روی حق برداشته زورگوئی و ستمگری بنی امیه را برای جهانیان آفتابی کردند.

و در هر حال نهضت حسینی در برابر زورگویی و بیدادگری و بی بند و باری که با ریخته شدن خون پاک آن حضرت و فرزندان و خویشان و یارانش و تاراج رفتن مال و اسیر شدن زن و بچه وی خاتمه پذیرفت، با خصوصیات و مشخصاتی که دارد؛ یک واقعه اختصاصی است که در صفحات تاریخ نهضت‌های جهانی همانندی برای وی نمی توان یافت و بجرأت می توان گفت که اسلام زنده این واقعه است و اگر این واقعه اتفاق نیفتاده بود بنی امیه اسمی و رسمی از اسلام باقی نگذاشته بودند.

این واقعه جانگداز بطور عیان هدف و مرام اهل بیت پیغمبر را از منویات بنی امیه و طرفداران ایشان جدا ساخت و حق و باطل را آفتابی نمود.

این حادثه در کمترین وقتی در هر گوشه و کنار جامعه اسلامی انتشار یافت و موجب بروز انقلابات شدید و خونریزی های بسیار شد که تا دوازده سال ادامه داشت و بالاخره یکی از عوامل اساسی سقوط سلطنت بنی امیه گردید.

روشن ترین اثر این واقعه پرورش روحی گروه بیشماری بود که نقش ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام در دلهاشان جای گرفت و دوستی خاندان رسالت را شعار خود ساختند و روز بروز برشماره و نیروی خود افزایش دادند تا امروز نزدیک بصد میلیون مسلمان بنام شیعه در همه جای جهان زندگی می کنند.

آیا روش امام حسن و امام حسین مختلف بود؟

اگرچه روش این دو پیشوای معظم که بنص پیغمبر اکرم امام بحق هستند بظاهر مختلف بنظر می رسد حتی بعضی گفته اند: اختلاف نظر این دو برادر باندازه ای شدید بود که یکی با داشتن چهل هزار مرد جنگی تن در صلح داد و دیگری با چهل نفر از یاران و اصحاب (غیر از خویشان) بجنگ برخاست و تا بچه شیرخوار خود را در این راه داد.

ولی بررسی دقیق خلاف این نظر را بثبوت می رساند زیرا ما می بینم چنانکه امام حسن علیه السلام تقریباً نه سال و نیم در سلطنت معاویه بسر برد و دم از مخالفت علنی نزد امام حسین علیه السلام نیز پس از شهادت برادر تقریباً نه سال و نیم در سلطنت معاویه زندگی نمود و یادی از نهضت نکرده قد بمخالفت علم نفرمود.

پس ریشه حقیقتی این اختلاف روش ظاهری را از اختلاف روش معاویه و یزید باید جستجو کرد، نه از اختلاف نظر این دو پیشوای معظم.

روش معاویه روشی نبود که روی اساس بی بند و باری استوار شده باشد و با مخالفت علنی خود احکام دین را بسخریه بگیرد.

معاویه خود را یک مرد صحابی و کاتب وحی معرفی می کرد و بواسطه خواهر خود (که زوجه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ام المومنین بود) خال المؤمنین نامیده میشد؛ و مورد توجه و عنایت شدید خلیفه دوم بود و عامه مردم اعتماد کامل و ارادت خاصی نسبت به خلیفه داشتند.

علاوه بر این غالب صحابه پیغمبر را که مورد احترام و تعظیم مردم بودند (مانند ابوهریره، عمروعاص، سمره؛ بسر؛ مغیره بن شعبه و غیر آنها) بحکومت ولایات و سایر کارهای حساس کشوری گماشته بود که حسن ظن مردم را نسبت بوی جلب می کردند و روایات زیادی میان مردم در فضائل آنان و مصونیت دینی صحابه و اینکه هر کاری کنند معذورند نقل میشد. و در نتیجه معاویه هر کاریکه می کرد اگر قابل تصحیح و توجیه می شد، و اگر نه با بذل و بخششهای سنگین؛ دهان معترض را می بست و در جائیکه این وسایل کارگر نبود بدست همین همدستان و هواخواهان؛ مخالف را از میان می برد چنانکه بدست همین هواخواهان صحابی وی، دهها هزار بیگناه از شیعیان علی علیه السلام و از سایر مسلمانان و حتی جمعی از صحابه پیغمبر کشته شدند.

معاویه در همه کارها قیافه حق بجانبی خود می گرفت و با بردباری و شکیبائی مخصوص پیش می رفت؛ و با ملاطفت خاصی محبت و طاعت مردم را بخود جلب می کرد و حتی گاهی دشنام می شنید و ستیزه می دید ولی با خوشروئی و بخشش پاسخ می داد و در چنین زمینه ای سیاست خود را اجراء می کرد.

از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام احترام ظاهری بعمل می آورد. و از سوی دیگر اعلان عمومی می کرد که هر کس حدیثی در مناقب اهل بیت علیهم السلام نقل کند هیچگونه مصونیت مالی و عرضی و جانی ندارد و هر که حدیثی در مناقب صحابه نقل کند جایزه دریافت خواهد داشت: و دستور می داد که خطیبان در منابر مسلمانان، علی علیه السلام را (بطور الزام) دشنام دهند و به امر وی هواخواهان آن حضرت را هر جا می جستند می کشتند و در اینکار باندازه ای زیاده روی کردند که جمع کثیری را که از دشمنان آن حضرت بودند بتهمت دوستی از میان بردند.

از این بیان بدست می آید که قیام امام حسن علیه السلام جز بضرر اسلام تمام نمی شد و جز اینکه خون وی و یاران وی بهدر رود اثر نمی بخشید، و حتی دور نبود که در اینصورت معاویه بدست کسان آن حضرت وی را بکشد و پس از آن برای تسکین افکار عمومی در عزای وی گریبان چاک زند و بقمام خونخواهی درآمده قصاص انتقام وی را از شیعیان بکشد چنانکه نظیر همین معامله را با عثمان نمود ^(۴۸).

ولی روش سیاسی یزید هیچگونه شباهتی با روش پدرش نداشت وی جوانی بود خودپسند و بی بند و بار، منطقی جز زور نداشت؛ و بافکار عمومی کمترین اهمیتی نمی داد.

یزید لطمه هائی که پس پرده باسلام وارد میشد در حکومت کوتاه خود
یکباره آشکار کرد و پرده را درید.

در سال اول حکومت خود خاندان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از دم شمشیر
گذرانید.

و در سال دوم شهر مدینه را خراب کرد و سه روز عرض و جان و مال مردم
را بلشکریان خود مباح نمود.

و در سال سوم کعبه را خراب کرد.

و از همین جهت نهضت حسینی در افکار مردم جای گرفت و روز بروز
اثرش عمیق تر و بارزتر گردید و در ابتداء امر بشکل انقلابات خونین ظهور
نمود و بالاخره جمعیت عظیمی را از مسلمانان بعنوان هواخواهان حق و حقیقت
و دوستان اهل بیت بوجود آورد.

و از همین نظر بود که معاویه در ضمن وصیتهای خود به یزید سفارش اکید
نمود که کاری بکار حسین عَلَيْهِ السَّلَام نداشته متعرض حالش نشود؛ ولی آیا سرمستی
و خودپسندی یزید اجازه میداد که نفع خود را از ضرر تمیز دهد.

حضرت امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام (چهارمین پیشوا)

روش امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام در مدت امامت خود بدو بخش جداگانه تقسیم می
شود که جمعاً بروش عمومی امامان منطبق می گردد، زیرا آن حضرت در واقعه
جانگدار کربلا همراه پدر بزرگوار خود بود و در نهضت حسینی شرکت داشت و
پس از شهادت پدر که باسارت درآمد و از کربلا به کوفه و از کوفه بشام برده
شد در طول مدت اسیری هرگز تقیه نداشت و بی محابا حق و حقیقت را اظهار
می کرد و در مواقع مقتضی بوسیله سخنرانیها و بیاناتی که ایراد می نمود حقانیت
خاندان رسالت و مفاخر آنان را گوشزد خاص و عام می فرمود، و مظلومیت

پدر بزرگوار خود، و فجایع و ستم کارانه و بیرحمانه بنی امیه را آفتابی کرده و طوفانی از احساسات و عواطف مردم برپا می ساخت.

ولی پس از آنکه از اسیری رهائی یافته بمدینه برگشت و محیط جانبازی بمحیط آرامش تبدیل یافت؛ گوشه خانه را گرفته در بروی بیگانگان بست و به عبادت حق مشغول گشت و بی سر و صدا به ترتیب افرادی که پیروان حق و حقیقت بودند پرداخت.

آن حضرت در ظرف سی و پنج سال مدت امت خود بطور مستقیم و غیر مستقیم گروه بیشماری را پرورش داده معارف اسلامی را در قلوبشان جای داد. تنها دعاهائی که آن حضرت در محراب عبادت با لهجه آسمانی خود انشاء کرده و بوسیله آنها با خدای کارساز بمقام راز و نیاز برآمده است مشتمل بر یک دوره کامل از معارف عالیه اسلامی می باشد. و این دعاها جمع آوری و بنام صحیفه سجادیه معروف شده است.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام (پنجمین پیشوا)

در زمان امامت امام محمد باقر علیه السلام زمینه برای نشر علوم دینی تا اندازه ای فراهم شد زیرا در اثر فشار بنی امیه احادیث فقه اهل بیت از دست رفته بود و با اینکه برای احکام، هزارها حدیث لازم است حتی از اخباریکه از پیغمبر اکرم بوسیله صحابه نقل شده بیش از پانصد حدیث باقی نمانده بود.

خلاصه اینکه در آن ایام در نتیجه واقعه جانگداز کربلا و در اثر مساعی سی و پنجساله امام سجاد علیه السلام گروه انبوهی از شیعه بوجود آمده ولی از فقه اسلامی تهیدست بودند.

و چون سلطنت بنی امیه در اثر اختلافات داخلی و تن پروری و بی کفایتی رجال دولت رو بضعف نهاده روزبروز آثار سستی در پیکر آن ظاهر میشد؛ امام

پنجم از فرصت استفاده فرموده بنشر علوم اهل بیت و فقه اسلامی پرداخت و دانشمندان زیادی از مکتب خویش تحویل جامعه داد.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (ششمین پیشوا)

در زمان امام ششم علیه السلام برای نشر علوم اسلامی زمینه فراهم تر و اوضاع مساعدتر بود زیرا از یکطرف در اثر انتشارات احادیث امام محمد باقر علیه السلام و تبلیغات پرورش یافتگان مکتب وی؛ مردم به نیازمندی خود بمعارف اسلامی و علوم اهل بیت بیشتر پی برده و برای اخذ حدیث تشنه تر بودند.

و از یکطرف سلطنت اموی منقرض و سلطنت عباسی هنوز استقرار کامل پیدا نکرده بود، و بنی عباس بویژه از این نظر که برای پیشرفت مقاصد خود و برانداختن بنیاد حکومت اموی، مظلومیت اهل بیت و خون شهیدان کربلا را دستاویز کرده بودند، با اهل بیت روی خوش نشان می دادند.

آن حضرت بنشر انواع علوم پرداخت و علما و دانشمندان از هر سو دسته دسته بدر خانه اش هجوم آوردند و بحضورش بار یافتند و از فنون مختلفه معارف اسلامی و اخلاق و تاریخ انبیاء و امام و حکمت و موعظت پرسشها کردند و پاسخها شنیدند.

آن حضرت با طبقات مختلف بحثها کرد و با ملل و نحل گوناگون مناظره ها نمود و در بخشهای گوناگون علوم، شاگردانی پرورش داد، و صدها کتاب در ضبط احادیث و بیانات علمی آن حضرت تألیف شد که بنام اصول نامیده می شود.

شیعه که در اسلام روش اهل بیت پیغمبر را دنبال می کند مقاصد و مسائل دینی خود را از برکات آن حضرت بکلی از ابهام درآوردند و مجهولات مذهبی

خود را با بیانات شافیه ایشان حل کردند؛ بهمین سبب مذهب شیعه (که همان مذهب اهل بیت می باشد) در میان مردم به مذهب جعفری معروف گشت.

نهضت علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام :

پس از امام حسین علیه السلام اگرچه روزیروز بشماره پیروان اهل بیت علیهم السلام افزوده می شد ولی بواسطه فشار شدیدی که سلطنت بنی امیه به پیروان اهل بیت علیهم السلام وارد می ساخت میدان عملی که حضرت امام سجاد بتواند بنشر کامل و علنی معارف اسلامی پردازد نبود تا در زمان امامت امام محمد باقر علیه السلام سلطنت اموی بواسطه اختلافات داخلی و کشمکشهایی که با بنی عباس داشتند روی بضعف و انحلال نهاد.

از اینرو شیعیان و پیروان اهل بیت و دست پروردگان دوره امامت ۳۵ ساله حضرت سجاد علیه السلام فرصتی پیدا کرده از اطراف و اکناف مانند سیل بدر خانه امام محمد باقر ریخته بفرار گرفتن علوم دین و اخذ معارف اسلامی پرداختند.

و پس از آن حضرت نیز امام جعفر صادق بنشر معارف پرداخت و دانشمندانی را که از گوشه و کنار جهان به آستان پاکش روی می آوردند پذیرفته در تعلیم و تربیت آنان کمال سعی و کوشش مبذول می داشت و در اثر مساعی آن حضرت هزاران دانشمند از رجال دین که در فنون و علوم مختلفه سرآمد بودند باطراف جهان پراکنده شدند و بنشر علوم پرداختند.

از کتابهایی که از شاگردان مکتب آن حضرت بیادگار مانده چهارصد کتاب است که بنام (اصول اربعمأء) در میان علمای شیعه معروف است.

بقیه امامان هم روش این دو امام را تعقیب کرده و بنشر معارف اسلامی پرداختند و با آنکه فشار بنی عباس بسیار سخت بود؛ دانشمندان زیادی را تربیت نموده ذخائر علمی اسلام را بایشان سپردند؛ و در اثر همین مساعی

جمیله ائمه هدی علیهم السلام امروز ملیونها نفر اهل حق در نقاط مختلف از جهان زندگی می کنند.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام (هفتمین پیشوا)

بنی عباس پس از آنکه حکومت بنی امیه را واژگون ساخته خلافت را قبضه نمودند بسوی بنی فاطمه برگشتند و با تمام قوی در استیصال خاندان رسالت کوشیدند عده ای را گردن زده؛ جنعی را زنده بگور؛ و دسته ای را در پایه ساختمانها یا در میان دیوارها گذاشتند.

خانه امام ششم علیه السلام را آتش زدند و چند بار خودش را بعراق جلب کردند باین ترتیب در اواخر زندگی امام ششم تقیه شدیدتر شد و آن حضرت چون تحت مراقبت شدید بود کسی جز خواص شیعه را نمی پذیرفت و بالاخره از ناحیه منصور خلیفه عباسی مسموم و شهید گردید و از اینروی در دوره امامت امام هفتم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فشار مخالفین شدید و روزافزون بود.

آن حضرت با وجود تقیه شدید بنشر علوم پرداخت و احادیث بسیاری در اختیار شیعه گذاشت چنانکه می توان گفت روایات فقهی آن حضرت پس از امام پنجم و ششم از سایر ائمه بیشتر است و بواسطه شدت تقیه در غالب روایاتی که از آن حضرت نقل شده از وی تعبیر به عالم و عبد صالح و نظایر اینها شده و به اسم آن حضرت تصریح نگردیده است.

آن حضرت با چهار نفر از خلفای عباسی معاصر بود:

منصور؛ هادی؛ مهدی و هارون و پیوسته زیر فشار آنان بود تا بالاخره بامر هارون زندانی گشت و سالها از زندانی به زندانی منتقل میشد و سرانجام هم در زندان مسموم و شهید شد.

حضرت امام رضا علیه السلام (هشتمین پیشوا)

از تأمل در اوضاع جاریه برای هر صاحب نظری روشن بود که خلفاء معاصر و مخالفان اهل بیت علیهم السلام هر چه در شکنجه و آزار و استیصال ائمه هدی علیهم السلام می کوشیدند و بشیعیان نشان سخت می گرفتند، روز بروز شماره پیروانشان بیشتر و ایمانشان محکمتر میشد و سازمان خلافت در انظار آنان یک دستگاه پلید و ناپاک جلوه می کرد.

و این مطلب یک عقده درونی بود که پیوسته خلفاء معاصر ائمه را رنج میداد و در حقیقت آنها را زبون و بیچاره کرده بود.

مأمون خلیفه هفتم عباسی که معاصر امام رضا علیه السلام بود پس از آنکه برادر خود امین را کشته بر خلافت مستولی گشت باین فکرافتاد که خود را از رنج درونی و نگرانی دائمی راحت کند و بساط تشیع را از غیر راه زور و فشار برچیند.

سیاستی که برای عملی ساختن این منظور انتخاب کرد این بود که ولایتعهد خود را بامام رضا بدهد تا آن حضرت را بواسطه ورود بدستگاه فاسد خلافت، پیش شیعه آلود سازد و اعتقاد به عصمت و طهارت امام را از مغزشان بیرون کند. در اینصورت امتیازی برای مقام امامت که اساس مذهب شیعه است باقی نمی ماند و بنیاد مذهب خود بخود متلاشی می گشت.

اجراء این سیاست موفقیت دیگری نیز در برداشت و آن اینکه از نهضتهای پی در پی بنی فاطمه که برای واژگون ساختن خلافت بنی عباس برپا می شد جلوگیری می نمود، چه بنی فاطمه پس از آنکه انتقال خلافت را به خودشان مشاهده می کردند طبعاً از قیامهای خونین، خودداری می نمودند. البته پس از

عملی شدن این منظور از بین بردن شخص امام رضا علیه السلام برای مأمون اشکالی نداشت.

مأمون آن حضرت را نخست بقبول خلافت و پس از آن بپذیرفتن ولایت عهد دعوت نمود و پس از تأکید و اصرار و بالاخره تهدید، آن حضرت ولایت عهد را باین شرط که از عزل و نصب و مداخله در امور عالیه معاف باشد پذیرفت.

آن حضرت در چنین زمینه ای بهدایت افکار مردم پرداخت و تا اندازه ای که دستش باز بود با ارباب مذاهب و ادیان بحثها فرمود و در معارف اسلام و حقایق دین بیانات گرانبھائی ایراد نمود (مأمون نیز علاقه مفراطی ببحثهای مذهبی داشت) بیاناتی که در اصول معارف اسلامی از آن حضرت مأثور است از جهت کثرت مانند بیانات امیرالمؤمنین علیه السلام است و از آنچه از سایر ائمه در دین بخشها رسیده؛ بیشتر می باشد.

و یکی از برکات آن حضرت این بود که احادیث بسیاری که از پدران بزرگوارش در دست شیعه بود بوی عرض شد و باشاره و تشخیص وی روایات مجعوله و موضوعه ای که دستهای ناپاک در میان اخبار اهل بیت داخل کرده بود مشخص و متروک گردید.

آن حضرت در مسافرتی که بعنوان ولایت عهد از مدینه بسوی مرو فرمود در طول راه و خاصه در ایران حنب و جوش عجیبی در میان مردم پدید آورده بود و از هر جا دسته دسته بقصد زیارت؛ متوجه دربارش می شدند و شب و روز پروانه وار بدور شمع وجودش می گردیدند و معارف و احکام دین را یاد می گرفتند.

مامون از توجه بی سابقه و شگفت آور مردم به آن حضرت بغلط بودن سیاست خود پی برد و بمنظور ترمیم شکست سیاسی خود آن حضرت را مسموم و شهید و پس از آن باز سیاست دیرین خلفا نسبت به اهل بیت و شیعیان ایشان دنبال شد.

زندگی سه پیشوا: امام محمد تقی علیه السلام (نهمین پیشوا) امام علی نقی علیه السلام (دهمین پیشوا) امام حسن عسگری علیه السلام (یازدهمین پیشوا)

محیط زندگی این سه بزرگوار مشابه هم بود. پس از شهادت امام رضا علیه السلام مأمون یگانه فرزند وی امام محمد تقی را ببغداد احضار کرد و از در مهر و ملامت پیش آمده دختر خود را بآن حضرت تزویج و با اعزاز تمام پیش خود نگاهداشت.

این رفتار گرچه دوستانه بنظر می رسید اما مأمون با همین سیاست در واقع امام علیه السلام را از هر جهت تحت نظر و مراقبت شدید خود درآورده بود.

همین اقامت امام علی نقی و امام حسن عسگری در سامراء که در زمان امامتشان پایتخت خلافت بود در حقیقت عنوان حبس نظری داشت.

مدت امامت این سه بزرگوار رویهم پنجاه و هفت سال است؛ کثرت شیعه در آن زمان که در ایران و عراق و سوریه اقامت داشتند قابل توجه و بالغ بصدها هزار بود، و هزاران رجال حدیث در میان ایشان وجود داشته است. با وجود این؛ احادیثی که از این بزرگواران نقل شده خیلی کم است؛ و نیز مدت عمرشان کوتاه بوده، امام نهم در بیست و پنج سالگی و امام دهم در چهل سالگی و امام یازدهم در بیست و هفت سالگی بشهادت رسیده اند؛ همه این نکات گواهی روشن است بر اینکه کنترل و مراقبت و کارشکنی مخالفین در زمان ایشان بسیار شدید بوده است و این بزرگواران نتوانسته اند وظائف خود را آزادانه انجام

دهند، با اینهمه اخبار گرانبھائی در اصول و فروع دین از این سه بزرگوار رسیده است.

حضرت مهدی موعود (دوازدهمین پیشوا)

دستگاه خلافت در زمان امام حسن عسکری علیه السلام تصمیم گرفته بود که از هر راهی و بهر وسیله ای باشد جانشین آن حضرت را از بین ببرد و بدین وسیله بمسئله امامت و در نتیجه بمذهب تشیع خاتمه دهد و امام عسکری گذشته از جهات دیگر از این جهت نیز تحت مراقبت قرار داشت.

از اینرو تولد امام عصر علیه السلام پوشیده بود و تا شش سالگی که پدر بزرگوارش زنده بود او را از انظار پنهان نگاه می داشتند و بجز عده ای از خواص شیعه کسی آن حضرت را نمی دید.

و پس از شهادت پدر، آن حضرت بامر خدا غیبت صغری اختیار فرمود و توسط چهار نائب خاص که یکی پس از دیگری بشرف نیابت رسیده بودند بسؤالات شیعه جواب می داد و مشکلات ایشان را حل می کرد.

حضرت پس از آن غیبت کبری اختیار فرمود تا زمانیکه بامر خدا ظهور نموده و زمین را با عدل و داد پر کند و پس از آنکه با جور و ستم پر شده باشد.

روایات زیادی از پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام در خصوص آن حضرت و کیفیت غیبت و ظهورش رسیده و شیعه و سنی نقل کرده اند. و همچنین جمع کثیری از بزرگان شیعه در زمان حیات پدر بزرگوارش بخدمت آن حضرت رسیده جمال بيمثالش را مشاهده نموده اند و از پدر بزرگوارش مژده امامت را دریافت داشته اند.

گذشته از اینها در بحث نبوت و امامت باین نتیجه رسیدیم که هرگز جهان بشریت از دین خدا و از امامی که حامل و نگهبان آنست خالی نمی شود.

نتیجه گیری اخلاقی از روش پیشوایان دین

آنچه بطور خلاصه از تاریخ پیامبران خدا و پیشوایان دین بدست می آید اینست که آنان مردانی بودند واقع بین و پیرو حق؛ و جهان انسانیت را بواقع بینی و پیروی حق دعوت می کردند؛ و در اینراه از هیچگونه فداکاری و از خود گذشتگی فروگذاری نمی کردند.

و بعبارت دیگر کوشش داشتند که فرد انسان و جامعه انسانی آنطور که شاید و باید ببار آید، می خواستند مردم بی آنکه نادانی یا یکرشته افکار خرافی در میانشان حکومت نماید با یک سلسله افکار و عقاید صحیح آراسته گردند؛ و بی آنکه دامن پاک انسانیت را بخوی حیوانات لکه دار و آلوده کنند و مانند درندگان و چرندگان جز دریدن همدیگر و پر کردن شکم چیزی نشناسند خوی ویژه انسانی را گرفته در بازار زندگی سرمایه انسانیت را بکار اندازند و بسود انسانیت نقد سعادت را بدست آورند.

یعنی مردمی بودند که سعادت خود را نمی خواستند ولی در راه سعادت جامعه و برای جهان انسانیت وظیفه ای جز این تشخیص نمی دادند.

خیر و سعادت خود را (که انسان جز آن چیزی نمی خواهد) در این دیدند که خیرخواه همه باشند و می خواستند دیگران نیز این چنین باشند، هر کس آنچه را برای خود دوست دارد برای همه دوست داشته باشد و آنچه را برای خود نمی خواهد برای دیگران نیز نخواهد.

در اثر همین واقع بینی و پیروی حق است که این بزرگواران باهمیت این وظیفه عمومی انسان (خیرخواهی) و سایر وظائف جزئی که فروع آن است پی

بردند و بصف فداکاری و از خود گذشتگی متصف گردیدند و از بذل جان و مال خود در راه حق کوتاهی ننمودند و ریشه هر صفتی را که با بدخواهی توأم است زدند. بمال و جان خود بخل نمی ورزیدند؛ از خودپسندی و لثامت بیزار بودند، دروغ نمی گفتند، بکسی تهمت نمی زدند، و بعرض و جاه دیگران تعرض نمی کردند. توضیح این صفات و آثار آنها را درب بخش اخلاق باید جست.

مشخصات اجمالی

امام اول

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

تولد: ۲۳ قبل از هجرت.

خلافت: سال ۳۵ هجری.

وفات: سال ۴۰ هجری.

مدت خلافت: پنج سال تقریباً.

مدت عمر: ۶۳ سال.

امام دوم

حضرت امام مجتبی علیه السلام اسم: حسن، لقب مشهور مجتبی؛ کنیه ابا محمد.

پدر بزرگوارش: حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

تولد: سال سوم هجری.

شهادت: سال ۵۰ هجری. بتحریرک معاویه بدست همسر خود مسموم شد.

مدت امامت: ۱۰ سال.

مدت عمر: ۴۸ سال.

امام سوم

حضرت سیدالشهداء علیه السلام. اسم حسین، لقب سید الشهداء، کنیه ابو عبدالله.

پدر بزرگوارش: امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

تولد: سال چهارم هجری.

شهادت: سال ۶۱ هجری بدستور یزید بن معاویه شهید شد.

مدت امامت: ۱۰ سال.

مدت عمر: ۵۷ سال.

امام چهارم

حضرت سجاد علیه السلام. اسم علی، لقب سجاد و زین العابدین، کنیه ابامحمد.

پدر بزرگوارش: حضرت امام حسین علیه السلام.

تولد: سال ۳۸ هجری.

وفات: سال ۹۴ هجری؛ بدستور هشام بن عبدالملک مسموم شد.

مدت امامت: ۳۵ سال.

مدت عمر: ۶۶ سال.

امام پنجم

حضرت امام باقر علیه السلام اسم محمد لقب باقر، کنیه اباجعفر.

پدر بزرگوارش: حضرت امام سجاد علیه السلام.

تولد: سال ۵۸ هجری.

وفات: سال ۱۱۷ هجری بدستور ابراهیم بن ولید مسموم شد.

مدت عمر: ۵۹ سال.

مدت امامت: ۲۳ سال.

امام ششم

حضرت امام صادق علیه السلام اسم جعفر، لقب صادق، کنیه ابو عبدالله.

پدر بزرگوارش: حضرت امام محمد باقر علیه السلام.

تولد: سال ۸۰ هجری.

وفات: ۱۴۸ هجری بدستور منصور عباسی مسموم شد.

مدت عمر: ۶۸ سال.

مدت امامت: ۳۱ سال.

امام هفتم

حضرت امام کاظم علیه السلام اسم موسی، لقب کاظم، کنیه ابوالحسن.

پدر بزرگوارش: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام.

تولد: ۱۲۸ هجری.

وفات: ۱۸۲ هجری.

مدت عمر: ۵۴ سال.

مدت امامت: ۳۵ هجری.

امام هشتم

حضرت امام رضا علیه السلام اسم علی، لقب رضا، کنیه ابوالحسن.

پدر بزرگوارش: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام.

تولد: سال ۱۴۸ هجری.

وفات: سال ۲۰۳ هجری، بدست مأمون عباسی مسموم شد.

عمر شریفش: ۵۵ سال.

مدت امامت: ۲۱ سال.

امام نهم

حضرت امام محمد تقی علیه السلام اسم محمد، لقب تقی و جواد، کنیه اباجعفر.

پدر بزرگوارش: حضرت امام رضا علیه السلام.

تولد: سال ۱۹۵ هجری.

وفات: ۲۲۰ سال بتحریرک معتصم عباسی بدست همسر خود مسموم شد.

عمر شریفش: ۲۵ سال.

مدت امامت: ۱۷ سال.

امام دهم

حضرت امام علی النقی علیه السلام. اسم علی، لقب هادی و نقی، کنیه ابوالحسن.

پدر بزرگوارش: حضرت امام محمد تقی علیه السلام.

تولد: ۲۱۴ هجری.

وفات: سال ۲۵۴ هجری.

مدت عمر: ۴۰ سال.

مدت امامت: ۳۴ سال.

امام یازدهم

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام. اسم حسن، لقب عسکری کنیه ابامحمد.

پدر بزرگوارش: حضرت امام علی النقی علیه السلام.

تولد: سال ۲۳۲ هجری.

وفات: سال ۲۶۰ هجری.

عمر شریفش: ۲۸ سال.

مدت امامت: ۷ سال.

امام دوازدهم

حضرت امام عصر (مهدی موعود) علیه السلام اسم م ح م د، لقب هادی و مهدی

کنیه ابالقاسم.

پدر بزرگوارش: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام.

تولد: سال ۲۵۶ هجری.

آن حضرت بامر خدا از انظار مستور است و روزیکه خدا بخواهد ظهور
فرموده جهانرا پر از عدل و داد خواهد نمود.

اخلاق - احکام

۱ - درسهایی از اخلاق

چنانکه در آغاز جلد اول دانسته شد دین مقدس اسلام یک برنامه عمومی و همیشگی است که از جانب خدای متعال برای زندگی انسان در هر دو جهان به سوی خاتم پیغمبران نازل شده است تا در جامعه بشری به مورد اجرا درآید و کشتی انسانیت را از گرداب جهالت و بدبختی بیرون کشیده بساحل نجات برساند.

نظر باینکه دین برنامه زندگی است ناگزیر نسبت به آنچه که با زندگی ارتباط دارد وظیفه ئی برای انسان تشخیص داده و انجامش را از وی می خواهد. بطور کلی زندگی ما به سه امر ارتباط دارد:

۱ - خدای متعال که ما آفریده او هستیم و حق نعمت او از هر حقی بزرگتر و وظیفه شناسی نسبت به ساحت مقدس او از هر واجبی واجبتر است.

۲ - خودمان

۳ - هموعان خودمان که ناگزیریم با آنان زندگی کنیم و کار و کوشش خود را با همکاری و دستیاری ایشان انجام دهیم بنا براین بر حسب دستور ما سه وظیفه کلی داریم:

وظیفه نسبت بخدا؛ نسبت بخود؛ نسبت بدیگران.

۱ - وظیفه انسان نسبت بخدا

وظیفه نسبت بخدای متعال مهمترین همه وظائف می باشد که باید با دلی پاک و نیتی خالص در انجام آن کوشیده و برای نخستین بار وظیفه انسانی است که آفریدگار خود را بشناسد. زیرا چنانکه وجود خدای متعال سرچشمه هستی هر آفریده و موجود هر پدیده و واقعیتهای است شناسائی و علم بوجود پاکش نیز

روشنائی بخش هر دیده واقع بینی است، و بی اعتنائی باین حقیقت وجدانی منشأ هر گونه جهالت و بی بصیرتی و وظیفه شناسی می باشد و کسیکه بمعرفت حق بی اعتنا بماند و در نتیجه چراغ روشن وجدان خود را بکشد هیچگونه راهی برای بدست آوردت سعادت واقعی انسانی ندارد.

چنانکه میبینیم مردمیکه از خداشناسی روگردان می باشند و در زندگی خود اهمیتی باین حقیقت نمی دهند از معنویات انسانی بکلی دور و منطقی جز منطق حیوانات چرنده و درنده ندارند. خدای متعال در کلام خود می فرماید:

﴿فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدِ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾

سوره نجم آیه ۲۸:

خلاصه ترجمه: از کسانی که از یاد خدا رو گردانند و غیر از زندگی دنیا و خوردن و خوابیدن مقصود دیگری ندارند روگردان باش چون این مردم از دنیا چیزی غیر از خوردن و خوابیدن نمی دانند:

و البته باید یادآور شد که خداشناسی برای انسان که یک موجود واقع بین و دارای غریزه استدلال است اضطراری و قهری می باشد زیرا با شعور خدادادی خود بهر گوشه و کنار آفرینش که نگاه کند آثار وجود خدای جهان و علم قدرت وی را مشاهده می نماید. بنابراین معنی خداشناسی این نیست که انسان خداشناسی را برای خود بوجود آورد بلکه مقصود اینست که انسان باین حقیقت روشن که با هیچ پرده ئی نمی شود آنرا پوشاند با دیده بی اعتنائی ننگرد و بوجدان خود که هر لحظه بسوی خدا دعوتش می کند پاسخ مثبت دهد و با پی گیری این معرفت هر گونه شک و تردید را از دل خود بزدايد.

خدا پرستی

پس از خداشناسی دومین وظیفه ما خداپرستی است زیرا در ضمن شناسائی حق این حقیقت روشن می شود که سعادت و نیکبختی که یگانه هدف ما

است در عمل کردن و اجراء برنامه ای است که خدای مهربان برای زندگی ما معین فرموده و بوسیله فرستادگان خود ابلاغ داشته است پس اطاعت فرمان خداوندی و بندگی او یگانه وظیفه ایست که هر وظیفه دیگری در برابر آن ناچیز و کوچک است.

خدای متعال می فرماید: ﴿وَقُضِيَ رِبْكَ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ سوره بنی اسرائیل آیه ۲۳. خلاصه ترجمه: دستور خداوند اینست که غیر از او کسی را نپرستید و از دیگری اطاعت نکنند.

و نیز می فرماید: ﴿الْمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ سوره یس آیه ۶۰. خلاصه ترجمه: ای گروه آدمیان آیا بشما فرمان ندادم که از دشمن آشکار خود شیطان اطاعت نکنید و تنها مرا اطاعت و بندگی کنید؟ اینست راه راست.

بنابراین وظیفه ما است که مقام بندگی و نیازمندی خود را بشناسیم و عظمت و کبریای نامحدود خداوند را در نظر داشته باشیم و او را از هر جهت بخویشتن محیط دانسته از فرمانهای او اطاعت کنیم؛ بر ما است که جز خدای متعال را نپرستیم و غیر از پیغمبر گرامی و ائمه هدی که خداوند عالم ما را بفرمانبرداری آنان دستور داده از دیگری اطاعت نکنیم.

خدای متعال می فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ سوره نساء آیه ۵۹. خلاصه ترجمه: از خدا و پیغمبر و فرمانروایان دین (ائمه) اطاعت کنید.

البته در اثر اطاعت خدا و اولیای دین عملاً باید بهر چیزیکه منسوب بخدا است احترام کامل را رعایت نمود؛ نام مبارک خدا و نامهای اولیای دین را با ادب یاد کرد؛ در احترام کتاب خدا (قرآن کریم) و کعبه مشرفه مساجد و اعتبار

مقدسه اولیاء دین باید کوشید چنانکه خدای متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يَعِظْ شُعَائِرَ اللَّهِ فَانْهَاهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ سوره حج آیه ۳۲. خلاصه ترجمه: کسیکه در تعظیم و احترام نشانه های خدای متعال می کوشد، پرهیزکاری باطنی خود را اظهار می دارد.

۲ - وظیفه انسان نسبت بخود

انسان در زندگی خود هر روشی را که دنبال کند و هر راهی را که بیاید در حقیقت جز سعادت و کامیابی خود چیزی نمی خواهد و چون شناختن سعادت چیزی فرع شناختن خود آنچیز است؛ یعنی تا خود را نشناسیم نیازمندی های واقعی خود را که سعادت ما در رفع آنها است نخواهیم شناخت: بنابراین لازمترین وظیفه انسان اینست که خود را بشناسد تا بدین وسیله سعادت و خوشبختی خود را درک نموده و با وسائلی که در دست دارد و در رفع نیازمندی های خود بکوشد و عمر گرانبهایه را که تنها سرمایه او است برایگان از دست ندهد.

پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید: هر که خود را بشناسد خدا را شناخته است .
و امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: کسیکه خود را بشناسد بیالاترین مرحله معرفت رسیده است .

بعد از آنکه انسان خود را شناخت متوجه می شود که بزرگترین وظیفه اش اینست که گوهر انسانیت خود را گرامی دارد.

چنین گوهر تابناکی را پایمال هوی و هوس ننماید و در بهداشت ظاهری و باطنی خود بکوشد تا بیک زندگی شیرین و لذت بخش جاودانی نائل شود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: کسیکه خود را گرامی دارد شهوتهای نفسانی پیش وی پست و ناچیز خواهد شد .

وجود انسان از دو چیز تشکیل یافته است: روان و تن. وظیفه انسان است که در حفظ صحت و استقامت هر دور کن خود بکوشد، و بطوریکه در آئین مقدس اسلام نسبت بهر دو بخش دستوره‌های دقیق و کافی داده شده است در بهداشت روان و تن خود سعی نماید.

بهداشت جمعی:

پرهیز از مضرات - آئین مقدس اسلام در ضمن یک سلسله مقررات، بهداشت جسمی را بطور کافی تأمین نموده است مانند نهی از خوردن خون و مردار و گوشت بعضی از حیوانات و غذاهای سمی و نهی از نوشیدن مسکرات و آبهای ناپاک؛ پرخوری؛ ضرر زدن بدن و دستوره‌های دیگری که این فصل گنجایش تفصیل آنها را ندارد.

حفظ نظافت:

پاکیزگی یکی از مهمترین اصول بهداشت است بهمین سبب در آئین مقدس اسلام اهمیت زیادی باین اصول داده شده است. اهمیتی که در اسلام پاکیزگی داده شده در هیچ آئین دیگری یافت نمی شود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است ﴿النظافه من الایمان﴾

اسلام گذشته از اینکه بطور عموم بنظافت و پاکیزگی امر می کند بطور خصوص نیز بهر یکی از نظافتها توصیه می نماید مانند چیدن ناخنهای دشت و پا، ستردن موهای زائد سر و بدن، شستن دستها پیش از غذا و پس از آن، شانه زدن مو مضمضه و استنشاق، روزی چند بار مسواک کردن؛ جاروب کرده خانه، پاکیزه نگاه داشتن راهها و در خانه ها و زیر درختها و مانند اینها.

اسلام گذشته از این دستورها عبادتهائی تشریح کرده که توأم با پاکیزگی و نظافت دائمی است مانند پاک کردن بدن و لباس از نجاستها و روزی چند مرتبه وضو برای نماز و غسلهای گوناگون برای نماز و روزه.

مضمضه و مسواک

دهان انسان که مجرای غذا می باشد بواسطه تناول غذا آلوده می شود و ریزه های غذا در بن دندان ها و سطح زبان و سایر جاهای دهان باقی می ماند و در نتیجه داخل دهان؛ آلوده و بدبو می گردد و گاهی بوسیله تخمیرات و فعل و انفعالاتی شیمیائی که در میان خرده های غذا انجام می گیرد مواد سمی بوجود می آید و با غذا آمیخته شده وارد معده می شود. علاوه بر این تنفس چنین شخصی در میان یک جمع موجب فساد هوای آن مجمع شده دیگران را می آزارد.

از اینرو شرع مقدس اسلام به مسلمانان دستور داده است که هر روز (مخصوصاً پیش از هر وضو) دندانهای خود را مسواک کنند و با آب تمیز مضمضه کرده دهان خود را از آلودگی پاک نمایند.

استنشاق:

تنفس از ضروریات زندگی انسان است و غالباً هوایی که در منطقه های مسکونی انسان می باشد از گرد و غبار و کثافات خالی نیست و البته تنفس با چنین هوایی برای دستگاه تنفس ضرر دارد، برای پیشگیری از این ضرر خدای مهربان در درون بینی انسان موهائی رویانیده که نمی گذارد گرد و غبار به ششها برسد با این حال گاهی بواسطه آنکه گرد و غبار در بینی جمع می شود و موهای بینی از انجام کامل وظیفه خود باز می ماند از این جهت در شرع اسلام دستور داده شده که مسلمانان روزی چند مرتبه پیش از وضو استنشاق کنند و

بواسطه کشیدن آب پاک به بینی خود بهداشت مربوط به تنفس خود را حفظ نمایند.

بهداشت روح

تهذیب اخلاق

انسان با وجدان خدادادی خود؛ ارزش اخلاق پسندیده را درک کرده و به اهمیت آن از نظر انفرادی و از نظر اجتماعی پی می برد از این جهت در جامعه بشری کسی پیدا نمی شود که اخلاق نیکو را نستاید و صاحب اخلاق ستوده را محترم نشمارد.

اهمیتی که انسان به اخلاق پسندیده می دهد محتاج به بیان نیست و دستورهای وسیع و دامنه داری که اسلام در اخلاق دارد برای همه کس روشن است خدای متعال می فرماید: ﴿و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها﴾ سوره شمس آیه ۷ - ۱۰.

خلاصه ترجمه: قسم به نفس و به خدائی که آن را آفریده و پس از آن بدیها و خوبی ها را به او فهمانیده؛ رستگار است کسی که خود را از زشتی ها پاکیزه کند، و کسی که در تربیت خویش کوتاهی کند از رستگاری باز مانده است.

تحصیل علم

یکی از صفات پسندیده روحی داشتن علم است و فضیلت و برتری دانا بر نادان از آفتاب روشن تر است.

آنچه انسانرا از سایر حیوانات امتیاز می دهد همانا نیروی عقل و زیور علم است حیوانات دیگر هر کدام طبق ساختمان ویژه خود دارای غریزه های ثابتی هستند که بطور یکنواخت نیازمندی های زندگی خود را مطابق آنها رفع می کنند و هرگز در زندگی آنها امیدی بترقی و تعالی نیست و نمی توانند درهای

تازه‌ئی بروی خود و دیگران باز کنند. تنها انسان است که بواسطه نیروی خرد هر روز معلومات تازه‌ئی بر معلومات گذشته خود می‌افزاید و با کشف قوانین طبیعت و ماوراء طبیعت هر زمان ارزش و رونق تازه‌ای به زندگی مادی و معنوی خود می‌دهد به ادوار گذشته نظر افکنده برای آینده خود و دیگران پایه‌گذاری می‌نماید.

اسلام در تحصیل علم بقدری تأکید فرموده است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: تحصیل علم بر هر مسلمانی واجب است و نیز می‌فرماید: بدنبال علم بروید اگرچه در چین باشد و نیز می‌فرماید: از گهواره تا گور در آموختن دانش بکوشید .

اسلام بشناختن اسرار آفرینش و تفکر در آسمانها و زمین و طبیعت انسان و تاریخ ملل و آثار گذشتگان (فلسفه و علوم ریاضی و طبیعی و غیر آنها) بسیار توصیه می‌کند و همچنین یاد گرفتن مسائل اخلاقی و شرعی (اخلاق و حقوق اسلامی) و اقسام صنایع که بزندگی انسان سر و صورت می‌دهد در اسلام بسیار ترغیب و تأکید شده اهمیت علم از نظر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بقدری است که در جنگ بدر وقتی گروهی از کفار بدست مسلمانان اسیر شدند حضرت دستور دادند تا هر یک از اسیران با پرداختن پولهای هنگفتی آزاد شوند فقط عده‌ئی از اسیران که سواد داشتند از پرداختن آن مقدار معاف شدند بشرط آنکه هر کدام آنان به ده نفر از جوانان مسلمان خواندن و نوشتن بیاموزند.

اهمیت محصل از نظر اسلام:

اهمیت سعی و کوشش در راه رسیدن بهر هدفی باندازه اهمیت همان هدف است و چون هر انسانی با فطرت خدادادی خود اهمیت علم و دانش را در عالم انسانیت از هر چیز بالاتر می‌داند ارزش محصل بالاترین ارزشها خواهد بود و

نظر باینکه اسلام دینی است که بر اساس فطرت استوار است بدون تردید بالاترین ارزشها را به محصل می دهد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمود:

کسیکه در راه تحصیل علم باشد محبوب خدا است .

با اینکه جهاد یکی از پایه های دین است و اگر پیغمبر یا امام دستور جنگ دهد عموم مسلمانان باید در جنگ شرکت کنند کسانیکه مشغول تحصیل علوم دینی هستند از این حکم معافند، و باید پیوسته عده کافی از مسلمانان در مراکز علمی بتحصیل علم پردازند.

خدای متعال می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ سوره توبه آیه ۱۲۲

خلاصه ترجمه:

مسلمانان نباید همگی برای جهاد بیرون روند بلکه باید از هر فرقه گروهی بسوی مراکز علمی کوچ کرده حقایق دین را بدست آورند و پس از مراجعت، قوم خود را بتعالیم اسلام آشنا سازند.

اهمیت معلم و آموزگار:

از بیانی که در خصوص دانش و دانش پژوه گذشت ارزش آموزگار نیز از نظر اسلام روشن می شود.

امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ می فرماید:

هر کس بمن چیزی آموخت مرا بنده خود کرده است .

و باز می فرماید: مردم سه دسته می باشند:

اول عالم ربانی.

دوم آنکه برای نجات خود و دیگران بتحصیل علم می پردازد.

سوم کسانی که از دانش و خرد عاری هستند ایشان مانند مگس‌هایی هستند که بسر و صورت چهارپایان می‌نشینند و با هر بادی که می‌وزد این سو و آن سو می‌روند (یا از هر سو بوی کثافتی بشنوند بآن سو می‌دوند).

وظیفه معلم و شاگرد:

قرآن کریم علم و دانش را حیات و زندگی حقیقی انسان می‌شناسد چه اگر دانش نبود انسان با جماد و مرده هیچ فرقی نداشت.

بنابراین دانش آموز باید معلم خود را کانونی از زندگی تصور کند که تدریجاً زندگی واقعی خود را از وی دریافت می‌دارد و از این جهت باید خود را زنده او بداند و در احترام و تعظیم او کوتاهی نکند و در پذیرفتن تعلیم و تربیت او اگرچه همراه با خشونت و تندی باشد سرسختی نشان ندهد و در حضور و غیبت و زندگی و پس از مرگ او در بزرگداشت وی کوتاهی نکند.

همچنین معلم باید خود را مسؤل زندگی شاگرد بداند و نا هنگامیکه او را بی‌پایه یک انسان زنده و با افتخار نرسانیده خسته نشود و آرام نگیرد.

اگر گاهی دانش آموز از پذیرفتن آموزش و پرورش وی کوتاهی کند دلسرد نشود و اگر در تعلیم و تربیت پیشرفت کند از وی تقدیر نماید و اگر مسامحه کند با تشویق بنشاطش آورد و هرگز روحیه دانش آموز را با گفتار و رفتار خود افسرده نکند.

وظیفه انسان نسبت به پدر و مادر:

پدر و مادر واسطه آفرینش فرزند و تربیت ابتدائی او می‌باشند بدین سبب در دین مقدس اسلام بالاترین توصیه و تأکید در اطاعت و احترام ایشان وارد شده تا جائیکه خدای متعال در کلام خود پس از ذکر توحید باحسان والدین توصیه فرموده و می‌فرماید:

﴿وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا﴾ سوره اسرى آيه ۲۲.

خلاصه ترجمه: خدای تو فرمان داده است که جز او را نپرستید و بیدر و مادر نیکی کنید.

و در اخباریکه گناهان بزرگ را می شمارد پس از شرک، بدرفتاری نسبت به والدین شمرده شده است.

و نیز خدای متعال در ذیل آیه گذشته می فرماید:

﴿اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما و قل لهما قولاً کریماً و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه﴾ سوره اسرى آيه ۲۳.

خلاصه ترجمه:

اگر یکی از پدر و مادر یا هر دوشان سالمند شده و بسن پیری رسیدند به آنان کلمه زننده ئی مگو و بانک برایشان مزن و با احترام با ایشان سخن گوی و با مهربانی در برابرشان بال فروتنی بگستر.

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش گر از عهد خردیت یاد آمدی نکردی در این روز بر من جفا

چو دیدش پلنک افکن و پیل تن که بیچاره بودی در آغوش من که تو شیر مردی و من پیر زن

در دین مقدس اسلام اطاعت پدر و مادر جز در موردیکه بترک یکی از واجبات؛ یا فعل یکی از محرمات امر کنند، واجب است. و بتجربه رسیده است که مردیکه پدر و مادر خود را می رنجانند در زندگی خود خوشبخت و کامروا و بالاخره رستگار نمی شوند.

احترام بزرگان:

احترام پیران سالمند نیز لازم است چنانکه پیغمبر اکرم ﷺ فرمود تجلیل و

احترام پیران تجلیل و احترام خدا است.

وظیفه انسان نسبت بخویشاوندان:

خویشاوندان که بوسیله پدر و مادر انسان رابطه نسبی دارند سبب طبیعی انعقاد اجتماع می باشند و بواسطه اتحاد خون و اشتراک سلول، انسان را جزئی از یک خانواده قرار می دهند. بیاس این اتحا و ارتباط طبیعی اسلام پیروان خود را بصله رحم امر می کند و در قرآن و اخبار پیشوایان دین توصیه های اکیدی در این باره شده است؛

خدای متعال می فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ سوره

نساء آیه ۱

خلاصه ترجمه:

از خدائیکه همدیگر را باو قسم می دهید پرهیزید؛ و خویشاوندان خود را رعایت کنید؛ زیرا خداوند عالم مراقب اعمال شما است.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

من امت خود را به صله رحم سفارش می کنم و اگر در میان خویشاوندان یکسال راه فاصله باشد باید پیوند خویشی را از هم نگسلند .

وظیفه انسان نسبت بهمسایگان:

چون همسایگان بواسطه نزدیکی محل آسایش ارتباط بیشتری با یکدیگر دارند و طبعاً در حکم یک خانواده بزرگتری می باشند خوشرفتاری و بدرفتاری یکی از آنان در همسایه های دیگر بیشتر از سایرین تأثیر خواهد داشت.

کسیکه در خانه خود شب را با هیاهو بروز می رساند بکسی که در آنطرف شهر است آزار نمی رساند ولی از همسایه خود سلب آسایش می کند.

توانگری که در کاخ زیبای خود با عیش و نوش روزگار می گذرانند از پیش چشم بینوایان دور دست بدور است ولی هر لحظه بدل همسایه تنگدست خود که در کلبه گلی خزیده، آتش می زند و قطعاً روزی فرا می رسد که کیفر کردار خود را بچشد، از اینرو و در شرع مقدس اسلام رعایت حال همسایه بسیار توصیه شده.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمود:

جبرئیل در خصوص همسایه آنقدر بمن سفارش کرد که گمان بردم خدای متعال همسایه را یکی از وراثت قرار خواهد داد .

و نیز می فرمود:

کسیکه خدا و قیامت را قبول دارد و هرگز بهمسایه خود ظلم و ستم نمی کند و اگر از وی قرضی بخواهد باو می دهد؛ و در غم و شادی شریک او خواهد بود، و همسایه را اگرچه کافر باشد نباید آزد.

و باز می فرماید:

کسیکه همسایه خود را بیازارد بوی بهشت را نخواهد شنید و کسیکه حق همسایه را مراعات نکند از ما نیست و کسی که سیر باشد و بداند که همسایه اش گرسنه است و باو چیزی ندهد مسلمان نیست.

وظیفه انسان نسبت به زیردستان و بیچارگان:

شک نیست که تشکیل جامعه برای رفع نیازمندیهای افراد است. و مهمترین وظیفه اعضاء هر جامعه آنست که از درماندگان و ناتوانان دستگیری کنند و نیازمندیهای زندگی کسانی را که خود توانائی رفع آنها ندارند بوسیله ئی رفع نمایند.

امروز دیگر این مسأله روشن شده است که بی قیدی متمولین نسبت به گرفتاری افراد تنگدست بزرگترین خطری است که می تواند جامعه ئی را نابود کند و توانگران خود نخستین قربانی این خطر می باشند.

اسلام چهارده قرن پیش با توجه باین خطر دستور داده که توانگران هر سال بخشی از ثروت خود را در میان ناتوانان قسمت کنند؛ و چنانچه با این اندازه رفع نیازمندیشان نشد مستحب است که برای توسعه زندگی فقیران بمقداریکه می تواند در راه خدا انفاق نمایند.

خدای متعال می فرماید:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ﴾ سوره آل عمران آیه ۹۲.

خلاصه ترجمه:

به نیکی دستگیری نخواهید رسید مگر مقداری از آنچه را که مورد علاقه شما است در راه خدا بدهید.

اخباریکه در خصوص خدمت بخلق رسیده بشمار است پیغمبر اکرم

می فرمود: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

﴿خَيْرَ النَّاسِ أَنْفَعَهُمُ لِلنَّاسِ﴾ بهترین مردم کسی است که بیش از همه برای

مردم سودمند باشد.

و نیز می فرمود:

در روز رستاخیز کسی در نزد خدای متعال مقامش بالاتر است که بیش از

همه در راه خیرخواهی بندگان خدا قدم برداشته باشد .

در بلا یار باش یاران را بهمه حال بدروی روزی

تا کند فضل ایزدت یاری تخم نیکی که این زمان کاری

وظیفه انسان نسبت به جامعه:

چنانچه می دانیم افراد انسان بدستگیری هم کار می کند و در اثر آن از کار و کوشش همدیگر استفاده کرده و نیازمندیهای زندگی خود را رفع می نمایند جامعه هائی که از این افراد بوجود می آید بمنزله یک انسان بزرگ است و هر یک از افراد مانند عضوی از اعضای انسان بزرگ می باشد.

هر یک از اعضاء بدن انسان کاری را که مخصوص به خود او است انجام می دهد و از منفعت کار خود بعلاوه منافع اعضاء دیگر بهرمنند می شود یعنی در محیط فعالیت خود منافع خود را در ضمن منافع اعضاء دیگر تأمین می کند، و در شعاع زندگی دیگران بزندگی خود ادامه می دهد؛ و اگر هر یک از اعضاء خودخواهی بخرج می داد و بدرد دیگران نمی خورد مثلاً جائی که دست یا پا مشغول کار است چشم با نگاه خود با آنها همکاری نمی کرد، یا دهان تنها به جویدن غذا و لذت بردن از آن قناعت کرده برای رفع نیازمندی معده غذا را فرو نمی برد، انسان بیدرنگ بدرد زندگی می گفت و در نتیجه؛ همان اعضای خودخواه انفرادی طلب نیز می مردند.

وظیفه افراد اجتماع نیز نسبت بجامعه همان وظیفه اعضای یک انسان است یعنی آدمی باید منافع خود را در ضمن منافع جامعه بخواهد و از کار و کوشش خود بهره برداری جامعه را در نظر گیرد تا از زحمت خودش برخوردار شود و بهمه نفع برساند تا خود نیز بتواند نفعی ببرد، از حقوق همه دفاع کند تا حقوق خودش از بین نرود این حقیقتی است که ما با فطرت خدادادی خود می فهمیم و دین مقدس اسلام نیز که بر اساس فطرت و آفرینش استوار است حکم و نظری جز این نخواهد داشت.

پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید:

مسلمانان برادر همدیگر و در برابر بیگانگان بمنزله یکدست؛ یکدل و یک
جهت می باشند .

و باز می فرماید:

﴿المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه﴾ مسلمان کسی است که مسلمانان
از دست و زبان او در امان باشند.

و باز می فرماید:

﴿من أصبح و لم يهتم بامور المسلمين فليس بمسلم﴾ یعنی کسیکه بامور
مسلمانان اهمیت ندهد مسلمان نیست.

از این جهت، در جنگ تبوک که پیغمبر اکرم ﷺ با لشکر اسلام بسر حد
روم حرکت کردند بواسطه آنکه سه نفر از مسلمانان در جنگ شرکت نمودند
پس از مراجعت لشکریان اسلام وقتی آن سه نفر به استقبال رفته و بآن حضرت
سلام کردند روی مبارک خود را از ایشان برگردانیده و جواب سلامشان را نداد
همچنین مسلمانان روی از ایشان برتافتند و کسی در شهر مدینه حتی زنهای
ایشان با آنان سخن نگفتند بالاخره بیچاره شده بکوههای مدینه پناه بردند و
بتوبه و انابه پرداختند تا پس از چند روز خداوند توبه ایشان را پذیرفت و
بداخل شهر برگشتند.

عدالت

در قرآن و اخبار پیشوایان دین، عدالت بر دو قسم است:

فردی و اجتماعی؛ و بهر دو معنی مورد عنایت کامل آئین مقدس اسلام می
باشد.

عدالت فردی:

آنست که انسان از دروغ و غیبت و گناهان بزرگ دیگر اجتناب نموده و در انجام سایر گناهان پافشاری نکند و کسیکه دارای این صفت است عادل نامیده می شود و طبق مقررات اسلامی می تواند متصدی قضاوت و حکومت و پیشوائی تقلید و سایر مشاغل اجتماعی شود ولی کسیکه این شخصیت دینی را نداشته باشد نمی تواند از این مزایا بهر مند گردد.

عدالت اجتماعی:

آنست که انسان بحقوق دیگران افراد و تفریط روا ندارد و همه را در برابر قانون الهی مساوی به ببند و در اجراء مقررات دینی از حق تجاوز نکند و تحت تأثیر عواطف و احساسات قرار نگرفته از راه راست منحرف نشود.

خدای متعال می فرماید:

﴿ان الله يأمر بالعدل﴾ سوره نحل آیه ۹۰. خدای متعال بعدالت امر می کند. در آیات و روایات بیشماری بعدالت در گفتار و رفتار امر شده و خدای متعال ستمکاران را در چند مورد از کلام خود صریحاً لعنت کرده است. در علم اخلاق عدالت بمعنی میانه روی در ملکات و صفات نفسانی است و کسی دارای این صفت می باشد که عدالت فردی و اجتماعی را مراعات نماید.

راستگوئی

ارتباط افراد انسان با یکدیگر که اساس اجتماعی بشری است بوسیله سخن گفتن برقرار می شود بنابراین، سخن راست که حقیقت پوشیده ئی را برای انسان کشف می کند یکی از ارکان ضروری اجتماع است و فوائد مهمی که هرگز اجتماع از آنها بی نیاز نیست بواسطه سخن راست تأمین می شود. و فوائد راستگوئی را در چند جمله می توان بیان نمود:

۱ - راستگو مورد اعتماد هموعان خویش است و آنان را از بررسی هر سخنی که از وی می شنود آسوده می کند.

۲ - راستگو پیش وجدان خود سربلند و از رنج دروغ آسوده است.

۳ - راستگو بعهد و پیمان خود وفا می کند و در امانتی که باو سپرده شده خیانت نمی نماید زیرا راستی در رفتار از راستی در گفتار جدا نیست.

۴ - بوسیله راستگویی بیشتر اختلافات و مشاجرات از بین می رود زیرا اکثر نزاعها در اثر این است که یک طرف یا هر دو طرف نزاع؛ حق و حقیقت را منکر می شوند.

۵ - بخش بزرگی از عیوب اخلاقی و تخلف از قوانین و مقررات خود بخود از بین می رود زیرا غالب مردم برای پوشانیدن همین نوع کردارها و رفتارها است که دروغ می گویند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

مسلمان واقعی کسی است که راستگویی را اگرچه بضرر او تمام شود بر دروغی که از آن بهرمنند می شود ترجیح دهد و از این ترجیح آسایش درونی یابد .

دروغ

دروغ در اسلام یکی از گناهان بزرگ است که در کلام خدای متعال در برابر آنها عذاب قطعی وعده داده شده است.

دروغ نه تنها در شرع، گناه و کرداری زشت معرفی شده بلکه از نظر عقل نیز زشتی و ناروایی آن روشن است و شیوع این کردار ناپسندیده در جامعه در کمترین فرصتی؛ اعتماد را که یگانه رابطه اجتماعی مردم است از بین می برد و با تباه شدن چنین رابطه ای مردم در معنی با نهایت نگرانی که از همدیگر دارند

در حال انفراد زندگی می کنند اگرچه به صورت در هیئت اجتماع بچشم می خورند.

مضرات دروغ:

از بیانی که در راستگویی گذشت مضار دروغگویی روشن می شود. دروغگو دشمن نابکار جامعه بشری می باشد و با دروغ خود که جنایت بزرگی است، در خرابی جامعه می کوشد زیرا دروغ مانند ماده مخدری است که نیروی فهم و شعور جامعه را کشته و حقایق را می پوشاند یا مانند نوشابه الکلی است که مردم را مست نموده و قوه عاقله را از تمیز خیر و شر باز می دارد. و از اینجاست که اسلام دروغ را یکی از گناهان بزرگ شمرده و برای دروغگو شخصیت دینی قائل نیست.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

سه طایفه اگرچه نماز بخوانند و روزه بگیرند منافقند، دروغگو؛ کسیکه بوعده خودش وفا نمی کند و کسیکه در امانت خیانت نماید .

و نیز امیرالمؤمنین علی عَلِيٍّ می فرماید:

انسان وقتی لذت ایمان را می چشد که دروغ را اگرچه از روی شوخی باشد ترک نماید .

غیبت و افتراء

بدگویی از دیگران و نکوهش ایشان اگر راست باشد غیبت است و اگر دروغ باشد افتراء و گاهی بهتان نامیده می شود.

البته خدای متعال انسان را (جز پیامبران و امامان) معصوم نیافریده و هر کسسی بواسطه نقایصی که دارد از لغزش مصون نیست و عموم مردم در پس پرده ای که خدای متعال بحکمت بالغه خود روی اعمالشان کشیده زندگی می

کنند چنانکه اگر لحظه ای این حجاب الهی از روی نواقص و عیوبشان برداشته شود همه از همدیگر متنفر و گریزان می شوند و بنیاد اجتماعشان دفعه ویران می گردد از اینروی خدای متعال غیبت را حرام فرموده که از همدیگر در پشت سر در امن باشند و ظاهر محیط زندگیشان آراسته جلوه کند تا تدریجاً همان زیبایی بیرونی زشتی درونی را اصلاح نماید.

خدای متعال می فرماید:

﴿وَلَا يَغْتَب بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبِ احِدِكُمْ اِن يَآكُل لَحْم اُخِيهِ مِيْتًا﴾ سوره

حجرات آیه ۱۲ خلاصه ترجمه:

غیبت همدیگر را نکنید زیرا غیبت برادر مسلمان مانند اینست که تن مرده و بی جان او را (که بیخبر است) دریده بخورید.

گناه و زشتی افتراء بمراتب شدیدتر از غیبت می باشد و زشتی آن پیش خرد روشن است، خدای متعال در کلام خود بدی و ناروایی آنرا مسلم و بیچون و چرا شمرده، و نیز می فرماید:

﴿اِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ﴾ سوره نحل آیه ۱۰۵ کسانی که افترا می

گویند ایمان ندارند.

تعرض به عرض مردم

دریدن پرده عفت از نظر اسلام یکی از گناهان بزرگ است و بحسب اختلاف مورد مجازاتهای سختی از قبیل تازیانه و قتل و رجم برای آن وضع شده است. باز بودن راه این کردار زشت اگرچه با رضایت طرفین باشد بنیاد نسبها را که اسلام اهمیت زیاد بآن می دهد متزلزل و جریان احکام ارث و غیر آن را متوقف می سازد، و بالاخره عاطفه و علاقه پدر و مادری و فرزندی را از اثر می اندازد، و ضامن حقیقی اجتماع را که عقله طبیعی توالد و تناسل است از میان می برد.

رشوه:

گرفتن پول یا ارمغانی در برابر حکم یا انجام دادن عملی که وظیفه گیرنده است رشوه نامیده می شود.

در اسلام، رشوه یکی از گناهان بزرگ است که مرتکب آن از مزایای اجتماعی دینی (عدالت) محروم و مستحق عذاب خداوندی است و کتاب و سنت باین معنی ناطقند.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رشوه دهنده و رشوه گیرنده و کسی را که میان آنان واسطه است نفرین فرموده است.

و امام ششم عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

رشوه گرفتن در دادرسی برابر کفر بخدا است .

البته اینهمه نکوهش در رشوه ای است که برای حکم حق یا عمل عادلانه گرفته شود، و رشوه ای که در برابر حکم خلاف حق و عمل ظالمانه گرفته شد گناه آن بسی بزرگتر و سزای آن سخت تر است.

حسن معاشرت

انسان که خواه و ناخواه در اجتماع زندگی می کند از معاشرت با مردم گریزی ندارد و بی تردید معاشرت برای اینست که انسان وضع اجتماعی خود را حفظ نماید و روزبروز بر ترقی و پیشرفت مادی و معنوی خود بیفزاید و مشکلات زندگی را بهتر و آسانتر حل کند.

بنابراین باید با مردم طوری برخورد کرد که موجب محبوبیت گردد و روز بروز بر وزن اجتماعی انسان بیفزاید و بر شماره یاران وی اضافه شود زیرا اگر مردم در برخورد با کسی سنگینی یا تلخی درک کنند در دلهاشان نفرت و دلتنگی ایجاد خواهد شد و بالاخره روزی فرا خواهد رسید که همه از او گریزان

می شوند و چنین کسی منفور و مبعوض اجتماع خواهد شد و باید در میان جمعیت با حال تنهائی و در وطن خود غریبانه زندگی کند و این وضع یکی از تلخترین و ناگوارترین نمونه های تیره بختی انسان است.

اینست که دین مقدس اسلام معاشرت نیکو را به پیروان خود توصیه فرموده و درباره آن بهترین آداب و دستورها را بیان کرده است. از آن جمله دستور داده که مسلمانان هنگام ملاقات، بیکدیگر سلام کنند و فضیلت را از کسی دانسته که ابتدا بسلام نماید.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سلام بهمه کس سبقت می گرفت حتی بزنان و کودکان هم سلام می کرد و اگر کسی بآن حضرت سلام می کرد جواب سلامش را بهتر از او می داد.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَاِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِاَحْسَنِ مِنْهَا اَوْرُدُوْهَا﴾ سوره نساء آیه ۸۵.

خلاصه ترجمه:

وقتی بشما سلام دادند بهتر از آن پاسخ دهید یا عین آنرا رد کنید. و نیز دستور داده که انسان در برخورد با مردم تواضع و فروتنی کند و هر کس را فراخور وضع اجتماعیش احترام نماید.

خدای متعال می فرماید:

﴿وَعِبَادِ الرَّحْمٰنِ الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ عَلٰى الْاَرْضِ هَوْنًا﴾ سوره فرقان آیه ۶۳ خلاصه

ترجمه: بندگان شایسته خدا کسانی هستند که با مردم تواضع و فروتنی می کنند. نکته ای را که باید متذکر شد اینست که معنی تواضع و فروتنی نه آنست که انسان خود را در انظار خوار و سبک کند و بانسانیت خود لطمه زند بلکه مقصود اینست که مزایا و افتخارات خود را برخ مردم نکشد و مزایای گزاف

دیگری بخود نبندد و مردم را سبک و ناچیز نشمارد و همچنین معنی احترام به مردم این نیست که مردم را بحدی احترام کند که بتملق و چاپلوسی بکشد بلکه باید هر کسی را باندازه مزایای دینی و اجتماعیش ارزش دهد بزرگان باندازه بزرگیشان احترام نماید و دیگران را نیز برعایت انسانیت آنان اکرام کند.

و باز معنی احترام و بزرگداشت مردم نه اینست که هر کار ناشایسته ئی از هر که دید لب فرو بندد و بگذرد یا در مجلسی که همه اهل آن مجلس خلاف شرافت انسانی رفتار می کنند یا عملی را مخالف مقررات دینی انجام می دهند با آنان آمیزش کند و از ترس رسوائی هم رنگ جماعت شود زیرا احترام مردم در حقیقت احترام شرافت انسانی و مزیت دینی آنان است نه احترام هیکل و اندامشان و در صورتیکه شخصی شرافت انسانی و مزیت دینی خود را از بین ببرد و دلیلی برای بزرگداشت وی در میان نیست.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمود: بواسطه فرمانبرداری از دیگران نباید معصیت خدا نمود .

همنشینی با نیکان

انسان با اینکه بسیاری از مردمان معاشرت دارد بحسب اقتضای زندگی ناگزیر است که با بعضی از مردم بیشتر از دیگران معاشرت کند اینان کسانی هستند که بنام دوست نامیده می شوند.

البته باعث این دوستی نزدیکی یکنوع همانندی در اخلاق یا روش یا پیشه و نظائر آنها است که بین دو یا چند نفر وجود دارد و چون ملازمت و همنشینی کم کم عادات و اخلاق یکی از دو همنشین را بدیگری انتقال می دهد از اینرو انسان باید همنشینی نیکان را اختیار کند زیرا در اینصورت اخلاق پسندیده آنان بوی سرایت خواهد کرد و از دوستی و یاری بی شائبه و خیرخواهانه ایشان

سود خواهد برد و به پایداری دوستی ایشان دلگرم خواهد بود و گذشته از همه اینها بارزش و وزن اجتماعی خود پیش مردم خواهد افزود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

﴿خَيْرُ الْأَصْحَابِ مَنْ يَدُلُّكَ عَلَى الْخَيْرِ﴾

بهترین یاران کسی است که تو را به کار نیک رهبری کند.

و نیز می فرماید:

﴿الْمَرْءُ يُوْزَنُ بِخَلِيلِهِ﴾ مرد با دوستش سنجیده می شود.

تو اول بگو با چه کس زیستی همان قیمت آشنایان تو
که تا من بگویم که تو کیستی بود قیمت و ارزش جان تو

همنشینی با بدان

نشست و برخاست با بدان و تبهکاران مایه هر گونه تیره بختی و بدفرجامی است و برای روشن شدن این مطلب همین بس که اگر از جنایتکاران و زشت کرداران مانند دزدان و راهزنان سبب انحراف و کجرویشان را پرسیم بدون تردید خواهند گفت همنشینی با بدان و معاشرت با آنان ما را بدین روز انداخته است. و در میان هر هزار نفر بدکار یکی پیدا نمی شود که از پیش خود راه ناشایست را انتخاب کند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

از همنشینی با بدان دوری کن چه آنکه یار بد ترا همانند خود می سازد. زیرا تا تو را مانند خود نسازد بتو نمی پیوندد .

و نیز می فرماید:

﴿إِيَّاكَ وَمَصَادِقَهُ الْفَاجِرُ فَانْهَ بِيْبِعُكَ بِالتَّافِهِ﴾ از دوستی بدکردار دوری کن

زیرا تو را بانداک چیزی می فروشد.

با بدان کم نشین که درمانی خویذیر است نفس انسانی

حقوق فرزندان بر پدر و مادر

کارهائی که انسان باید انجام دهد نسبت بکسیکه در نتیجه آن ذی نفع است حق نامیده می شود و نسبت بکسیکه باید آنها را انجام دهد وظیفه و حکم و تکلیف نامیده می شود مثلاً کسیکه در مقابل اجرت برای دیگری کاری انجام دهد. پرداختن اجرت وظیفه کارفرما و حق کارگر است؛ و اگر کارفرما اجرت را نپردازد کارگر می تواند آنرا مطالبه کند و از حق خود دفاع نماید.

چون انسان طوری آفریده شده که زندگی وی در این جهان جاوید نیست و خواه و ناخواه پس از چندی رخت بر می بندد، خداوند برای اینکه نوع بشر را از نابودی نگهدارد روش توالد و تناسل را برقرار ساخته و افراد را بوسائل ایجاد نسل مجهز نموده و عواطف درونیش را متوجه اینکار کرده است.

در اثر همین تجهیز کامل است که طبعاً انسان فرزند خود را پاره ای از خود می داند و بقاء او را بقاء خود فرض می کند و در راه ا سایش و کامیابی وی هر گونه تلاش و کوششی را می نماید و رنجهای گوناگون را بر خود هموار می سازد؛ زیرا نابودی شخص یا شخصیت او را نابودی شخص یا شخصیت خود می داند، و در حقیقت از فرمان سازمان آفریتش که بقاء نوع بشر را می خواهد اطاعت می کند. پس وظیفه پدر و مادر است که حکمی را که وجدان و شرع در آن متفقند در مورد فرزند اجراء نمایند و او را نیکو پرورش دهند تا انسان شایسته ای بار آید و در حق او چیزی را روا دارند که از نظر انسانیت برای خود روا می دارند و اینک بقسمتی از آنها اشاره می شود.

۱ - از نخستین روزیکه سخن یا اشاره را می فهمد پایه اخلاق پسندیده و صفات شایسته را در روان وی بنا نهاده استوار سازند، و تا می توانند او را از موضوعات خرافی نترسانند و از کارهای زشت و خلاف عفت باز دارند؛ و خود

نیز نزد وی از دروغ و بدگوئی و دشنام و الفاظ رکیک اجتناب کنند؛ و در برابر وی کارهای پسندیده کنند تا عقیف و عالی طبع بار آید. و از خود جدیت و همت و عدالت بروز دهند تا عدالت دوستی و نوع پروری آنان از روی قانون انتقال اخلاق بوی منتقل شود و از زورگوئی و پستی همت و خودخواهی دور ماند.

۲ - تا بحد تمیز نرسیده در خور و خواب و سایر نیازمندیهای زندگیش عنایت بخرج دهند و بهداشت جسمی وی را رعایت کنند تا بدنی سالم و مغز و مزاجی قوی یافته آماده تعلیم و تربیت شود.

۳ - از موقعیکه استعداد آموزش پیدا کند (معمولا از سال هفتم) بدست آموزگارش بسپارند و کمال سعی را مبذول دارند که زیردست آموزگار شایسته ای درآید تا آنچه می شنود اثر نیک و مطلوبی در وی بگذارد و موجب تلطیف روح و تزکیه نفس و تهذیب اخلاق وی گردد.

۴ - هنگامیکه سن فرزند اقتضای آن را دارد که در مجامع عمومی یا در ملاقاتهای خانوادگی شرکت کند برای آشنائی برسمهای اجتماعی ویرا همراه خود بمجامع ببرند و بطرز معاشرتهای پسندیده آشنا سازند.

حق والدین بر اولاد

همان ندائی که از منادی وجدان و شرع بگوش پدر و مادر رسیده آنانرا درباره اولاد موظف می نماید، همانند آنرا وجدان و شرع متوجه فرزند ساخته او را موظف می سازد که از نیکی های پدر و مادر با دست و زبان و یا هر وسیله دیگر سپاسگزاری کند.

پدر و مادر کسانی هستند که بخواست خدا فرزند را بوجود آورده اند و آسایش زندگی خود را فدای آسایش روحی و جسمی او نموده، یک عمر شبها بیداری کشیده و روزها رنج برده او را بحد یک انسان برومند رسانیده اند. بسی ناجوانمردی و پست فطرتی و نمک نشناسی است که انسان پدر و مادر را از خود بیازارد یا در روز پیری و ناتوانی با توانائی خود از ایشان دستگیری نکند.

پس از توحید خدای متعال که اولین وظیفه انسان می باشد دومین وظیفه ای را که اسلام برای مردم معین فرموده نیکی بپدر و مادر است:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ سوره اسری آیه ۲۳

حاصل ترجمه:

خدای تو فرمان داده است که خدائی را جز او نپرستید و بر والدین نیکوئی کنید.

بموجب وظیفه ای که در اسلام مقرر شده فرزند حق ندارد بهیچ وجه پدر و مادر خود را خوار بشمارد یا کاری انجام دهد که موجب رنجش ایشان شود، و باید پیوسته از پدر و مادر احترام نموده و نسبت به آنان فروتنی کرده و از احسان نیکوئی مخصوصاً در موقع نیازمندی ایشان مضایقه نکند ولی باید دانست که رضایت ایشان فقط در مستحبات و مباحات است و در واجبات مراعات رضایت آنان لازم نیست.

حق برادران و خواهران نسبت بیکدیگر

در قرآن کریم بارها درباره خویشاوندان سفارش شده است و از قطع رحم اکیداً نهی گردیده و برادر و خواهر بعد از پدر و مادر و فرزند نزدیکترین خویشاوند می باشند و رابطه اجتماعی در میان آنان طبیعی و از سایر رابطه ها

استوارتر و ریشه دارتر است، وظیفه برادران و خواهران است که اتصال نسبی خود را ترک نکنند و بتعاون پرداخته تا آنجا که ممکن است بهمدیگر یاری دهند و در روز نیازمندی از همدیگر دستگیری کنند؛ بزرگتران نسبت به کوچکتران مهربان و دلسوز باشند کوچکتران نیز نسبت به بزرگتران احترام نمایند.

حقوق والدین

پدر و مادر در اجتماع خانوادگی نسبت بفرزندان بمنزله ریشه درختند نسبت بشاخه ها چنانکه نسل و موجودیت شاخه های درخت بسته بریشه آن است همچنین پایه گذار زندگی فرزند پدر و مادر وی می باشد و نظر باینکه جامعه انسانی از دو طبقه والدین و اولاد ترکیب یافته ریشه اصلی جامعه همان پدر و مادر می باشند.

بدرفتاری با پدر و مادر و آزار رسانیدن بآنها گذشته از اینکه نهایت حق ناشناسی و ناجوانمردی است موجب انقراض انسانیت و انهدام جامعه است؛ زیرا بی احترامی فرزند نسبت بپدر و مادر از جانب پدر و مادر نیز در شکل بی مهری و بی اعتنائی منعکس خواهد شد و از سوی دیگر چنانچه طبقه فرزند به پدر و مادر خود با چشم خواری و پستی نگاه کنند از فرزندان خود توقع بیشتر از آنکه خود دارند نخواهند داشت و بمهربانی و دستگیریشان در روز پیری و ناتوانی امیدوار نخواهند بود و قهراً از تشکیل خانواده دلسرد خواهند شد چنانکه در بسیاری از جوانان امروز اینحال مشاهده می شود.

عمومیت پیدا کردن این طرز تفکر بطور قطع راه توالد و تناسل را می بندد زیرا هرگز عاقلی عمر گرانمایه را وقت پرورش نهالی نمی کند که نه میوه اش را خواهد خورد و در زیر سایه اش خواهد نشست و نه از تماشای آن سودی جز غم و اندوه خواهد برد. ممکن است تصور کنیم که دولت می تواند بوسیله

جائزه های گوناگون مردم را به تشکیل خانواده تشویق نماید، و بدین طریق مشکل توالد و تناسل را حل کند. ولی این نکته را باید متذکر بود که هیچ طریقه و رسمی از رسوم اجتماعی که پشتوانه طبیعی (مانند عاطفه پدر و مادری و فرزندی) نداشته باشد قابل دوام نیست.

گذشته از اینکه رها کردن یکی از غریزه های طبیعی ناگزیر انسانرا از یک رشته لذتهای روحی پاک محروم خواهد ساخت.

عزت نفس و درستکاری

دستگاه آفرینش که انسان را اجتماعی و نیازمند بتعاون آفریده است او را طوری مجهز نموده که در محیط اجتماع با نیروی شخصی خود می تواند گلیم خود را از آب بیرون کشیده از بهره کاریکه انجام می دهد چرخ زندگی خود را بگرداند.

تأمل در بیان گذشته جای تردید باقی نمی گذارد که صفت عزت نفس عبارت از آنست که انسان در زندگی از نیروهای خدادادی استفاده کند و در راه رسیدن به مقاصد خویش آنها را بکار اندازد و به نیروی دیگران تکیه نکند، و این خود یکی از اخلاق فطری و پسندیده انسان است.

عزت نفس سدی است که انسان را از زندگی پست و بسیاری از کارهای ناروا و کردارهای زشت نگه می دارد؛ کسیکه عزت نفس ندارد و چشم بدست این و آن دوخته بآسانی می تواند اراده و شخصیت خود را بدیگران بفروشد؛ و بطمع نوائی ناچیز هر چه بگویند آن کند؛ و هر چه از او بخواهند اگرچه آزادی فطری و آبرو و عزت و شرافت باشد نثار کند.

غالب جنایتها مانند آدمکشی و راهزنی و دزدی و جیب‌بری و خیانت و دروغگوئی و چاپلوسی و وطن‌فروشی و اجنبی‌پرستی و مانند اینها از نتایج شوم طمع و تکیه زدن بر دیگران است.

ولی کسیکه تاج افتخار و عزت نفس را بسر دارد در برابر هیچ عظمتی جز عظمت خدای متعال سر فرود نمی‌آورد؛ و در مقابل هیچ صولت و حشمتی بزانو در نمی‌آید و همیشه از آنچه حق تشخیص می‌دهد دفاع می‌کند. عزت نفس بهترین وسیله‌ای است که می‌توان با آن صفت درستکارپرا بدست آورده حفظ نمود.

احسان و دستگیری از درماندگان

این مطلب مسلم است که در هر جامعه‌ای درماندگان و بینوایان مستحق کمک و دستگیری هستند.

وظیفه توانگران است که آنها را یاری کنند و این حق مسلم را پایمال نکنند و شرع مقدس اسلام نیز سفارشهای مؤکد در رعایت این حق فرموده و توانگران را موظف می‌دارد که از ناتوانان و درماندگان دستگیری نمایند.

خدای متعال در قرآن مجید، خود را نیکوکار و بخشاینده و بخشنده معرفی نموده و بندگان خود را به داشتن این صفات پسندیده ترغیب و تشویق می‌فرماید، تا جائیکه می‌فرماید:

خدا همراه نیکوکاران است .

و نیز می‌فرماید:

چیزپرا که انفاق می‌کنید بنفع خودتان است .

و در جای دیگر می‌فرماید:

آنچه را که انفاق می‌کنید بخودتان خواهد برگشت و خسارتی نبرده‌اید .

مطالعه و دقت در وضع اجتماعی و نیز در فوائد احسان مضمون شریف این آیات را روشن می سازد زیرا در حقیقت همه قوای اجتماع برای همه افراد کار می کند و در جامعه ای که گروهی درمانده بر اثر دست تنگی از کار و کوشش باز می مانند بهمان نسبت از تولید ثروت کاسته می شود و نتایج نامطلوب آن دامنگیر همه افراد می شود و کار بجائی می رسد که توانگران از همه درمانده تر می شوند.

ولی اگر توانگران با نیکوکاری و بخشش خود از درماندگان دستگیری نمایند نتایج بسیار عالی عایدشان می شود که از آن جمله است:

۱ - با اینکار در دیگران نسبت به خود ایجاد محبت کرده دل گروهی را شیفته خود ساخته اند.

۲ - با سرمایه ناچیزی احترام زیاد کسب نموده اند.

۳ - پشتیبانی همه مردم را نسبت به خود کسب کرده اند زیرا مردم از نیکوکار طرفداری می کنند.

۴ - از خطر روزی که کینه و خشم تنگدستان رویهم تراکم کرده هر خشک و تر را بسوزاند ایمن می باشند.

۵ - همان مال ناچیزی که در انفاق خرج کرده اند بواسطه براه افتاد چرخ اقتصاد جامعه مضاعف شده بخودشان برمی گردد.

آیات و روایات در فضیلت انفاق در راه خدا و تحریص و ترغیب بر آن بی شمار است.

تعاون

مسأله احسان و نیکوکاری که ذکر شد یکی از شعبه های مختلف تعاون است که اساس اجتماع بشری است چه حقیقت اجتماع، دست بدست هم دادن افراد

است که بواسطه کمکی که بهمدیگر می کنند کار همه درست گردد و زندگی همه استوار شود و نیازمندی همه رفع شود. نباید تصور کرد که دین مقدس اسلام نیکوکاری را تنها در مال خواسته بلکه دستگیری از هر درمانده ای اگرچه نیاز مالی نداشته باشد مطلوب دین مقدس اسلام و هم یکی از خواسته های وجدان انسان است.

نادانی را دانش آموختن؛ ناپینائی را دست گرفتن؛ گمراهی را راهنمائی کردن، افتاده ای را کمک کردن و... همه از مصادیق احسان و نیکوکاری است و از تعاونی است که ما در نخستین روز تشکیل اجتماع اعتبار آن را تصدیق کرده و امضاء نموده ایم و پر روشن است که اگر انسان بخشی از کارهای فرعی را انجام ندهد کارهای اساسی را انجام نخواهد داد و اگر وظایف جزئی غیر مهم را رعایت نکند زیر بار وظایف کلی و مهم نخواهد رفت.

اقدام در خیرات و میرات

پسندیده بودن نیکوکاری برای نتیجه هائی است که از آن حاصل می شود و البته هر چه این نتایج و آثار؛ همگانی تر و پاینده تر باشد نیکوکاری خود نیز پسندیده تر و عالی تر خواهد بود معالجه یک بیمار، نیکوکاری و احسان است ولی ساختن و براه انداختن بیمارستانی که روزانه صدها بیمار را معالجه کند با آن قابل سنجش نیست. تعلیم یک دانشجو پسندیده است ولی هرگز پایه تأسیس یک مؤسسه ای که سالانه صدها دانشمند بیرون می دهد نخواهد رسید؛ اینست که اوقاف عامه و خیرات و میرات همگانی از مراتب عالیه احسان و نیکوکاری است.

در زبان شرع از این خیرات عمومی بصدقه جاریه تعبیر می شود. پیغمبر اکرم

می فرماید: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دو چیز اسباب سربلندی مرد است: یکی فرزند صالح و

دیگری جاریه و چنانکه از کتاب و سنت معلوم می شود تا صدقه جاریه بریاست خدای متعال در حق کسیکه آنرا صدقه کرده حسنات می نویسد.

تعدی بر مال یتیم:

همان اندازه که نیکی به مردم عقلا و شرعاً پسندیده است بدی به بندگان خدا نیز ناروا و نکوهیده می باشد ولی در شرع مقدس اسلام از چند مورد از مورد ظلم و اجهاف به شدت نهی شده که یکی از آنها تفریط در مال یتیم است. اسلام خوردن مال یتیم را یکی از گناهان بزرگ شمرده و در قرآن کریم تصریح شده که کسی که مال یتیمی را می خورد در حقیقت آتش می خورد و بزودی داخل آتش برافروخته ای خواهد شد. و چنانکه بیانات ائمه هدی می رسانند سبب این همه تأکید این است که اگر به شخصی سالمند ستمی رسد ممکن است در مقام مخاصمه برآمده از حق خود دفاع کند ولی یتیم خردسال از دفاع عاجز می باشد.

قتل نفس

یکی دیگر از موارد ظلم که در شرع مقدس اسلام بسیار ناپسندیده و نکوهیده است قتل نفس و کشتن بیگناه است.

قتل نفس یکی از گناهان بزرگ می باشد و خدای متعال در کلام خود کشتن یک انسان را با کشتن همه مردم برابر می گیرد، و این نیست مگر از این راه که کشته انسان سر و کار با انسانیت دارد و انسانیت در یک نفر و هزار نفر یکسان است.

نومیدی از رحمت خدا

یکی از خطرناکترین گناهان در اسلام نومیدی از رحمت خدا است.

خدای متعال می فرماید: ﴿قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ أُسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ سوره زمر آیه ۵۴. خلاصه ترجمه: بگو ای بندگان من که به خود ستم کرده اید از رحمت و آمرزش من نومید نشوید زیرا خدا آمرزنده و مهربان است و اگر توبه کنید هر گناهی را می آمرزد.

در جای دیگر نومید از رحمت را کافر می شمارد و جهتش این است که اگر کسی از رحمت و آمرزش خدا نومید شود دیگر محرک درونی ندارد که در زندگی خود کار خوب و پسندیده ای انجام دهد یا از گناهان بزرگ و کوچک و کردارهای زشت و ناروا اجتناب ورزد، زیرا محرک اصلی در این دو چیز امید رحمت و نجات از عذاب خدا است و این امید در چنین آدمی وجود ندارد و این فرد با کافری که پایبند به هیچ دین و آئین نیست از جهت حالت قلبی و صفات درونی کمترین فرقی ندارد.

فرار از جهاد و دفاع

فرار از میدان جنگ و پشت بدشمن کردن معمایش اینست که گریزنده جان خود را پرارزش تر و گرامی تر از زندگی جامعه می داند، و در حقیقت تسلیم کردن مقدسات دینی و جان و عرض و مال جامعه است بدشمنی که همه شئون زندگیشان را تهدید می کند.

بدین سبب فرار از جهاد و دفاع یکی از گناهان بزرگ شمرده شده و خدای متعال در کلام خود برای فرار کننده صریحاً وعده آتش داده است چنان که می فرماید:

﴿وَمَن يُوَلِّمْهُم يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحِيزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَفَدَّ بَاءَ بَغْضَبِ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ﴾ سوره انفال آیه ۱۶.

خلاصه ترجمه:

کسیکه در جهاد و دفاع پشت بدشمن کند و برگردد با خشم خدای تعالی برگشته و بازگشت وی بسوی جهنم است مگر اینکه کناره گیرد برای اینکه بهتر بتواند بجنگد یا برگردد که در میان یاران خود جای گرفته با دشمن بجنگد.

دفاع از آب و خاک

بنابر آنچه گذشت دفاع از جامعه اسلامی و خانه و کاشانه مسلمانان یکی از مهمترین واجبات اسلامی است.

خدای متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِن لَّا تَشعرون﴾ سوره

بقره آیه ۱۵۴.

خلاصه ترجمه: کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مردگان نخوانید آنان زنده هستند ولی شما درک نمی کنید.

داستان مردانیکه در آغاز پیدایش اسلام جان بکف گرفته به جنگهای خونین می شتافتند، و شهدائی که در خون پاک خود آغشته می شدند، بسیار حیرت انگیز و در عین حال عبرت آمیز است اینان بودند که با خون پاک و تنهای چاک چاک خود پایه این آئین مقدس را استوار ساختند.

دفاع از حق

دفاع دیگری که بسی عمیقتر و وسیع تر از دفاع آب و خاک می باشد دفاع از حق است که یگانه هدف آئین مقدس اسلام می باشد. ریشه دارترین مقصد این روش خدائی احیاء حق و حقیقت است و بهمین نظر این آئین پاک دین حق نامیده شده یعنی دینی که از آن حق است و جز حق در بر ندارد، و چیزی را جز حق هدف قرار نمی دهد.

خدای متعال در وصف کتاب خود که جامع همه حقایق است می فرماید:
﴿یهدی الی الحق و الی الطریق مستقیم﴾^۱ سوره احقاف آیه ۳۰ قرآن راهنمایی می
کند بسوی حق و بسوی راهی که هیچگونه تناقض و تضاد در آن نیست.
اینست که بر هر فرد مسلمان لازم است که حق را پیروی کند و حق گوید و
حق شنود و با جمیع قوای خود و از هر راه که ممکن است از حق دفاع کند.

خشم و غضب

خشم حالتی است در انسان که اگر بروز کند او را ب فکر انتقام می اندازد و
راحتی درون را در گرفتن انتقام نشان می دهد و چنانچه انسان در این حال
کمترین سستی در مهار کردن نفس خود ورزد بیدرنگ عقل سلیم وی مقهور
خشم می شود و هر زشت و ناروایی و ناشایسته و ناسزائی در نظرش درست
می آید و بجائی می رسد که بواسطه آن از هر درنده ای درنده تر و از هر آتشی
سوزنده تر می گردد.

در اسلام سفارشهای مؤکدی در جلوگیری از طغیان این حال رسیده و
نکوهش بسیاری از متابعت آن شده است، خدای متعال عنایت زیادی نسبت
بکسانیکه غیظ خود را فرو می برند و در حال خشم بردباری بکار برده عفو می
کنند فرموده است.

چنانکه می فرماید:

﴿و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس﴾^۲ سوره آل عمران آیه ۱۳۴ آنانکه
غیظ خود را فرو برده از مردم عفو و اغماض می کنند.
و در علامت مؤمنان می فرماید:

﴿و اذا ما غضبوا هم یغفرون﴾^۳ سوره شوری آیه ۳۷ مؤمنان کسانی هستند
که وقتی خصمناک می شوند می بخشایند.

وجوب کار و اهمیت حرفه و صنعت

فعالیت و کار؛ پایه و اساسی است که نظام آفرینش روی آن استوار می باشد و آنست که ضامن بقاء هر آفریده ای است. خدای متعال آفریده های خود را مناسب حال هر یک با وسائلی مجهز کرده که با بکار انداختن آنها منافع را جلب و مضار را از خود دفع کند.

انسان که شگفتترین و پیچیده ترین نقش آفرینش است نیازش از دیگر آفریدگان بیشتر می باشد و بدین سبب بفعالیت بیشتری احتیاج دارد تا بوسیله آن حوائج بیشمار شخصی خود را رفع نماید و هم نظام خانوادگی را که طبعاً باید تشکیل دهد سراپا نگهدارد.

اسلام که دینی است فطری و اجتماعی، بهمین ملاحظه کسب و کار را واجب شمرده و برای افرادی که بیکار می نشینند ارزشی قائل نشده است.

در اسلام هر فرد باید طبق سلیقه و ذوق خود یکی از اینهمه حرفه و صنعت که خدای متعال فکر انسان را بسوی آنها هدایت فرموده است انتخاب کند و از اینراه روزی خود را بدست آورد و باری از بارهای اجتماع را بدوش کشیده در آسودگی مردم بکوشد.

خدای متعال می فرماید:

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ سوره نجم آیه ۳۹.

خلاصه ترجمه:

انسان تنها بوسیله کوشش و کار می تواند بجائی برسد.

و از اینجاست که بیکاری در اثر تنبلی در اسلام شدیداً ممنوع است.

مضار بیکاری:

از بیان گذشته روشن شد که کار و کوشش راهی است راست که آفرینش
پیش پای انسان گذاشته تا با پیمودن آن، سعادت زندگی خود را دریابد و البته
انحراف از مجرای خلقت و طبیعت اگرچه بسیار کم هم باشند جز بضرر انسان
تمام نخواهد شد و در این صورت انحراف از امری که اساس نظام زندگی روی
آن استوار است جز بدبختی دنیا و آخرت در بر نخواهد داشت.

از اینجا است که امام هفتم علیه السلام می فرماید:

در کارها اظهار سستی و خستگی مکن و گرنه دنیا و آخرت را از دست می
دهی.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کسانی را که به بیکاری خو کرده سنگینی زندگی خود را
بدوش دیگران می اندازند لعنت فرموده است.

امروز از راه سنجشهای روانی و اجتماعی بخوبی روشن شده است که قسمت
اعظم مفاسد اجتماعی از بیکاری برمی خیزد. بیکاری است که چرخ اقتصادی و
فرهنگی جامعه را از گردش باز می دارد و هر گونه انحطاط اخلاقی و خرافه
پرستی را رواج می دهد.

کشاورزی و منافع آن

کشاورزی که بوسیله آن مواد غذایی جامعه تهیه می شود بواسطه اهمیتی که
دارد یکی از پسندیده ترین حرفه های انسانی است و بهمین سبب در اسلام
تأکید زیادی در اتخاذ این شغل وارد شده است.

امام ششم علیه السلام می فرماید:

روز قیامت مقام کشاورزان از هر مقامی بالاتر است .

امام پنجم علیه السلام می فرماید:

هیچ کاری از زراعت بهتر و فائده آن عمومی تر نیست زیرا نیکوکار و بدکار، چرنده و پرنده از آن نفع می برند و بزبان حال کشاورز را دعا می کنند.

اعتماد بنفس

بارها در بخش اعتقادات تذکر داده شد که برنامه عمومی اسلام اینست که انسان جز خدای یگانه کسیرا نپرستد و بکسی جز وی که پروردگار جهان است کرنش نکند و سر تعظیم فرو نیاورد.

همه و همه، آفریدگان و پروردگان خدا می باشند و روزی او را می خورند و کسی را بر کسی حق تقدم نیست مگر آنچه بسوی خدا برگردد.

هر فرد مسلمانی باید بنفس خود اعتماد داشته باشد و از استقلالی که خدای متعال بوی داده استفاده کند و وسائلی را که بوی ارزانی داشته بکار اندازد و راه زندگی را به پیماید نه اینکه بدیگران امید بسته و هر روز شریکی برای خدا بگیرد و بت تازه ای بتراشد.

خادم باید بداند که نان خود را می خورد نه نان مخدوم را، کارگر باید بداند که بهره دسترنج خود را می برد نه بخشش رایگان کارفرما یا ارباب خود را؛ هر کارمندی باید ایمان داشته باشد که مزد کار خود را می برد نه عطیه و هدیه رئیس یا اداره مربوط یا دولت یا جامعه را.

بالاخره انسان آزاد نباید جز خدا بکسی امید بسته و کرنش کند و گرنه در باطن همان پستی و بردگی شرک را خواهد داشت که بت پرستان در ظاهر دارند.

مضار زندگی اتکالی:

زندگی اتکالی یعنی بامید و پشتیبانی دیگران زیستن در حقیقت از دست دادن افتخار انسانی و شرافت استقلال و آزادی و منشأ همه گونه بزه و زشتکاریهای اجتماعی است که از خواری و پستی سرچشمه می گیرد.

کسیکه بامید دیگران نشسته چشم بدست این و آن می دوزد در حقیقت اراده و شعور خود را در این راه می فروشد، باید تملق کند؛ باید هر چه بخواهند و بگویند (حق یا باطل؛ زشت یا زیبا) انجام دهد. به هر عار و ننگی تن در دهد، بیگانه پرستی نماید، بهر ستم و ناروائی راضی شود، و بالاخره همه حدود و مقررات انسانی را بهیچ شمرد.

سؤال در غیر حال ضرورت در اسلام حرام است و مساعدت مالی فقرا که جزء مقررات اسلامی است تنها شامل حال فقیرانی است که مزد کارشان با مخارجشان برابری نمی کند یا از کار بازمانده اند.

کم فروشی

از نظر اسلام کم فروشی یکی از گناهان بزرگی است که خدای متعال در کلام خود مرتکبین آن را سرزنش و تهدید می کند و می فرماید:

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ... يَظُنُّ أَوْلَئِكَ أَنهْم مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ سوره مطففین آیه ۱

خلاصه ترجمه:

وای بر کم فروشان... آیا اینان نمی دانند که برای روز بزرگی برانگیخته خواهند شد؟

کم فروش علاوه بر اینکه بمردم ستم کرده اموالشان را از راه دزدی می رباید اطمینان و وثوق مردم را از خود سلب و تدریجاً مشتریان و بالاخره سرمایه خود را از دست می دهد.

ظلم و ستمگری

خدای متعال در کلام آسمانی خود صدها بار از ظلم یاد کرده و از این صفت پست که خوی درندگان است نکوهش فرموده (در دو سوم سوره هاس قرآن کریم که مجموعاً صد و چهارده سوره می باشد از ظلم سخن بمیان آمده). کسی را نمی توان پیدا کرد که با فطرت خود بدی و ناروایی ظلم را درک نکرده باشد یا کم و بیش نداند که از ظلم و ستم چه مصیبت‌های دردناکی به پیکر جامعه بشری وارد شده و چه خون‌هایی روان گردیده و چه خانه هائی بر باد رفته است.

بتجربه قطعی رسیده است که کاخ ستم هر چه محکم باشد پایدار نیست و زود یا دیر بر سر ستمکاران فرو خواهد ریخت. خدای متعال می فرماید:

﴿ان الله لا يهدي القوم الظالمين﴾ سوره انعام آیه ۱۴۴.

خلاصه ترجمه:

البته ستمکاران را بمقصد نهائی شان نخواهد رسانید.

و اولیاء دین فرموده اند:

سلطنت و ملک با کفر باقی می ماند ولی با ظلم و ستم پایدار نخواهد بود.

ایذاء مردم و شرارت

ایت دو صفت بهم‌دیگر نزدیکند زیرا ایذاء رسانیدن اذیت و رنج است به دیگران از راه زبان مانند دشنام دادن و گفتن سخنی که دیگران را برنجاند، یا از راه دست مثل کاری که مردم را ناراحت کند. و شرارت انجام دادن کارهائی است که برای مردم ایجاد شر کند.

بهر حال این دو صفت نقطه مقابل آرزوئی قرار دارند که انسان اجتماع را برای رسیدن بآن بوجود آورده است؛ و آن آسایش زندگی و آرامش خاطر می باشد.

و از اینجا است که شرع اسلام که صلاح جامعه را درجه اول اهمیت قرار می دهد آنها را تحریم کرده است چنانکه خدای متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بِهْتَانًا وَاثْمًا عَظِيمًا﴾ سوره احزاب آیه ۵۸.

خلاصه ترجمه:

کسانیکه مردان و زنان مسلمان را بی جهت اذیت می کنند بار بهتان و گناه بزرگی را بدوش گرفته اند.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

کسیکه مسلمانی را اذیت کند مرا اذیت کرده است و اذیت من اذیت خدا است، چنین کسی در تورا و انجیل و قرآن لعنت شده است.

سرقه

دزدی پیشه زشت و ناروایی است که امن مالی جامعه را تهدید می کند و بدیهی است که ماده اولی زندگانی انسان مال و ثروتی است که بقیمت عمر خود آنرا بدست می آورد و بواسطه امن، حصارى بدور آن می کشد که از گزند هر گونه تعدی و تجاوز مصون بماند و پشتوانه و پشتیبان زندگی جامعه باشد البته شکستن این حصار و مختل ساختن این نظم، تباه ساختن سرمایه عمری است که در راه بدست آوردن آن مصرف شده است و سبب از کار انداختن قسمت اعظم فعالیت مردم و بردیت دست آنها است.

اینست که اسلام در مجازات این عمل نفرت بخش که وجدان خود دزد نیز
بخیانت بودن آن گواهی می دهد مقرر داشته که دست وی (چهار انگشت از
دست راست) را ببرند.

خدای متعال می فرماید:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءَ بِمَا كَسَبَا﴾ سوره مائده آیه ۳۸.

خلاصه ترجمه:

دست دزد را ببرید و او را بسزای کردارش برسانید.

وظیفه شناسی

اینهمه وسائل زندگی بیرون از شمار که امروز در دسترس انسان می بینیم در
راه تحصیل و استفاده از آنها روز و شب می کوشیم؛ از نخستین روز در دسترس
انسان نبوده و تدریجاً در اثر فعالیت بشر بوجود آمده مورد استفاده قرار گرفته
است.

ولی در هر صورت بشر از انسان اولی گرفته تا انسان متمدن امروزی هرگز
از کار و کوشش آرام ننشسته و برای تهیه وسائل زندگی با فطرت خدادادی
خود می کوشیده است.

زیرا انسانی که نیروی وجودی او از فعالیت بیفتد و ابزار و جهازات داخلی و
خارجی او مانند چشم و گوش و دهان و دست و پا و همچنین مغز و قلب و
ریه و کبد او؛ از کار بماند جز مرده نخواهد بود.

از اینجا است که انسان نه تنها از راه ناچاری کار می کند بلکه از این جهت
که انسان است فعالیت‌های گوناگون از خود بروز می دهد؛ و برای اینکه با شعور
انسانی خود درک می کند که هر راه که هست باید سعادت و خوشی زندگی
خود را تأمین کند، بکار و کوشش می پردازد و در راه خواسته های خود قدم بر

می دارد و هم از اینجا است که انسان در هر محیطی و با هر روشی زندگی نماید؛ دینی یا غیر دینی؛ قانونی یا استبدادی و شهری و یا بیابانگردی، برای خود یک رشته تکالیف و وظائفی (کارهایی که انجام دادن آن در زندگی لازم است) حس می کند که انجام دادن آنها آرزوهای واقعی انسانیت را بر می آورد و برای وی زندگی خوش و آسوده و سعادت‌مندانه ای را مهیا می سازد.

و البته ارزش این تکالیف و وظائف که تنها طریق سعادت‌مندی است قیمت و ارزش خود انسانیت است که ما پر ارزشتر و گران‌بها تر از آن کالائی تصور نمی نمائیم و آن را با هیچ کالای دیگری عوض نمی کنیم.

بنابراین وظیفه شناسی و انجام آن مهمترین مسئله عملی است که انسان در زندگی خود با آن روبرو است.

زیرا اهمیتش همان اهمیت خود انسان می باشد و کسیکه از انجام وظائف مسلمة خود سرباز می زند یا گاهی کوتاه می آید بهمان اندازه از مقام والای انسانیت سقوط می نماید و طبعاً به پستی و بی ارزشی خود اعتراف می کند؛ و یا هر تخریفی که می ورزد ضربت تازه ای به پیکر جامعه خود و در حقیقت به پیکر خود وارد می سازد.

خدای متعال در کلام خود می فرماید:

﴿وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ﴾ سوره عصر آیه ۳.

و نیز می فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ سوره روم آیه ۴۱.

اختلاف نظر روش ها در تشخیص وظیفه:

اهمیت شناختن وظیفه و انجام آن در جهان انسانیت یک وظیفه ای است ثابت و مسلم، و هرگز انسانی نمی توان یافت که با فطرت انسانی خود منکر این حقیقت گردد.

آری چون وظائف انسانی ارتباط کامل با سعادت زندگی انسان دارد، و دین با روشهای غیردینی درباره زندگی انسان اختلاف نظر دارد، قهراً وظائف دینی با وظائف روشهای دیگر اختلاف خواهد داشت.

دین معتقد است که زندگی انسان یک زندگی نامحدود و بی پایانی است که با مرگ از میان نمی رود و سرمایه بخش پس از مرگ این زندگی بی پایان، همان فرآورده عقائد پاک و صحیح و اخلاق پسندیده و اعمال صالحه ای است که انسان در این نشاء پیش از مرگ کسب نموده است.

از اینرو در وظائف و تکالیفی که دین برای فرد و جامعه تنظیم کرده زندگی آن جهان جاویدان نیز در نظر گرفته شده.

دین مقررات خود را در شعاع خداشناسی و پرستش و بندگی خدا که اثر بارز آن پس از مرگ و روز رستاخیز جلوه خواهد مرد وضع می نماید.

روشهای غیر دینی (هر چه باشد) تنها زندگی چند روزه این جهان را در نظر می گیرند و برای انسان وظائفی وضع می کنند که در سایه آنها از زندگی مادی و منابع جسمانی که میان انسان و سایر حیوانات مشترک است بهتر بتواند بهره برداری نماید.

و در حقیقت یک زندگی حیوانی را با منطقی که از احساسات و عواطف چرندگان و درندگان سرچشمه می گیرد برای انسان تنظیم می کنند؛ و دیگر توجهی بواقع بینی انسان و زندگی جاوید و مملو از معنویات وی ندارند.

از اینجا است که اخلاق عالیّه انسانی (چنانکه تجربه قطعی نشان می دهد) تدریجاً از جامعه های غیر دینی رخت می بندد و روز بروز انحطاط اخلاقی آنان روشنتر و آشکارتر می گردد.

برخی می گویند:

پایه اساس دین تقلید است و پذیرفتن بی چون و چرای یکرشته و وظائف و مقررات است ولی روشهای اجتماعی بمنطق روز قابل انطباق می باشد.

کسانیکه این سخن را گفته اند از این نکته غفلت کرده اند که قوانین و مقرراتی که در جامعه اجرا می گردد باید بی چون و چرا اجرا شود.

هرگز دیده یا شنیده نشده که افراد کشوری قوانین جاریه کشور را توأم با مناظره و گفتگوی علمی بکار ببندند، و هر که حکمت قانونی را نفهمید از بکار بستن آن معاف و در پذیرفتن آن مختار باشد و درین جهت روش دینی و غیر دینی فرق ندارند.

بلی با مطالعه اوضاع طبیعی و اجتماعی کشوری و کنجکاوی در روش عمومی آن می توان به حکمت کلیات قوانین آن کشور و پاره ای از جزئیات (نه بهمه) پی برد.

و این خاصیت در مقررات دینی نیز هست و از راه واقع بینی و کنجکاوی در خلقت و آفرینش و نیازمندیهای فطری انسان می توان بکلیات مقررات دین که روش فطری است و برخی از جزئیات آنها پی برد.

قرآن کریم و روایات زیادی به تعقل و تفکر و تدبیر دعوت می کنند و در برخی از احکام بمصلحت اجمالی حکم اشاره می فرماید و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت گرام وی اخبار زیادی در علل احکام در دست است.

دفاع و گذشت

همانطور که یکفرد انسان در زندگی خود شیفته خوشی و سعادت حیات است و فعالیت خود را در راه جلب آن بمصرف می‌رساند و در عین حال از هر سوی با خطرهای بیشمار تهدید می‌شود که برخی از آنها اصل وجود و برخی سعادت و خوشی زندگی وی را هدف قرار داده‌اند و ناگزیر بدفع آنها باید پرداخت و در برابر آنها مقاومت باید نمود.

در آفرینش انسان نیز همین دو مرحله جذب و دفع پیش‌بینی شده و تجهیزات مناسبی در ساختمان وجودش بعمل آمده است.

همچنین جامعه منافع وجودی دارد که باید جلب و تأمین شود و در معرض خطرهای قرار دارد که در هر حال باید در برابر آنها ایستادگی کرد و از مقدسات زندگی دفاع نمود.

کسی که درصدد از میان بردن جان افراد است یا سرنگون ساختن پرچم استقلال یا کشتن آزادی ایشان را وجهه هدف خود داده دشمن جامعه است. فقر و ضعف ایمان و نادانی دشمن جامعه است و کسیکه به جامعه خود یعنی بسعادت زندگی یعنی بواقعیت انسانی خود پایبند است باید در برابر این دشمنان خطرناک خود، بدفاع پردازد.

از خودگذشتگی

نمی‌توان تردید داشت که در قاموس وجدانی انسان اصل زندگی و زندگی شرافتمندانه بیک پایه است، و زندگی که با شرافت توأم است و سعادت انسان را در بر ندارد زندگی نیست بلکه مرگی است بس تلختر و ناگوارتر از مرگ طبیعی، و انسانی که برای شرافت و سعادت خود ارزشی قائل است باید از این زندگی پست مانند مرگ بگریزد.

انسان در هر محیطی زندگی کند و بهر روشی تمایل نماید با نهاد خدادادی خود می فهمد که مرگ در راه آنچه تقدیس می کند خود سعادت است اگرچه در منطق دین این مسئله از هر منطق دیگر روشن تر و از پندار و خرافه دورتر است. زیرا کسیکه بدستور دین از جامعه دینی خود دفاع نموده جان می سپارد می داند که محرومیتی را بخود هموار نکرده است و جان شیرین چند روزه را که در راه خدا بذل می کند یک زندگی شیرین تر و گران بهاتر و جاویدان بدست می آورد و برآستی سعادت وی قابل زوال نیست.

چنانکه خدای متعال در کلام خود می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ سوره آل عمران آیه ۱۶۹.

خلاصه ترجمه: کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده نیستند بلکه زندگی جاودانی دارند و در مقام قرب از نعمتهای خداوندی برخوردار هستند.

ولی در روشهای غیر دینی که زندگی انسان را بهمین زندگی چند روزه گذران این جهان منحصر می دانند هرگز نمی توان گفت انسان پس از مرگ زنده می باشد، یا سعادت و نیکبختی بدست می آورد جز اینکه از راه پندار و خرافه بوی تلقین شود که کسیکه در راه وطن یا مقدسات ملی مثلا کشته شود نام وی در فهرست جانبازان و از خود گذشتگان ملت درج و در صحیفه تاریخ با خطوط طلائی نوشته می شود و برای همیشه زنده و جاوید خواهد بود.

تمجید و تقدیسی که در اسلام از شهادت و کشته شدن در راه خدا شده از هیچ عمل صالحی بعمل نیامده، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: بالاتر از هر نیکو کاری نیکو کاری دیگری هست تا برسد بشهادت که بالاتر از آن نیکو کاری نیست مسلمانان صدر اسلام از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سلم درخواست استغفار می کردند و در اثر دعای آن حضرت بدرجه رفیع شهادت نائل می شدند؛ و

بکسانی که با شهادت از دنیا می رفتند برای اینکه زنده است و نمرده گریه نمی کردند.

بخشش و بذل مال

سهمی که مال در تعدیل زندگی بعهده دارد محتاج بیان نیست؛ و از اهمیت آنست که بسیاری از مردم زندگی را همان مال می دانند و برای انسانی فضیلت و شرافتی جز دارائی تصور نمی کنند و همه فعالیت خود را در انباشتن و ذخیره نمودن پول متمرکز می سازند و در نتیجه همین شیفتگی و حرص گرفتار صفت بخل گردیده دیگران را محروم می سازند و گاهی قدمی فراتر گذاشته به پستی و لثامت تن داده خود را نیز از بهره برداری از مال محروم می سازند، نه خود می خورند نه ب دیگران می دهند و تنها از جمع آوری پول لذت می برند.

اشخاصی که گرفتار صفت ناپسندیده بخل می باشند (و البته گرفتاران لثامت از آنان پست ترند) از فطرت انسانی بکنار افتاده اند و در بازار زندگی ورشکسته اند، زیرا:

۱ - در زندگی تنها سعادت و نیکبختی و آسودگی خود را می خواهند و به زندگی فردی معتقدند با اینکه فطرت انسان زندگی اجتماعی را برای ما زندگی معرفی می نماید و زندگی فردی از هر راه که باشد محکوم بشکست است.

۲ - با نشان دادن قدرت ب دیگران خضوع مستمندان و بینوایان را بخود جلب می نمایند و با اینکه بدرد دردمندان نمی رسند آنان را پیوسته در حال کرنش نگهداشته برده می گیرند و روح بت پرستی را زنده می دارند؛ و در نتیجه هر گونه شهامت و شجاعت و علو طبع و افتخارات انسانی از جامعه رخت می بندد.

۳ - گذشته از اینکه خودشان عواطف پاک مهر و مودت و انسان دوستی و دلسوزی و خیرخواهی را زیر پا می گذارند انواع جرم و خیانت و هر گونه پستی و رذالت را در جامعه ترویج می نمایند زیرا قوی ترین عامل طبیعی جنایت و جرم مانند بدگوئی و بی عفتی و دزدی و راهزنی و آدم کشی، فقر و فاقه ای است که در طبقه نیازمند است؛ و خشم و کینه و حس انتقامی است که توانگران در دل گرفتاران و پریشانان جایگیر می شود و توانگران بخیل و لثیم دامن بر آن می زنند. از اینجا است که مرد بخیل در جامعه بحسب حقیقت دشمن شماره یک آن جامعه است و در حال گرفتار خشم و پاداش سخت خدای جهان و نفرت جهانیان خواهد بود.

در قرآن کریم آیات بسیاری در نکوهش مذمت رذیله بخل و امساک و بالعکس در مدح صفت جود و سخا و انفاق در راه خدا و دست گیری بینوایان و مستمندان وارد است.

خدای متعال در کلام خود وعده می دهد که مالی را که مورد انفاق قرار می گیرد یک به ده و در مواردی تا هفتاد و تا بهفتصد و بیشتر مضاعف نموده بانفاق کنند برگداند.

و بتجربه نیر ثابت شده کسانی که دست بازدارند و جوانمردانه از نیازمندان دستگیری می کنند و نواقص جامعه انسانی را تکمیل می نمایند روز بروز ثروت و نعمتشان افزوده می شود.

کار گره گشا نشود در زمانه بند هرگز کسی ندید در انگشت شانه بند و اگر اتفاقاً روزی بسختی بیفتند همه دلها همراه ایشان است و دستگیری که از دیگران کرده اند بصورت دسته جمعی بسوی خودشان برمی گردد.

و گذشته از اینکه با کردار خوب خود مانند یک انسان شریف وجدان خود را آرامش بخشیده اند و ندای آسمانی را نسبت بحقوق واجبه و مندوبه اجابت نموده اند؛ و عواطف پاک انسانیت را از رأفت و شفقت و انسان دوستی و خیرخواهی بکار انداخته و محبوبیت عمومی و احترامی بی شائبه کسب کرده اند و بالاخره خشنودی خدای متعال و سعادت جاوید را بکمترین قیمتی بدست آورده اند.

بذل علم

دانش و فرهنگ ثروت غیر قابل رقابتی است که انسان در زندگی خود هرگز از وی بی نیاز نیست و انسانی نمی توان پیدا کرد که با فطرت انسانی خود برتری علم رابه جهل درک نکند یا بااحترام اهل علم و دانشمندان قضاوت ننماید.

خدای متعال در کلام خود فرق میان دانا و نادان را با فرق میان زنده و مرده و بینا و نابینا تمثیل می فرماید، و اهمیتی که در اسلام بعلم و دانش داده شده در هیچ دین و آئینی داده نشده تا آنجا که پیغمبر اکرم می فرماید:

طلب علم بر هر مسلمانی واجب است .

و می فرماید:

علم را بخوانید از گهواره تا لب گور و اگرچه در آن طرف جهان باشد.
و از همین نظر است که اسلام چنانکه از بخل و امساک نهی کرده کتمان علم را نکوهش نموده بلکه کتمان علوم دینی را حرام کرده و علم را مسئول تربیت جاهل شناخته است.

مبارزه با دشمنان داخلی جامعه

چنانکه بحکم فطرت؛ با دشمنان خارجی جامعه باید جنگید و از خسارت جامعه دفاع کرد همچنان با دشمنان داخلی جامعه باید بمبارزه و جنگ برخاست. دشمن داخلی جامعه کسی است که از روش عمومی و قوانین جاریه تخلف می‌ورزد و بدین طریق رشته زندگی جامعه را پاره می‌کند و نظام جاریه را مختل می‌سازد. از این رو است که در جمعیت‌های متشکل برای حفظ نظم و جریان امور، قوای تأمینی و مجازات‌های گوناگون برای پاداش متخلفین بکار برده می‌شود.

اسلام نیز اضافه بر قوه اجرائی و مجازات‌های مختلف، فریضه امر بمعروف و نهی از منکر را برای عموم افراد جامعه فرض و ایجاب نموده بدین وسیله مبارزه را عمومی‌تر و مؤثرتر ساخته است. فرق اساسی میان اسلام و روش‌های اجتماعی دیگر این است که در سایر روشها تنها باصلاح افعال و اعمال مردم بذل عنایت شده است، ولی اسلام هم با افعال مردم و هم با اخلاقشان اعتنا نموده و در هر دو مرحله با فساد مبارزه کرده است.

معاصی و گناهانی که اسلام آنها را تحریم نموده اعمالی هستند که در جامعه آثار شوم و دنباله‌های ناگوار دارند با این وصف برخی از آنها مستقیماً فرد یا افرادی را که مرتکب می‌شوند فاسد می‌کند و بواسطه‌ای در جامعه رخنه بوجود می‌آورد مانند زخم‌های محلی و عارضه‌های عضوی که در بدن انسان پیدا می‌شود. غالب گناهانی که مزاحم حال بندگی است و حقوق خدائی را تضییع می‌کند مانند نماز نخواندن و روزه خوردن این حال را دارد.

و برخی از آنها مستقیماً زندگی اجتماعی را تهدید نموده پیکر جامعه را از پا در می‌آورد مانند امراضی که مستقیماً با حیات انسان سر و کار دارد و رشته

زندگی را پاره می نماید، دروغ گفتن و تهمت زدن از این قبیل است؛ و بنظر اسلام حقوق والدین و غیبت و تعرض مردم نیز همین حکم را دارد.

پاداش عمومی گناهان بزرگ در اسلام

اینگونه کردارهای زشت در اسلام گناهان بزرگ نامیده شده خدای متعال در کلام خود صریحاً وعده عذاب بمرتکبین آنها داده است.

گذشته از اینکه در مورد برخی از آنها مجازاتهای سخت وضع شده بطور کلی از مرتکبین آنها (اگرچه یکمرتبه انجام دهند) عدالت را الغاء کرده است یعنی شرافت یک عضو صالح جامعه انسانی را از ایشان سلب نموده.

کسیکه مرتکب گناه بزرگ شود عدالت خود را از دست می دهد و از مزایائی که یک عضو صالح از اعضاء جامعه می تواند بهرمنند گردد برخوردار نمی شود؛ نمی تواند متصدی یکی از مشاغل گوناگون حکومت اسلامی باشد؛ نمی تواند بمسند خلافت تکیه زند، امام جماعت نمی تواند باشد، شهادت وی بر نفع و ضرر کسی قبول نیست. و بهمان حال خواهد ماند تا توبه کند و با تقوای مداوم خود دوباره صفت عدالت را در خود برقرار نماید.

۲ - درسهای از احکام

اجتهاد و تقلید

نیازمندیهائی که انسان در محیط زندگی خود دارد فعالیتیهائی که برای رفع آنها باید انجام دهد بقدری زیاد است که یک انسان معمولی بشمردن نام آنها قادر نیست تا چه رسد باینکه در همه آنها تخصص پیدا کرده و اطلاع کافی بدست آورد.

از طرف دیگر چون انسان کارهای خود را از روی فکر و اراده انجام می دهد و در جائیکه می خواهد تصمیم بگیرد باید اطلاع کافی داشته باشد و اگر

اطلاع کافی نداشته باشد نمی تواند تصمیم بگیرد باید یا خود در کارهائیکه می خواهد انجام دهد خبره باشد یا از اهل خبره بپرسد و با دستور او وارد مرحله عمل شود چنانکه باقتضای غریزه در معالجه امراض بپزشک مراجعه نمائیم؛ و در نقشه ساختمان بمهندس ساختمان و در بنائی بینا و در تهیه در و پنجره بنجار اعتماد می کنیم.

پس ما پیوسته جز در مورد بسیار ناچیزی زندگی خود را با تقلید می گذرانیم.

کسیکه می گوید من در زندگی خود زیر بار تقلید نمی روم یا معنی سخن خود را نمی فهمد یا گرفتار یک آفت فکری است.

اسلام نیز که شریعت خود را بر اساس فطرت انسانی بنا نهاده همین روش را پیش گرفته است.

اسلام به پیروان خود دستور داده که معارف و احکام دینی را یاد بگیرند و منبع این معارف جز کتاب خدا و سنت پیغمبر و ائمه هدی نیست.

بدیهی است که بدست آوردن همه معارف دینی از کتاب و سنت کار هر کس نیست و برای افراد مسلمان میسر نمی باشد بلکه جز برای گروهی معدود امکان ندارند.

بنابراین طبعاً این دستور دینی باین صورت در می آید که عده ای از مسلمانان که توانائی بدست آوردن معارف و احکام را از راه استدلال ندارند بکسانیکه دستورهای دینی را با دلیل بدست آورده اند مراجعه نموده وظایف خود را انجام دهند.

دانشمندی که احکام دینی را از راه استدلال بدست می آورد مجتهد و عملش را اجتهاد می گویند و کسی را که به مجتهد مراجعه می کند مقلد و مراجعه او را تقلید می نامند.

البته این نکته را باید دانست که تقلید در عبادات و معاملات و سایر دستورهای عملی دین است، اما در اصول دین که اموری اعتقادی است و هرگز نمی شود بنظر دیگران اعتماد نموده بتقلید اکتفا کرد زیرا در مورد اصول دین، ایمان و عقیده مطلوب است نه عمل و هرگز نمی توان ایمان دیگران را ایمان خود فرض کرد.

نمی توان گفت خدا یکی است بدلیل اینکه پدران یا دانشمندان ما چنین می گویند یا زندگی پس از مرگ حق است زیرا همه مسلمانان بآن اعتقاد دارند. از اینرو بر هر فرد مسلمان واجب است که اصول دین خود را از راه دلیل بداند اگرچه بطوری ساده ای هم باشد.

نجاسات

نجاسات چند چیز است و از آن جمله است:

اول و دوم - بول و غائط^(۴۹)

حیوان حرام گوشتی که دارای خون جهنده است یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جستن می کند مانند گربه و روباه و خرگوش و غیره بلکه اگر مرغ یا حیوان دیگری بواسطه خوردن نجاست؛ حرام گوشت شده باشد بول و غائط آن نیز نجس است.

سوم - مردار حیوانیکه خون جهنده دارد چه حلال گوشت و چه حرام گوشت ولی اجزائی از حیوان مرده که مانند پشم و مو و ناخن روح ندارد پاک است.

چهارم - خون حیوانی که خون جهنده دارد خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت.

پنجم و ششم - سگ و خوک بیابانی که همه اجزاء آنها حتی موی آنها هم نجس می باشد.

هفتم - شراب و هر چیزی که انسانرا مست کند و در اصل مایع باشد.

هشتم - آبجو.

مطهرات (پاک کننده ها)

هر چیز را که بوسیله آن نجاست پاک می شود مطهر می گویند و از آن جمله است:

۱ - آب - و آن هر چیزی را که نجس شده باشد پاک می کند ولی این در صورتی است که آب مطلق باشد بنابراین با آب مضاف مانند آب هندوانه و گلاب نجاست پاک نمی شود، و وضو غسل هم با آن صحیح نیست (۵۰).

۲ - زمین - و آن ته کفش و کف پا را پاک می کند.

۳ - آفتاب - و آن زمین و حصیر نجس را که بوسیله تابش خشک کند پاک می نماید.

۴ - استحاله - یعنی جنس چیر نجس عوض شود و بصورت چیز پاکی درآید مانند آنکه سگ در نمکزار بیفتد و نمک شود.

۵ - انتقال - یعنی خون بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد ببدن حیوانیکه خون جهنده ندارد برود مانند منتقل شدن خون بدن انسان ببدن پشه و مگس و مانند اینها.

۶ - برطرف شدن عین نجاست از ظاهر حیوان و باطن انسان مثلا اگر پشت حیوان یا داخل بینی انسان خون آلود شد بعد از برطرف شدنش پاک می شود و احتیاج بآب کشیدن ندارد.

۷ - تبعیت - تبعیت آنست که چیز نجسی بواسطه پاک شدن چیز نجس دیگر پاک شود مانند آنکه کافری مسلمان شود که فرزند او هم به تبعیت از او پاک می شود.

۸ - نقصان - یعنی کم شدن دو سوم آب انگور که اگر آب انگور جوش بیاید نجس می شود و بعد از آنکه بوسیله جوشیدن دو سوم آن بخار شد باقیمانده پاک می شود.

غسل

غسل را به دو نوع می توان انجام داد:

ترتیبی و ارتماسی

غسل ترتیبی عبارت است از شستن سر و گردن و طرف راست و طرف چپ بدن که به ترتیب انجام گیرد.

غسل ارتماسی آنست که انسان همه بدن را یکمرتبه در آب فرو برد.

غسل بر دو قسم است:

واجب و مستحب، غسلهای مستحب در شرع اسلام بسیار و غسلهای واجب

هفت است:

۱ - غسل جنابت.

۲ - غسل میت.

۳ - غسل مس میت که اگر انسان بدن مرده ئی را که سرد شده و غسلش

نداده اند مس نماید یعنی جائی از بدنش را به بدن او برساند باید غسل کند.

- ۴ - نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که غسل کند.
- ۵ - غسل حیض.
- ۶ - غسل نفاس.
- ۷ - غسل استحاضه، چهار غسل اول برای مردان و زنان و سه غسل آخر فقط برای زنان است.

و چیزهایی که بر جنب حرام میباشد از اینقرار است:

- ۱ - رساندن جائی از بدن بخط قرآن و اسم خدا پیغمبر و امامان.
- ۲ - داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد مدینه.
- ۳ - توقف در مساجد دیگر و گذاشتن چیزی در آنها.
- ۴ - خواندن یکی از چهار سوره ئی که سجده واجب دارد یعنی سوره والنجم و اقرأ و الم تنزیل و حم سجده؛ و سایر احکام جنابت و حیض و نفاس و استحاضه را از رساله های عملیه باید بدست آورد.
- تبصره - در غسل هم هم مانند وضو نیت لازم است و باید بدن پیش از غسل پاک باشد و مانعی هم از رسیدن آب در بدن نباشد.

وضو و احکام آن

- ۱ - مستحب است پیش از وضو انسان مسواک نماید و مضمضه کند یعنی آب پاک در دهان بگرداند، و نیز مستحب است استنشاق نماید یعنی آب پاک در بینی بالا به کشد.

دستور و وضو:

در وضو باید صورت را از دستگاه موی سر تا چانه و دستها را از آرنج تا سر انگشتان شست و جلوی سر و پشت پاها را مسح کرد، و این چند چیز باید در وضو مراعات شود:

- ۱ - اعضاء وضو پاک باشند.
- ۲ - آب وضوء پاک و مطلق و مباح^(۵۱) باشد.
- ۳ - نیت - یعنی وضو باید برای رضای خدا انجام شود پس اگر برای خنک شدن یا منظور دیگری وضو بگیرند صحیح نیست.
- ۴ - ترتیب - یعنی اول باید صورت بعد دست راست بعد از آن دست چپ را شست پس از آن سر و بعد پاها را مسح کرد.
- ۵ - موالات - یعنی افعال وضو را پشت سر هم انجام دهد و بین آنها بقدری فاصله نیندازد که در موقع شستن یا مسح کردن عضوی عضو قبلی خشک شده باشد ولی اگر کارهای وضو را پشت سر هم بجا آورد ولی بواسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت خشک شود و وضوی او صحیح است.
- تبصره - لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بر موی جلوی سر هم صحیح است ولی اگر موی جاهای دیگر سر جلوی سر جمع شود باید آنها را عقب بزنند و نیز اگر موی جلوی سر بقدری بلند باشد که اگر مثلاً شانه کنند بصورت می ریزد باید بیخ موها را مسح کنند یا فرق سر را باز کرده بر پوست سر مسح نمایند.

مبطلات وضو:

چیزهاییکه وضو را باطل می کند مبطلات گویند و آنها هشت است:

- ۱ - بول
- ۲ - غایط
- ۳ - ریح (باد) و این در صورتی است که از محل معمولی بیرون آیند یا در اثر کسالت و جراحی، مخرج جای دیگر شده باشد.
- ۴ - بیهوشی

۵ - مستی

۶ - خوابی که بواسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود بنابراین اگر چشم نبیند ولی گوش بشنود باطل نمی شود.

۷ - دیوانگی

۸ - جنابت و چیزهای دیگری که برای آنها باید غسل کرد و نیز استحاضه که زنان در بعضی اوقات می بینند وضو را باطل می کند.

تیمم

اگر انسان بواسطه تنگی وقت یا مرض یا نداشتن آب و مانند اینها نتواند برای نماز و مانند آن وضو یا غسل را انجام دهد باید تیمم کند.

دستور تیمم:

در تیمم چهار چیز واجب است:

اول - نیت.

دوم - زدن کف دو دست با هم بر خاک یا چیزیکه تیمم بر آن صحیح است.

سوم - کشیدن کف هر دو دست بتمام پیشانی از جائیکه موی سر می روید

تا ابروها و بالای بینی و بهتر است که دستها روی ابروها هم کشیده شود.

چهارم - کشیدن کف دست چپ بتمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن

کف دست راست بتمام پشت دست چپ. در تیمم بدل از وضو همین مقدار کافی

است ولی اگر تیمم بدل از غسل باشد یکمرتبه دیگر دستها را بزمین می زند و

پشت دستها را مسح می نماید.

احکام تیمم:

۱ - اگر خاک پیدا نشود به ریگ و اگر ریگ نبود بکلوخ و اگر آنهم نباشد باید بسنگ تیمم کرد و در صورتیکه هیچ یک اینها نباشد باید بگرد و غباری که در جائی جمع شده تیمم نمود.

۲ - تیمم بر گچ و چیزهای معدنی دیگر صحیح است.

۳ - اگر آبرای بقیمت گران بفروشد در صورتیکه انسان بتواند خریداری نماید نمی تواند تیمم کند بلکه باید آبرای خریداری نموده و وضو و غسل را انجام دهد.
نماز

خداوند متعال می فرماید:

﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالَ لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِينَ﴾ سوره مدثر آیه ۴۲.

وقتی از دوزخیان می پرسند:

چه چیز شما را جهنمی کرد؟ می گویند:

علتش آن بود که ما در دنیا نماز نمی خواندیم.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

نماز ستون دین است که اگر قبول درگاه خداوند عالم شود عبادتهای دیگر هم قبول می شود؛ و اگر قبول نشود عبادتهای دیگر هم قبول نمی گردد، و همانطور که اگر کسی شبانه روزی پنج مرتبه در نهر آبی شستشو کند چرک در بدنش نمی ماند نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهان پاک می کند.

و باید دانست کسیکه نماز می خواند ولی بآن اهمیت نمی دهد مانند کسی

است که نماز نمی خواند؛ خداوند در قرآن مجید می فرماید:

﴿وَيْلٌ لِّلْمَصْلِينَ الَّذِينَ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ وای بر نمازگزارانی که از یاد

خدا غفلت می کنند.

روزی پیغمبر اکرم ﷺ وارد مسجد شدند و دیدند یکنفر نماز می خواند ولی رکوع و سجودش را کاملاً انجام نمی دهد آن حضرت فرمود:
اگر اینمرد در حالیکه اینطور نماز می خواند از دنیا برود مسلمان از دنیا نرفته است .

بنابراین باید انسان نماز را با خضوع و خشوع بجا آورد و در موقع خواندن نماز متوجه باشد که با چه کسی سخن می گوید و رکوع و سجود و سایر اعمالش را بطور صحیح انجام دهد تا از نتایج عالیه نماز بهرمنند گردد.
خداوند در قرآن راجع بنماز می فرماید:

﴿ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر﴾ سوره عنكبوت آیه ۴۵.

یعنی نماز آدمی را از کارهای زشت و ناشایست باز می دارد. و البته همینطور است زیرا آداب نماز طوری است که اگر نمازگزار مراعات کند هیچگاه گرد بدیها نمی گردد.

مثلاً یکی از آدای نماز این است که مکان و لباس نمازگزار غصبی نباشد حتی اگر یک نخ غصبی در لباسش باشد نماز او درست نیست و نمازگزاری که مجبور است تا اینقدر از حرام اجتناب کند ممکن نیست در مال حرام تصرف نماید یا حق کسی را ضایع کند.

و نیز در صورتی نماز قبول می شود که آدمی از حرص و حسد و سایر صفات رذیله برکنار باشد و مسلم است که منشأ همه بدیها این صفات ناپسند است و نمازگزار که خود را از این صفات برکنار کند مسلماً از همه زشتیها و بدیها برکنار خواهد بود.

و اگر بعضی از مردم با اینکه نماز می خوانند مرتکب کارهای ناپسند می شوند علتش است که بدستورهای لازم نماز رفتار نمی کنند و در نتیجه نمازشان قبول نمی شود و از ثمرات عالیّه آن استفاده نمی کنند.

و بقدری شارع مقدس اسلام بنماز اهمیت داده که در هر حال حتی در حال احتضار نماز را بر آنان واجب کرده و اگر نتواند نماز را بزبان بیاورد باید در دل بگذراند و در حالت جنگ و ترس از دشمن یا حال اضطرار و ناچاری که نمی تواند رو بقبله نماز بخواند توجه بقبله ساقط است و بهر حال که هست باید نماز را انجام دهد.

نمازهای واجب

نمازهای واجب شش است

- ۱ - نمازهای یومیّه ^(۵۲).
- ۲ - نماز آیات
- ۳ - نماز میت
- ۴ - نماز طواف واجب
- ۵ - نماز قضای پدر و مادر که بر پسر بزرگتر واجب است.
- ۶ - نمازی که بواسطه اجاره یا نذر و قسم و عهد واجب می شود.

مقدمات نماز:

برای انجام نماز یعنی حضور در برابر خداوند عالم و اظهار بندگی و پرستش آن ذات مقدس مقدماتی لازم است که تا فراهم نشوند نماز صحیح نیست و آن

مقدمات عبارتند از:

۱ - طهارت

۲ - وقت

۳ - لباس

۴ - مکان

۵ - قبله

تفصیل این مقدمات بترتیب گفته می شود:

اول - طهارت

نمازگزار باید در حال نماز با طهارت باشد یعنی مطابق وظیفه ئی که دارد نماز را با وضو یا غسل یا تیمم انجام دهد و بدن و لباسش آلوده به نجاست نباشد.

دوم - وقت:

نماز ظهر و عصر هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند وقت مخصوص نماز ظهر از اول ظهر^(۵۳) است تا وقتیکه باندازه خواندن نماز ظهر بگذرد که اگر کسی سهواً هم نماز عصر را در این وقت بخواند نمازش باطل است.

وقت مخصوص نماز عصر موقعی است که باندازه خواندن نماز عصر وقت بمغرب مانده باشد که اگر کسی تا اینموقع نماز ظهر را نخواند نماز ظهر او وقت مخصوص نماز عصر وقت مشترک نماز ظهر و عصر است که اگر کسی اشتبهاً در این وقت تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند نمازش صحیح است و باید نماز ظهر را بعد از آن بجا آورد.

وقت مخصوص نماز مغرب^(۵۴) از اول مغرب است تا وقتیکه از مغرب باندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد وقت مخصوص نماز عشا که به اندازه خواندن نماز عشاء بنصف شب^(۵۵) مانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز مغرب را نخوانده باشد باید اول نماز عشا و بعد از آن نماز مغرب را بخواند.

بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشا وقت مشترک این دو نماز است که اگر کسی در اینوقت اشتبهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد. وقت نماز صبح از اول فجر^(۵۶) صادق است تا بیرون آمدن آفتاب.

سوم - لباس:

لباس نمازگزار چند شرط دارد:

۱ - آن که مباح باشد یعنی مال خود نمازگزار باشد اگر مال خودش نیست صاحبش بنماز خواندن در آن راضی باشد.

۲ - نجس نباشد.

۳ - پوست مردار نباشد؛ خواه از حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت.

۴ - از پشم یا مو و کرک حیوان حرام گوشت نباشد ولی با لباس خنمی شود نماز خواند.

۵ - اگر نمازگزار مرد است لباسش ابریشم و طلا باف نباشد و با طلا هم خود را زینت نکند و در غیر نماز هم پوشیدن لباس ابریشمی و زینت کردن بطلا برای مردان حرام است.

چهارم - مکان:

مکان نمازگزار یعنی جائیکه در آن نماز می خواند چند شرط دارد.

۱ - مباح باشد.

۲ - بی حرکت باشد و اگر ناچار باشد در جائیکه مانند اتومیل و کشتی حرکت دارد نماز بخواند مانعی ندارد و چنانچه آنها را از قبله بطرف دیگر حرکت کنند بطرف قبله برگردد.

۳ - اگر مکان نجس است بطوری تر نباشد که رطوبت آن بدن یا لباس او برسد ولی جائیکه پیشانی را بر آن می گذارد اگر نجس باشد در صورتیکه خشک هم باشد نماز باطل است.

۴ - جای پیشانی از جای زآنهاو سر انگشتان پای او بیش از چهار انگشت بسته پست تر یا بلندتر نباشد.

پنجم - قبله:

خانه کعبه که در مکه معظمه است قبله است و باید رو بروی آن نماز خواند ولی کسیکه دور است اگر طوری بایستد یا بنشیند بگویند رو به قبله نماز می خواند کافی است و همچنین است کارهای دیگری که مانند سر بریدن حیوانات باید رو بقبله انجام گیرد.

کسیکه نشسته هم نمی تواند نماز بخواند باید در حال نماز بپهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد و اگر ممکن نیست باید بپهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو بقبله باشد و اگر اینرا هم نمی تواند باشد به پشت بخوابد بطوریکه کف پاهای او رو به قبله باشد. اگر نمازگزار بعد از تحقیق نفهمد که قبله کدام طرف است باید بگمانی که از محراب مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می شود عمل نماید.

مقارنات نماز

مقارنات نماز یعنی کارهایی که در نماز واجب می شود یازده چیز است.

اول - نیت.

دوم - تکبیره الاحرام.

سوم - قیام.

چهارم - قرائت.

پنجم - رکوع.

ششم - سجود.

هفتم - تشهد.

هشتم - سلام.

نهم - ترتیب.

یعنی اجراء نماز را بدستوریکه معین شده بخواند و پس و پیش نیندازد.

دهم - طمأنیه، یعنی نماز را با وقار و آرامش بخواند.

یازدهم - موالات یعنی اجزاء نماز را پشت سر هم بجا آورد و بین آنها

فاصله نیندازد.

پنج چیز از این یازده چیز رکن است که اگر عملاً یا سهواً کم یا زیاد شود

نماز باطل است و بقیه رکن نیست و فقط در صورتی نماز باطل می شود که

عمداً کم یا زیاد گردد.

ارکان نماز

ارکان نماز عبارت است از:

۱ - نیت.

۲ - تکبیره الاحرام.

۳ - قیام در موقع تکبیره الاحرام و قیام متصل به رکوع.

۴ - رکوع.

۵ - دو سجده.

۱ - نیت

نیت آن است که انسان را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالن

بجا آورد و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند یا مثلاً بزبان بگوید:

چهار رکعت نماز ظهر می خوانم قربه الی الله.

تکبیره الاحرام:

پس از گفتن اذان و اقامه با داشتن نیت و گفتن الله اکبر نماز شروع می شود و چون بواسطه گفتن این تکبیر چیزهایی مانند خوردن و آشامیدن و خنده کردن و پشت بقبله نمودن حرام می شود این تکبیر را تکبیره الاحرام می گویند. و مستحب است در موقع گفتن تکبیر دستها را بالا ببریم و با این عمل بزرگی خدا را در نظر آورده و غیر او را کوچک شمرده و پشت سر بیندازیم.

۳ - قیام:

قیام در حال تکبیره الاحرام و قیام متصل به رکوع رکن است ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست؛ بنابراین اگر کسی رکوع را فراموش کند و پیش از رسیدن بسجده یادش بیاید باید باستد بعد برکوع رود و چنانچه بطور خمیده گی بحال رکوع برگردد چون قیام متصل برکوع را انجام نداده نمازش باطل است.

۴ - رکوع:

بعد از خوان قرائت باید بقدری خم شود که دستها بزانو برسد و این عمل را رکوع می گویند و رکوع یکمرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله باید گفت پس از رکوع باید کاملا بایستد بعد بسجده رود.

۵ - سجده:

سجده یعنی پیشانی و دستها را سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد و یکمرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله بگوید. بعد می نشیند و دو مرتبه بسجده رفته ذکر سابق را تکرار می نماید.

محلّی که پیشانی را بر آن می گذارد باید زمین یا چیزی باشد که از زمین می روید و بر چیزهای خوراکی و پوشاکی و معدنی سجده جایز نیست.

تشهد و سلام:

اگر نماز دو رکعتی است پس از انجام دو سجده برخاسته و حمد و سوره را می خواند و قنوت ^(۵۷) را انجام داده و پس از رکوع و دو سجده تشهد ^(۵۸) را می خواند و نماز را سلام ^(۵۹) می دهد.

اگر نماز سه رکعتی است پس از تشهد برمی خیزد و حمد تنها را خوانده یا سه مرتبه می گوید ﴿سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر﴾ و بعد رکوع و دو سجده و تشهد و سلام را انجام می دهد.

چنانچه نماز چهار رکعتی است رکعت چهارم را مثل رکعت سوم انجام داده و بعد از تشهد نماز را سلام می دهد.

نماز آیات:

نماز آیات بواسطه چهار چیز واجب می شود:

اول - گرفتن خورشید.

دوم - گرفتن ماه اگرچه کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد.

سوم - زلزله اگرچه کسی هم نترسد.

چهارم - رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها در صورتیکه بیشتر

مردم بترسند.

دستور نماز آیات:

نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن اینست که انسان بعد از نیت؛ تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و برکوع رود و سر از رکوع بردارد دوباره یک حمد و یک سوره بخواند و برکوع رود تا

پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند و برکوع رود و برخیزد و بدون اینکه حمد بخواند قسمت دوم از همان سوره را بخواند و بکوع رود و همینطور تا پیش از رکوع پنجم، سوره را تمام نماید و بعد از آن برکوع رود و دو سجده کند و رکعت دوم را بهمین دستور انجام دهد و نماز را تمام نماید.

نماز مسافر

کسیکه مسافر است با شش شرط باید نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخواند.

۱ - سفر او کمتر از هشت فرسخ نباشد یا بخواهد چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد.

۲ - از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد.

۳ - در بین راه از قصد خود برنگردد.

۴ - سفرش معصیت نباشد.

۵ - شغل او مسافرت نباشد.

پس کسیکه شغل او مسافرت است (مانند راننده) باید نمازش را تمام بخواند مگر آنکه ده روز در منزل خود بماند که در اینصورت تا سه مرتبه که مسافرت کند باید نمازش را شکسته بخواند.

۶ - بحد ترخص برسد؛ یعنی از وطنش یا جائیکه قصد کرده ده روز در آنجا بماند بقدری دور شود که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آنجا را نشنود.

نماز جماعت

مستحب است که مسلمانان نمازهای یومیه را به حالت اجتماع بخوانند و ثواب نماز جماعت چندین هزار برابر نمازی است که بتنهائی و فرادی خوانده شود.

امام جماعت باید مکلف و مؤمن و عادل و حلال زاده باشد و نماز را بطور صحیح بخواند و اگر مأ مرد است امام او هم باید مرد باشد. - باید بین امام و مأوم پرده یا چیز دیگری نباشد که مانع از دیدن امام شود ولی اگر مأوم باشد بودن پرده و مانند آن اشکال ندارد. - جای امام بلندتر از جای مأوم نباشد ولی اگر مقدار خیلی کمی (بقدر چهارت کمتر) بلندتر باشد اشکال ندار مأوم باید عقب تر از امام یا مساوی او بایستد.

احکام نماز جماعت:

۱ - مأوم باید غیر از حمد و سوره همه چیز نماز را خودش بخواند ولی اگر رکعت اول یا دوم او رکعت سوم یا چهارم امام باشد باید حمد و سوره را هم بخواند و اگر بواسطه خواندن سوره برکوع امام نمی رسد باید فقط حمد را بخواند و خود را در رکوع بامام برساند و اگر نرسید باید بقصد فرادی نماز را تمام کند.

۲ - مأوم باید رکوع و سجود و کارهای دیگر نماز را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد ولی تکبیره الاحرام و سلام نماز را حتماً باید بعد از امام بگوید.

۳ - اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و برکوع امام برسد نمازش صحیح است و یک رکعت حساب می شود.

روزه

یکی از فروع دین مقدس اسلام روزه است و بر هر مکلفی واجب است که ماه رمضان را روزه بگیرد یعنی برای اطاعت فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهاییکه روزه را باطل می کند (مفطرات روزه) خودداری نماید.

مفطرات روزه:

چند چیز روزه را باطل می کند و از آن جمله است:

- ۱ - خوردن و آشامیدن اگرچه خوردن و آشامیدن آنچه معمول نباشد مانند خاک و شیره درخت.
 - ۲ - دروغ بستن بخدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر.
 - ۳ - رسانیدن غبار غلیظ بحلق.
 - ۴ - فرو بردن تمام سر در آب.
 - ۵ - قی کردن اگر از روی عمد باشد.
- برای شرح بقیه مفطرات باید برساله های عملیه مراجعه شود.

جهاد در اسلام

مسائل کلی جهاد:

دفاع هر آفریده ای از هستی خود؛ و همچنین از مافع خود؛ یک ناموس عمومی است که در جهان آفرینش بی چون و چرا حکومت می کند.

انسان نیز به نوبه خود از هستی خود و از منافع خود دفاع می نماید و مانند دیگران با نیروی دفاع که بتواند با دشمنان خویش مبارزه کند مجهز می باشد.

آدمی با غریزه و فطرت خدادادی خود معتقد است که باید از خود دفاع نموده دشمنی را که بفکر نابود کردن او است و بهیچ وسیله ای از دشمنی خود منصرف

نمی شود نابود سازد همچنین اگر کسی روی منافع حیاتی او دست بگذارد بدفاع برخاسته از هر راهی که ممکن است دست او را کوتاه کند.

این موضوع فطری که در نهاد یکفرد انسان ثابت و پای برجاست در میان جامعه های بشری هم ثابت و استوار می باشد، یعنی دشمنی که افراد جامعه یا استقلال اجتماعی آن را تهدید می کند پیش آن جامعه؛ محکوم بمرگ است. و تا انسان و جامعه های انسانی بوده است این فکر در میان آنان ثابت و برقرار بوده است که هر فرد و جامعه در حق دشمن حیاتی خود می تواند هر گونه تصمیم بگیرد و شدت عمل بخرج دهد.

اسلام هم که دینی است اجتماعی و بر اساس توحید استوار گردیده، کسانی را که زیر بار حق و عدالت نمی روند دشمن حیاتی خود و مخل نظام بشریت دانسته هیچ گونه ارزش و احترام انسانی برای آنان قائل نخواهد بود؛ و چون خود را دین جهانی میداند و هیچ وطن و مرزی برای پیروان خود در نظر نگرفته است، با هر کس که گرفتار عقیده شرک است و با منطق روشن و پند و اندرزهای حکیمانه زیر بار حق و احکام آسمانی نمی رود می جنگد تا در مقابل حق و عدالت خاضع شود.

خلاصه مقررات اسلام در جهاد همین است و بتمام معنی مطابق روشی است که هر جامعه انسانی از روی فطرت خود با دشمنان حیاتی خود دارد.

اسلام علی رغم تبلیغات مدعیان بداندیش، دین شمشیر نیست زیرا اسلام روش امپراطورانه که دلیلش تنها شمشیر و بازیهای سیاسی است نبوده بلکه دینی است که پایه گذار آن خدا است و در کلام آسمانی خود از راه منطق و عقل با مردم سخن می گوید و آفریدگان خود را بدینیکه مطابق آفرینش آنان است دعوت می کند.

دینی که تحیت عمومی آن سلام و برنامه عمومی آن بمقتضای نص صریح قرآن^(۶۰) الملاح خیر می باشد هرگز دین شمشیر نخواهد بود.

در دوران زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که نورانیت اسلام همه عربستان را فرا گرفت و مسلمانان گرفتار جنگهای مهم و مبارزه های سخت بودند تلفات مسلمانان از دویست نفر بالا نرفت و تلفات کفار بهزار نرسید^(۶۱) و زهی بی انصافی که چنین دینی را دین شمشیر بنامند.

موارد جنگ در اسلام:

کسانیکه اسلام با آنان می جنگد چند طایفه اند:

۱ - مشرکین؛ یعنی جماعتی که به توحید و نبوت و معاد قائل نیستند که باید اول باسلام دعوت شوند و بطوری که هیچ نقطه ابهام و جای عذری باقی نماند حقایق دین را برای آنان روشن نموده توضیح دهند پس اگر پذیرفتند با دیگر مسلمانان برادر و در نفع و ضرر برابر خواهند بود؛ و اگر قبول نکردند و پس از آنکه حق و حقیقت برای آنان روشن شد سر فرود نیاوردند اسلام در مقابل آنان وظیفه دینی جهاد را انجام خواهد داد.

۲ - اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس) که اسلام آنرا صاحب دین و کتاب آسمانی می داند و بتوحید و نبوت مطلقه و معاد قائل هستند و با این طوائف نیز باید مانند مشرکین رفتار کنند ولی چون باصل توحید عقیده دارند با دادن جزیه می توانند به پناه اسلام بیایند. یعنی سرپرستی اسلام را بپذیرند و استقلال خود را حفظ کنند و بمقررات دینی خود عمل نموده مثل همه مسلمانان جان و عرض و مالشان محترم باشد، و در برابر آن مالی بجامعه مسلمین بپردازند، ولی نباید تبلیغات سوء یا کمک دشمنان دین یا کار دیگری که بضرر مسلمانان است انجام دهند.

۳ - اهل بغی و فساد، یعنی مسلمانانیکه بر ضرر اسلام و مسلمانان قیام مسلحانه کرده به کشت و کشتار بپردازند، جامعه اسلامی با اینان می جنگد تا تسلیم شوند و دست از فساد و آشوب بردارند.

۴ - دشمنان دین که بقصد ویران نمودن اساس دین یا از بین بردن حکومت اسلامی حمله کنند که در این صورت بر همه مسلمانان واجب است دفاع کنند و با آنان رفتار کافر حربی را بنمایند.

در صورتیکه مصلحت مسلمین و اسلام ایجاب نماید جامعه اسلامی می تواند بطور موقت با دشمنان اسلام پیمان عدم تعرض ببندد ولی حق ندارد طوری روابط دوستی را با آنان برقرار کند که گفتار و کردار آنان اثر سوء بخشیده افکار و اعمال مسلمانان را فاسد نماید.

روش کلی اسلام در جهاد:

جامعه اسلامی موظف است که اگر شرائط جهاد موجود باشد با کفار هم مرز خود در راه خدا بجنگد و جهاد بر هر مسلمانی که بالغ و عاقل و تندرست باشد و از دست و پا و چشم ناقص نباشد واجب کفائی است.

لشکر اسلام موظف است که وقتی با دشمن روبرو شد حقایق دینی را بطوریکه هیچ نقطه ابهامی در آن نماند برای آنان روشن نموده بسوی حق دعوتشان نماید و تنها در صورتی که پس از روشن شدن حق؛ دین را نپذیرفتند به جنگ اقدام نماید.

جنگجوی مسلمان نباید آبرو بروی دشمن ببندد و بدشمن شیخون بزند و زنان و کودکان و پیران ناتوان و کسانیرا که قوه دفاع ندارند بکشد و در صورتیکه دشمن مساوی یا دو برابر باشد حق ندارد که از میدان جنگ فرار نماید.

اگر روش جنگی اسلام را با رفتاری که ملل مترقی جهان در جنگها دارند در نظر بگیریم که هر خشک و تری را می سوزانند و بحال هیچ ضعیف و بیچاره ای رحم نمی کنند، روشن می شود که اسلام تا چه اندازه باصول انسانیت پایبند است.

چرا حکومت و قضاوت و جهاد مخصوص مرد است؟

حساسترین شئون اجتماعی که باید زمام آنها تنها بدست تعقل سپرد و عواطف و احساسات نباید بهیچ نحو در آن دخالت کند شئون حکومتی و قضائی و جنگی است، زیرا اداره امور کشوری و فصل خصومت‌هایی که در جامعه اتفاق می افتد هزارها منظره مهیج و گفت و شنودهای ناگوار و تهدیدهای مالی و جانی و آبرویی دارد که جز یک نیروی تعقل مستقل هیچ قوه ای تاب مقاومت آنها ندارد و نمی تواند از همه آنها چشم پوشی کرده با تلخی صبر بسازد و در میان قطبهای مخالف بعدالت اجتماعی پیردازد کسیکه این سمت را دارد باید دوست و دشمن و زشت و زیبا و متملق و بدگو و دانا و نادان را بیک چشم ببیند و بر خلاف تمایلات هوس آمیز خود حکومت کند و رأی دهد و معلوم است آنکس که عواطف و احساسات در وجود او غلبه دارد قدرت و توانائی اینکار را نخواهد داشت و البته وقتی عواطف و احساسات از اداره حکومت و قضاوت عاجز باشد با شئون جنگی ناسازگارتر خواهد بود زیرا بر خلاف روشهای اجتماعی دیگر که در جنگ، هر خشک و تر را می سوزاند و میان مرد جنگی خطرناک و بچه شیر خوار دشمن کمترین فرقی نمی گذارد؛ روش جنگی اسلام بتمام معنی بر اساس عدالت استوار است و البته چنین روشی با غلبه عاطفه و احساس علمی نمی شود زیرا در موقع جنگ اگر عاطفه و احساس بقطب موافق تمایل کند از اندازه ای که لازم است کوتاهتر آمده خود را خواهد

باخت و اگر بقطب مخالف تمایل نماید زیاده روی کرده بیگناه و با گناه را یکی شمرده اصول و مقررات انسانیت را پایمال خواهد نمود.

بهترین دلیل بر اصابت نظر اسلام در این مورد این است که دول غربی مدت‌ها است که زنانرا در اجتماع همدوش مردان قرار داده اند و با تعلیم و تربیت آنانرا نشو و نما می دهند، و تاکنون در فهرست رؤسای دولتها و قضاة عالیمقام و سرداران نامی جنگی عده زنان نسن قابل توجهی بمردان پیدا نکرده اند. آری در بخشهای خانه داری و پرورش کودکان و پرستاری بیماران که طبعاً از عاطفه و احساس سرچشمه می گیرد همیشه پیشقدم بوده اند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام با جمله کوتاهی مقام زن را در اجتماع معین نموده می فرماید:

﴿انما هی ریحانه و لیست بقهرمانه﴾ و این بهترین کلمه ای است که موقعیت اجتماعی زنرا در جامعه اسلامی نشان می دهد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همیشه درباره زنان سفارش می فرمود حتی آخرین کلمه ای را که در آخرین لحظات زندگی خود فرمود و صدای شریفش قطع شد این بود که فرمود ﴿الله الله فی النساء﴾

امر به معروف و نهی ازمنکر و مجازاتهای مختلف

یکی از نیازمندیهای که اسلام برای حیات و بقای خود دارد آنست که از مخالفت مقرراتش جلوگیری بعمل آید.

برای رفع این نیازمندی از دو امر استفاده شده است:

۱ - وضع مقررات برای مجازات که باید بدست حکومت اسلامی اجرا گردد

و از این راه مخالفت با احکام شرعی جلوگیری بعمل آید.

۲ - امر بمعروف و نهی از منکر، اسلام همه پیروان خود را موظف ساخته که اگر دیدند بیکی از قوانین عمل نمی شود آرام نشینند و مختلف را بفرمان برداری وادار کنند و از نافرمانی باز دارند.

عموم افراد مسلمان از شاه و رعیت، قوی و ضعیف، مرد و زن، کوچک و بزرگ مأمور اجراء این وظیفه دینی هستند و با شرایط مخصوصی باید باین عمل بپردازند و این یکی از شاهکارهای اسلام است که برای جلوگیری از تخلف قوانین بسی بهتر و نیرومندتر از سازمانهای گوناگونی پلیسی است که در روشهای اجتماعی دیگر تأسیس می شود.

قضاوت در اسلام

کلیات مسائل قضا:

صفات را که قاضی باید شرعاً دارا باشد عبارتند از:

- ۱ - بلوغ
- ۲ - کمال عقل
- ۳ - اسلام
- ۴ - عدالت؛ یعنی باید طوری باشد که گناهان بزرگ را انجام ندهد و بگناهان کوچک اصرار نداشته باشد.
- ۵ - طهارت مولد، یعنی نسبش نامشروع نباشد.
- ۶ - علم، یعنی مسائل حقوقی را از راه اجتهاد خودش بداند. و اگر بخواهد با قنوی دیگران قضاوت کند کافی نیست.
- ۷ - ضبط، بنابراین کسیکه فراموشکار است نمی تواند قضاوت کند.
- ۸ - بینائی، بنا بگفته بیشتر فقهاء نابینا از قضاوت محروم است.

اگر قاضی فاقد یکی از این صفات شود خودبخود از منصب قضاوت معزول می شود.

وظائف قاضی

در شرع مقدس اسلام کسیکه دارای منصب قضاوت است باید این وظائف را انجام دهد:

۱ - قطع و فصل دعاوی مردم ببر یکدیگر با دستورهائیکه در کتب فقه معین شده است.

۲ - سرپرستی یتیمان و دیوانگان اگر پدر یا جد پدری برای آنان سرپرستی معین نکرده باشند.

۳ - رسیدگی باوقاف عمومی و اموال بلا صاحب.

۴ - اداره کردن اموال سفیهان.

۵ - صادر نمودن حکم ورشکستگی و افلاس و رسیدگی باموال مفلس پس از صدور حکم.

۶ - تبدیل وصی در صورتی که خیانتی از او صادر شود.

۷ - ضمیمه نمودن امین به وصی اگر بتنهائی از عهده انجام وظائف وصایت برنیاید.

۸ - مهلت دادن بکسی که نمی تواند بدهی خود را بپردازد.

۹ - الزام کسانیکه با وجود تمکن از دادن نفقه واجبه خودداری می کنند.

۱۰ - حفظ اسناد و امانتهائی که باو سپرده شده است.

۱۱ - اجرای حدود شرعیه.

۱۲ - صادر کردن حکم حبس برای کسانیکه شرعاً معین شده است.

اهمیت مقام قضا:

از بررسی وظائفی که در اسلام برای قاضی معین شده می توان باهمیت کامل مقام قضاوت پی برد بهمین جهت قاضی در قضاوت خود نمی تواند عاطفه و احساس بکار برد و از گرفتن رشوه حتی از کسیکه حق بجانب او می باشد شدیداً ممنوع است.

و نیز نباید در رفتار خود بین کسانیکه باو رجوع می کنند تفاوت بگذارد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دستوری که برای مالک اشتر می نویسد راجع بقضات می فرماید:

برای داوری ما بین مردم کسیرا انتخاب کن که از مراجعه ارباب دعاوی خسته و دلتنگ نگردد و در رسیدگی بکارها شکیبائی کامل داشته باشد؛ و حل و فصل امور بر وی دشوار نیاید اصحاب دعوی او را خوار و حقیر نشمرند، در مشکلات امور بررسی و دقت نماید و هیچ کاری را سرسری نگیرد، و نسبت به موضوعات مشتبه زود حکم ندهد اگر پرونده برای وی روشن است تحت تأثیر چاپلوسی یا تهدید و تطمیع مردم واقع نشود و حکم الهی را بی تردید اظهار و اجرا نماید؛ و چشم طمع از مال و منال مردم فرو بندد.

و چون این قبیل مردم بندرت پیدا می شوند حقوق آنرا مناسب با وظیفه خطیرشان معین کن تا در زندگی آبرومندانه خود نیازمند دیگران نباشد، بهانه ای برای رشوه گیری نداشته باشند، و به آنان استقلال قضائی عطا کن تا از بدگویی و نیرنگ دیگران در امان باشند.

شهادت

شهادت مرد و زن:

بطوریکه سابقاً بیان شد چون نیروی تعقل در مرد و نیروی احساس در زن قویست؛ در اسلام شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد است. خدای متعال

در کلام خود می فرماید ﴿و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا
رجلین فرجل و امراتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احداهما فتذکر احدهما
الاخری﴾ سوره بقره آیه ۲۸۲. دو مرد را گواه بگیرید و اگر نه یک مرد و دو زن
را تا اگر یکی گمراه شد دیگری او را تذکر دهد.

کلیات مسائل شهادت

تنها راه عمومی که در همه اوضاع و شرائط بوسیله آن می توان حوادث را
ضبط کرد تحمل شهادت و اداء آن است؛ و وسائل دیگر مانند نوشتن و مانند
وسائل فنی که برای ضبط حوادث و تثبیت شکل و اعترافات تهیه شده، عمومی
نیستند و در دسترس بشر نمی باشد.

از این جهت اسلام باین وسیله بسیار ساده و طبیعی اهمیت داده و دستور
داده است که مردم از اینراه حوادث را ضبط کنند و در موقع لزوم شهادت دهند.

شروط شاهد:

۱ - بالغ باشد؛ بنابراین شهادت بچه نابالغ مسموع نیست و فقط بچه ای که
سنش بده رسیده اگر معصیت نکرده باشد می تواند در مورد زخم زدن شهادت
دهد.

۲ - دیوانه و سفیه نباشد.

۳ - مسلمان باشد ولی اگر در موقع وصیت کردن دسترسی بشاهد مسلمان
نباشد شهادت کافر ذمی (اهل کتاب که در پناه اسلام باشد) هم قبول می شود.

۴ - عدالت، پس شهادت فاسق و کسیکه شهادت دروغ بدهد پیش از توبه
و مستقر شدن آن قبول نمی شود.

۵ - طهارت مولد، بنابراین با شهادت کسیکه نسب نامشروع دارد نمی شود

حکم کرد.

۶ - آنکه متهم نباشد، بنابراین بشهادت کسیکه در موضوع دعوائی ذینفع است ترتیب اثر داده نمی شود.

۷ - آنکه یقین حتمی داشته باشد، بنابراین به حدس یقینی که از راه حس بدست نیامده نمی شود شهادت داد و اگر بوسطه شهادت دروغ حکمی بر ضرر کسی صادر شود شاهد ضامن است و باید تنبیهش کنند و درغگوئی او را هم بمردم اعلام نمایند.

اقرار

اهمیت اقرار:

اهمیت اقرار نسبت بجامعه در احیاء حقوقی که در معرض پایمال شدن و ضایع گردیدن است محتاج به بیان نیست زیرا کاری را که سازمان قضائی پس از کوشش و رنج با گرد آوردن دلائل و قرائن و استشهاد شهود با حدس و تخمین انجام می دهد اقرار باآسانترین و روشنترین وجهی با دو کلمه بجا می آورد.

اقرار از نظر فردی نیز در اسلام اهمیت فراوان دارد زیرا از غریزه ای سرچشمه می گیرد که تمام مساعی اسلام مصروف زنده کردن و بکار انداختن آنست؛ و آن غریزه حق پرستی انسانی می باشد که در نقطه مقابل هواپرستی قرار گرفته است.

خدای متعال در کلام خود خطاب به پیروان اسلام می فرماید:

تا می توانید بوظیفه عدالت قیام کنید، و آنچه را می دانید به آنچنانکه می دانید بگوئید اگرچه بضرر خودتان یا بضرر پدر و مادر و خویشان نزدیکتان باشد. سوره نساء آیه ۱۳۴.

و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

حق را بگوئید اگر چه بضرر خودتان باشد .

معنی و شرائط اقرار:

اقرار در شرع سخنی است که حق دیگری را بر خود گوینده ثابت می کند
مانند اینکه بگوید:

بفلانی هزار ریال بدهکارم.

در اقرار کننده بلوغ و عقل و اختیار شرط است و بنا بر این اقرار کودک و دیوانه و مست و بیهوش و کسی که در خواب است و شخص مجبور صحیح نیست.

شفعه

اگر دو نفر دو خانه یا ملک دیگری بطور مشاع شریک باشند و یکی از آنان سهم خود را بشخص ثالث بفروشد شریک دیگر حق دارد که با همان عقد و بهمان قیمت سهم او را بردارد و این حق را شفعه می گویند.

و پر واضح است که این حق در اسلام بمنظور تعدیل شرکتهای و دفع ضررها و مفسد دیگری که از تصرفات شرکاء پیش می آید جعل شده است زیرا بسیار اتفاق می افتد که تسلط شریک تازه بر ملک بضرر شریک صاحب شفعه تمام می شود یا بواسطه اختلاف سلیقه ها منشأ یک سلسله اختلافات و کشمکشها می گردد؛ یا خود استقلال در مالکیت برای شریک صاحب شفعه فوایدی داشته باشد بی آنکه نسبت بشریک فروشنده ضرری جلب نماید.

شفعه در زمین و خانه و بستان و سایر اموال غیر منقوله ثابت است و در مال منقول شفعه نیست.

طبقه مرد و زن

دستگاه آفرینش نوع بشر را مانند موجودات جاندار به نر و ماده تقسیم کرده و بدین وسیله بتوالد و تناسل که تنها ضامن بقاء این نوع است متوسل شده است.

مرد و زن در عین حال که برای ایجاد نسل با دو دستگاه مختلف مجهز می باشند هر یک از آنان غرائز و نیروهای کامل یکفرد انسانی را دارا هستند؛ و در خصائص ذاتی انسان نیز با هم برابرند.

تنها خصوصیت این دو صنف که در اجتماع می توانند منشأ امتیازهای جداگانه شوند اینست که:

در صنف مرد خاصیت تعقل قویتر و در صنف زن عاطفه و احساسات بیشتر است و بواسطه همین خصوصیات است که در اجتماع؛ هر کدام وظیفه مخصوصی را بعهدہ گرفته و چرخ اجتماع را می گردانند و اگر پا از دایره طبیعی خود بیرون نهند چرخ اجتماع از کار می افتد.

اسلام در احکامی که راجع باین دو صنف وضع فرموده بطور کلی صفات و اختصاصات هر یک را در نظر گرفته و در مقررات مشترک همان اشتراک نوعی را مورد نظر قرار داده این دو صنف را تا حد امکان بهم نزدیک ساخته است.

برای آنکه دانسته شود که اسلام در پرتو واقع بینی خود؛ چه قدمهای برجسته ای در رفع اختلافات این دو صنف برداشته و مخصوصاً برای بهبودی حال زنان و آسودگی ایشان چه قوانینی برقرار ساخته است باید از حال عموم زنان پیش از اسلام مطلع شویم و در این باره تحقیقی بنمائیم و رفتاری را که در جامعه های متمدنی و غیر متمدنی و دینی پیشین با زنان می شده در نظر بگیریم آنگاه مقررات اسلامی را که درباره زنان وضع شده مورد بررسی قرار دهیم.

زن در جامعه های پیش از اسلام

الف - در جامعه های قبائلی:

در ملت‌های باستانی که روش اجتماعی آنها قانونی یا دینی نبوده و تنها به آداب و رسوم قومی زندگی می کردند زن انسان حساب نمی شد بلکه با وی رفتار یک حیوان اهلی را می نمودند.

انسان از نخستین روزی که حیوانات اهلی را یکی پس از دیگری اسیر خود می ساخت و بتعلیم و تربیتش می پرداخت و برای نگهداری و اداره زندگی آنها رنج فراوان می کشید نه برای این بود که آنها را بانسانیت بشناسد یا عضوی از جامعه خود قرار دهد و حقوقی برایش قائل شود.

بلکه می خواست که از گشوت و پوست و پشم و شیر و از سواری و بارکشی و دیگر فوائد آنها بهره برداری کند.

از اینرو برای بقاء و ادامه حیات این حیوانات وسائلی از قبیل خوراک و مسکن فراهم می کرد ولی تحمل این زحمات از راه دلسوزی به آنها نبوده بلکه برای تأمین منافع خویش باین کار تن در می داد.

انسان از این جانوران دفاع می کرد؛ نمی گذاشت کسی آنها را بکشد یا به آنها آزار برساند و اگر کسی نسبت به آنها تعدی می نمود انتقام می کشید، ولی همه برای این بود که خود را مالک می دانست و می خواست حقوق خود را حفظ کند نه آنکه برای آن حیوانات حقوق قائل باشد زیرا نیز بهمین ترتیب برای استفاده خود می خواست.

زن را در جامعه نگاه می داشت و از وی دفاع می نمود و کسیکه باو تجاوز می کرد مجازات می شد ولی نه برای اینکه انسان است یا عضوی از جامعه محسوب می شود و حقوق و احترامی دارد.

بلکه برای آن زنده بماند تا بازیچه شهودت مردان شود و برای اهل خانه یعنی مردان غذا تهیه و آماده کند و در اقوام ساحل نشین ماهی شکار کند، بارکشی نماید، در خانه خدمت کند، و در مواقع لزوم مخصوصاً در قحطی و میهمانی از گوشت وی تغذیه شود.

زن در خانه پدر همین حال را داشت تا تحویل شوهر داده می شد ولی نه باختیار و انتخاب خودش بلکه مطابق دستور پدر؛ و آن نیز در حقیقت یکنوع فروش بود نه پیمان ازدواج.

زن در خانه پدر تابع پدر و در خانه شوهر تابع شوهر بود و در هر حال تحت نظر صاحب خانه و بدخواه وی زندگی می کرد.

خداوند خانه می توانست او را بفروشد یا ببخشد یا برای منظورهائی از قبیل خوشگذرانی، و زادن بچه و یا خدمت بکس دیگر عاریه یا قرض یا اجاره دهد؛ و اگر از وی گناهی سر می زد حق داشت هر گونه مجازاتی که صلاح داند حتی کشتن را درباره وی اجراء کند بی آنکه کوچکترین مسئولیتی متوجه او باشد.

ب - زن در جامعه های مترقی سلطنتی:

در جامعه های متمدن سلطنتی مانند ایران و مصر و هند و چین که بدخواه شاهان وقت اداره می شد.

همچنین در جامعه های متمدنی مانند کلد و روم و یونان که با حکومت قانون زندگی می کردند.

گرچه حال زن بهتر از جامعه های دیگر بود و بکلی از مالکیت محروم نمی شد اما باز آزادی کامل نداشت و سرپرست خانه ای که زن در آن زندگی می کرد مانند پدر یا برادر بزرگتر یا شوهر بر وی حکومت مطلق داشت، یعنی حق

داشت وی را بهر که می خواهد عقد کند و یا عاریه و اجاره دهد یا ببخشد؛ و می توانست (مخصوصاً در صورت جرم) او را بکشد یا از خانه بیرون کند. در بعضی از کشورها زن خویشاوندی طبیعی نداشت و مردها با زنهای محرم خودشان ازدواج می کردند.

و در بعضی دیگر، خویش رسمی و قانونی شمرده نمی شد و ارث نمی برد. و در بعضی جاها چند مرد یک زن می گرفت و بعضی اقوام اعراب جاهلیت دختران خود را زنده به گور می کردند.

زن را شوم می دانستند و اگر مورد تجاوز و ظلم قرار می گرفت حق مراجعه به محکمه و شکایت یا دفاع از خود را نداشت، و حق نداشت شهادت دهد. رویهم رفته در این جامعه زن عضوی ضعیف و ناقص شمرده میشد که باید تحت سرپرستی مرد اداره شود و هرگز استقلال در اداره و تصمیم و آزادی در کار و انتخاب شغل نداشت و مانند بچه خردسالی بود که تا بحد بلوغ و رشد نرسیده باید زیر نظر سرپرستی زندگی کند جز اینکه زن هرگز بحد بلوغ و رشد نمی رسید!

زن مانند اسیر جنگی بود که تا آزاد نشده باید در بردگی دشمن بماند و از کار و کوشش وی استفاده شود و از مکر و شیطنت وی در حذر باشند، جز اینکه زن هرگز امید آزادی نداشت.

چ - زن در جامعه های دینی:

در جامعه های دینی نیز بیشتر از آنچه در جامعه های دیگر بود روی خوش به زنان نشان نمی دادند و حقوقی برای آنان قائل نبودند.

تورات فعلی یهود؛ زن را تلختر از مرگ معرفی نموده و از کمال، ناامید می

شمارد.

در مجمع روحانی فرانسه که چند سال پیش از بعثت رسول گرامی اسلام ﷺ منعقد شد روحانیان مسیحی پس از بررسی کامل حال زنان؛ حکم صادر نمودند که زن انسان است ولی برای خدمت مرد آفریده شده است .
و در همه این جامعه ها فرزندان تابع پدر بود نه مادر و پایه نسب از پدران درست می شد نه از مادران جز اینکه در بعضی از نقاط چین و هند که تعدد شوهر مرسوم بود فرزندان تابع مادر بود و پایه نسب را مادران تشکیل می دادند.
خلاصه:

پیش از اسلام در سراسر جهان و در همه ادوار تاریخ در جامعه بشری زن عضو مؤثری بشمار نمی رفت و واجد استقلال و آزادی نبود و همیشه یک موجود ضعیف و محکوم شمرده میشد و خود نیز بمرور زمان خصائص انسانی خود را گم کرده نمی توانست هیچ گونه شخصیت اجتماعی برای خود تصور نماید.

کلمه زن معنی زبونی و خواری و پستی و بیخردی را می داد؛ در ادبیات هر زبانی نظم و نثر بسیار در ناشایستگی و فساد زن یافت می شود که کاشف از طرز تفکری است که پیشینیان در خصوص وی داشته اند.

نظر اسلام در خصوص زن

روزیکه خورشید اسلام در افق بشریت سر زد؛ زن همان موقعیت اجتماعی را داشت که اجمالا گفته شد.

جهان آنروز در خصوص زن جز یک مشت افکار خرافی و نادرست و رفتار ظالمانه چیزی دیگر نداشت و مردم (حتی خود طبقه زن) برای این طبقه مرتبه و حقی قائل نبودند و او را موجودی پست که برای خدمتگزاری انسان شریف (یعنی مرد) آفریده شده است می دانستند.

اسلام با تمام قوا با این افکار مخالفت کرده برای زن حقوقی که را بیان می شود مقرر فرمود:

۱ - زن یک انسان واقعی است و از یک جفت انسان نر و ماده آفریده شده و خصائص ذاتی انسان را دارد و در مفهوم انسانیت مرد را بر او امتیازی نیست. خدای متعال در کلام خود می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى﴾ :

ای مردم ما شما را از نر و ماده ای آفریدیم. (سوره حجرات آیه ۱۳).
و در چندین آیه دیگر می فرماید:

﴿بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾ :

همه از جنس هم هستید.

۲ - زن مانند مرد عضو کامل جامعه است و شخصیت حقوقی دارد.

۳ - زن چنانکه خویشاوندی طبیعی دارد خویشاوندی رسمی قانونی نیز دارد.

۴ - دختر؛ فرزند است چنانکه پسر فرزند است، فرزندان دختر مانند بچه های پسر فرزندان و از اینرو نیز چون مرد از خویشان سببی و نسبی مانند پدر و مادر ارث می برد.

۵ - زن استقلال فکری دارد و می تواند در زندگی خود هر گونه تصمیمی بگیرد و در حدود شرعی بمیل و انتخاب خود شوهر کند و آزادانه بی آنکه تحت ولایت و سرپرستی پدر یا شوهر باشد زندگی نماید؛ و هر شغل مشروعی را که بخواهد انتخاب کند.

زن استقلال عملی دارد و کار و کوشش او محترم است می تواند مالک شود و ثروت خویشرا خود بدون سرپرستی و دخالت مرد اداره نماید، و از مال و حقوق فردی و اجتماعی خویش دفاع نماید و می تواند بر نفع یا ضرر دیگران

شهادت دهد، و جز در مسئله آمیزش جنسی (که در آن بر طبق پیمان زناشوئی باید شوهر خود را اطاعت کند) هر کار دیگری که برای شوهر انجام دهد ارزش است.

۶ - مرد نسبت بزن حق هیچگونه تحکم و تعدی ندارد و هر تعدی که در مورد مردان قابل تعقیب است درباره زن نیز قابل مجازات و تعقیب می باشد.

۷ - زن شخصیت معنوی دینی دارد و از سعادت اخروی محروم نیست نه آنچنان که غالب ادیان و مذاهب؛ زن را مانند یک شیطان؛ نومید از رحمت خداوندی می پندارند.

خداوند متعال در کلام خود می فرماید:

﴿من عمل صالحاً من ذكرا و انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما كانوا یعملون﴾ سوره نحل آیه ۹۷.

هر زن و مرد با ایمان که عمل نیکوئی انجام دهد زندگی پاکیزه و مزد کارهای نیکویشان را بهترین وجهی می دهیم.

و نیز می فرماید:

﴿انی لا اذیع عمل عامل منكم من ذكرا و انثی﴾ سوره آل عمران آیه ۱۹۵.

عمل نیک هیچ مرد و زنی بدون پاداش نمی ماند.

ممکنست بموجب آیه شریفه ﴿یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرو انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتفیکم﴾ یک زن در سایه تقوی و دین به هزاران مرد امتیاز و تقدم جوید.

نکاح (ازدواج)

مسائل و احکام کلی ازدواج:

در تعلیمات اسلام بموضوع نکاح و زناشویی بسیار اهمیت داده شده و بحدی رسیده است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

نکاح روش من است و هر که بروش من عمل نکند باید خود را بمن نسبت ندهد و مسلمان نشمارد.

احکام ازدواج:

ازدواج در شرع اسلام بر دو قسم است:

۱ - ازدواج دائم و آن ازدواجی است که بمحض اجرای عقد رشته همسری برای همیشه برقرار گردیده فقط بوسیله طلاق گسیخته می شود و در این ازدواج علاوه بر مهر؛ مرد باید مخارج زندگی زن را مناسب حال و شخصیت او بدهد و لاقلاً هر چهار شب یک شب با او هم بستر شود، زن نمی تواند تقاضای شوهرش را در این باره رد نماید.

۲ - ازدواج موقت که متعه نیز نامیده می شود.

این ازدواج رابطه همسری را برای مدتی محدود و معین بوجود می آورد و همینکه مدت سپری شد یا مرد مدت را بخشید؛ بدون طلاق رشته همسری گسیخته می گردد.

این ازدواج هیچ یک از احکام نکاح دائم را ندارد مگر آنچه هنگام عقد شرط کرده باشند؟

تبصره

نکاح موقت در اسلام تشریح شده و در زمان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معمول بود تا اینکه خلیفه دوم بعللی آن را قدغن کرد و این رو اهل سنت آنرا جائز نمی دانند ولی شیعه معتقد است که جائز است و آنرا یکی از شاهکارهای اسلام می داند

زیرا بخش مهمی از نیازمندی های جامعه را که از راه دیگری منع آن ممکن نیست رفع می کند و بهترین پشتیبان عفت عمومی است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

اگر نکاح موقت منع نمی شد غیر از مردمان شقی و بدبخت کسی زنا نمی کرد.

کسانیکه ازدواج با آنان حرام است:

در اسلام ازدواج با عده ای از زنان بواسطه خویشاوندی نسبی حرام و ممنوع می باشد و آنان عبارتند از:

۱ - مادر و مادر بزرگ پدری و مادری هر چه بالا رود.

۲ - دختر و دختر دختر هر چه پائین رود.

۳ - دختر پسر هر چه پائین رود.

۴ - خواهر و دختر خواهر هر چه پائین رود.

۵ - دختر برادر و دختر دختر برادر هر چه پائین رود.

۶ و ۷ - عمه و خاله.

تبصره:

زنانیکه بواسطه شیر خویشاوندی نسبی بمرد حرام می شوند همان زنها بواسطه شیرخوارگی به بچه شیرخوار حرام می شوند.

عده ای از زنان بخویشاوندی سببی (دامادی) بر مرد حرام می شوند و آنان عبارتند از:

۱ - مادر زن و جده های او.

۲ - دختر زن، اگر مرد با آن زن نزدیکی کرده باشد.

۳ - زن پدر اگرچه پدر با او نزدیکی نکرده باشد.

- ۴ - زن پسر اگرچه پسر با او نزدیکی نکرده باشد.
- ۵ - خواهرزن تا هنگامیکه زن زنده و در عقد مرد است.
- ۶ - خواهرزاده و برادرزاده زن بدون اجازه زن ولی با اجازه او حرام نیستند. عده ای از زنان بواسطه علت‌های دیگر حرام می شوند:
- ۱ - زن شوهردار.
- ۲ - زن پنجم برای مردی که چهار زن دائمی دارد.
- ۳ - زن کافر، ولی اگر مانند یهودی و مسیحی اخل کتاب باشد بطور موقت می شود با او ازدواج کرد.

ولایت عقد:

در شرع اسلام مرد و زن اگر ببلوغ رسیده باشند در اختیار همسر آزاد و مستقل می باشند لکن ولایت دختر و پسر نابالغ و غیر رشید بدست پدر است باین معنی که پدر می تواند دختر صغیر خود را بعقد کسی درآورد و برای پسر نابالغ و غیر رشید خود زن بگیرد.

حقوق و تبعیت اولاد:

- ۱ - اگر زن شوهر دار فرزندی بیاورد مال شوهر او است و چنانچه آن فرزند از زن دائمی باشد شوهر نمی تواند او را از خود نفی کند.
- ۲ - اگر فرزند نتواند معاش خود را تأمین کند پدر و مادر باید مخارج او را بدهند، و چنانچه پدر و مادر نتوانند مخارج خودشان را تهیه کنند مخارج آنان بعهدہ فرزند می باشد.

تعدد زوجات در اسلام:

از مسلمات شریعت اسلام این است که مرد می تواند چهار زن اختیار کند برای پی بردن بحکمت این حکم باید بنکات زیر توجه نمود:

۱ - این حکم از احکام اختیاری است نه از احکام واجب و حتمی یعنی بر مرد مسلمان واجب نیست که چهار زن بگیرد بلکه می تواند در یکزمان دو یا سه یا چهار زن داشته باشد.

بعلاوه چون بیشتر از یک زن گرفتن شرطش این است که میان آنان بعدالت رفتار کند و این کار بسیار مشکلی است که از عهده هر کس بر نمی آید، اقدام باین کار حالت استثنائی بخود می گیرد.

۲ - یکی از نیازمندیهای بشر توالد و تناسل و تکثیر افراد است که آفرینش برای این منظور بشر را به مرد و زن تقسیم نموده اسلام هم که دین فطرت است نیازمندی های واقعی بشر را در نظر گرفته بهمین جهت دستور ازدواج داده است و چون مرد و زن برای توالد و تناسل از لحاظ صلاحیت اختلاف دارند تعدد زوجات را تشریح فرموده است.

اینک علل اختلاف ذکر می شود:

الف - زن نوعاً از نه سالگی صلاحیت ازدواج را دارد در صورتیکه برای مرد این استعداد نوعاً از پانزده سالگی است.

در نتیجه هرگاه سال معینی در نظر گرفته موالید آنرا از پسر و دختر (که غالباً دختر از پسر بیشتر است) ضبط کنیم و موالید سالهای بعد را بر آن بیفزائیم در سال شانزدهم در مقابل هر یک پسری که شرعاً صلاحیت ازدواج دارد هفت دختر جهت ازدواج صلاحیت پیدا خواهند کرد و اگر سن متعارف ازدواج پسران را که معمولاً از بیست سال بیالا است در نظر بگیریم در سال بیست و یکم در مقابل هر یک پسر دو دختر خواهد بود و در سال بیست و پنجم که نوعاً ازدواجها از آن سال رد نمی شود در مقابل هر ده پسر شانزده دختر مهیا خواهد بود.

ب - زن غالباً پس از پنجاه سالگی استعداد تولید را از دست می دهد در صورتیکه مرد تا اواخر عمر طبیعی این استعداد را دارد.

ج - تلفات نوزادان پسر بموجب آمار از نوزادان دختر بیشتر است و نیز در اواسط عمر که سن کار و کوشش است در اثر عوامل گوناگون مرگ در میان مردان بیش از زنان اتفاق می افتد، و همچنین (بر حسب آمار) عمر مرد غالباً کوتاهتر از عمر زن است و بهمین جهت است که همیشه زن بیوه در جامعه بیشتر از مرد بیزن است.

بهترین گواه این سخن آنست که حکم تعدد زوجات قرنهای در جامعه های اسلام عملی بوده و با اینکه مردان بی مبالاتی که فاقد عدالت بودند باینکار دست زده اند هرگز مشکل و قحطی زن بوجود نیامده است.

می گویند چون قانون تعدد زوجات خلاف طبیعت زن است؛ احساسات وی را جریحه دار می کند و چه بسا او را وادار بانتقام کرده حیات مرد را بخطر می اندازد.

اینان از این حقیقت غفلت کرده اند که مخالفت نامبرده مربوط بعبادت است نه غریزه و طبیعت، زیرا اگر ریشه طبیعی داشت عملاً بوقوع نمی پیوست زیرا آنانکه زن دوم و سوم و چهارم می شوند از همین طبقه زنند که با میل و رغبت خود تن به ازدواج مرد زنده می دهند، و اگر اینکار مخالف احساسات طبیعی و آفرینش ایشان بود، هرگز چنین چیزی را نمی پذیرفتند چنانکه اگر در ازدواج با زن شرط کنند که تنها زیسته و با کسی سخن نگوید چون خلاف طبیعت او است هرگز قبول نخواهد کرد.

علاوه بر این در شرع اسلام برای رفع این مشکل راهی وجود دارد و زن می تواند هنگام ازدواج در ضمن عقد لازم شرط کند که شوهرش زن دیگری نگیرد و از این محظور جلوگیری نماید.

ارث بردن اولاد را نیز بنحو دیگر تنظیم کند مثلاً دولت را وارث مردم بشناسد و تربیت فرزندان و نوزادان اجتماع را بعهده او گذارد و کودکان را در پرورشگاه ها و کودکانستان ها پرورش دهد.

این روش اگرچه در جامعه های انسانی بطور استثنائی عملی است ولی بصورت قانونی تخلف ناپذیر هرگز صلاحیت دوام ندارد. زیرا در اندک زمانی عواطف و احساسات بشری و مهر و دلسوزی نژادی و خانوادگی را که محرک اصلی بشر بر ایجاد نسل است نابود می سازد.

و در نتیجه موضوع نسل گذاری را برای مردم مخصوصاً زنان که براستی در ایام حمل رنجهای طاقت فرسائی را تحمل می نمایند زحمت بیهوده ای جلوه می دهد و خانواده پر انس و محبت را بزندانی تاریک تبدیل می سازد.

با ایجاد چنین وضع، راه توالد و تناسل یکسره بسته می شود و خانواده که در واقع تشکیل دهنده اجتماع مدنی است رخت بر می بندد؛ و تشکیل خانواده و توالد و تناسل باید با وسائل فنی و فریبهای سیاسی مانند وضع جائزه های سنگین برای کسانی که بچه دار می شوند و یا مقررات سخت تأمین شود؛ بدیهی است چنین وضع که با فطرت و طبیعت سازش ندارد قابل دوام نیست.

گذشته از این پیدا است که در این صورت زندگی بشر چه قیافه وحشت ناک به خود گرفته خشک و بی لذت خواهد شد و در حقیقت محیط زندگی بشری پست تر از محیط چهارپایان و وحشت ناک تر از جهان درندگان خواهد بود.

طلاق (جدائی زن و شوهر)

انحلال رسمی رابطه زناشویی که بعد از انجام آن زن و شوهر از هم جدا شده و دیگر موظف به رعایت مقررات حقوق زناشویی نیستند طلاق نامیده می شود. قانون طلاق امتیاز غیر قابل انکاری است که اسلام به مسیحیت و پاره ای از مذاهب دیگر دارد و به یک ضرورت عمومی جامعه بشری پاسخ می دهد. زیرا بسیار اتفاق می افتد که اخلاق زن و شوهر با هم سازگار نیست و محیط صفا و محبت بیک صحنه جنگ و جدال مبدل می گردد و آشتی و التیام هم بین آنان امکان نمی پذیرد در این صورت اگر رابطه زناشویی قابل گسیختن نباشد زن و شوهر باید تا پایان عمر در یک زندگی نکبت بار که در واقع دوزخی پر شرار است بسر برند و زیر شکنجه ناسازگاری با تلخی و محرومیت عمر را بگذرانند.

بهترین گواه مطلب اینست که دولتهای مسیحی بر اثر نیازمندی عمومی بالاخره ناگزیر شده اند طلاق را قانونی اعلام کنند.

طلاق در اسلام بدست مرد سپرده شده و البته در این حکم حالت غریزی مرد و زن در نظر گرفته شده است؛ زیرا اگر طلاق بدست زن بود چون زن بیش از مرد مغلوب و اسیر احساسات و عواطف است رابطه ازدواج پیوسته در حال سستی بود و ازکان خانواده تشکیل یافته متزلزل و به آسانی از هم گسیخته می شد، با وجود این در شرع اسلام راههایی وجود دارد که زن در گرفتن طلاق می تواند از آنها استفاده کند.

مانند آنکه مشکلات احتمالی را در ضمن معاشرت با همسر خویش پیش بینی کرده هنگام عقد زناشویی در ضمن عقد شرط کند که اگر یکی از آن

مشکلات پیش آمد کند وکالت در طلاق داشته باشد و یا اگر شوهر بدون جهت او را طلاق دهد ملزم باشد که مشکلات وی را حل کند.

شارع اسلام با اینکه طلاق را قانونی شمرده فوق العاده آن را مذمت کرده و سفارش بسیار نموده که تا بحد اضطرار نرسد مرد بطلاق زن خود اقدام نکند و پیوند خانوادگی را نگسلد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود مبعوض ترین چیزها در نزد پروردگار طلاق است و بهمین جهت در اسلام مقررات مشکلی برای طلاق وضع شده است؛ مانند اینکه باید در حضور دو نفر عادل انجام شود و در ایامی باشد که زن در عادت زنانه نبوده مرد نیز در این ایام با وی هم بستر نشده باشد. همچنین مقرر شده که اگر نزاع و ناسازگاری از هر دو طرف باشد دو نفر حکم معین کنند تا آنان را با یکدیگر سازش دهند و تنها وقتیکه بهیچ وجه سازش ممکن نباشد طلاق واقع شود.

شرائط صحت طلاق:

مردیکه زن خود را طلاق می دهد باید:

۱ - بالغ باشد.

۲ - عاقل باشد.

۳ - باختیار خودش طلاق دهد.

۴ - قصد طلاق داشته باشد.

بنابراین طلاق نابالغ، دیوانه، یا کسیکه بطلاق مجبور شود یا مثلاً بشوخی صیغه طلاق را بگوید، صحیح نیست.

۵ - زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش بعد از پاک شدن با او نزدیکی نکرده باشد.

۶ - طلاق با صیغه مخصوص انجام گیرد و در حضور دو عادل باشد.

اقسام طلاق:

طلاق بر دو قسم است:

۱ - طلاق رجعی؛ و آن اینست که مرد؛ زن خود را که با او همبستر شده طلاق دهد، در اینصورت پیش از آنکه عده طلاق تمام شود می تواند باو رجوع کرده بدون عقد جدید رابطه ازدواج را مجدداً برقرار سازد.

۲ - طلاق بائن و آن طلاقی است که پس از آن مرد، حق رجوع ندارد و آن بر چند قسم است:

الف - طلاق زن پیش از آنکه مرد با او نزدیکی کند.

ب - طلاق زن یائسه؛ یعنی زنیکه استعداد تولید بچه را از دست داده.

ج - طلاق زنیکه نه سالش تمام نشده. و این سه نوع طلاق عده ندارد.

د - طلاق زنیکه او را سه دفعه طلاق داده اند. و در این طلاق علاوه بر اینکه مرد نمی تواند رجوع کند نمی تواند دو مرتبه او را برای خود عقد نماید مگر آنکه زن بعقد دائم شوهر دیگری درآید و با او هم بستر شود و آن مرد طلاقش دهد یا بمیرد که در این صورت بعد از تمام شدن عده، شوهر اول می تواند او را برای خود عقد نماید.

ه - طلاق خلع: طلاق زنی را که بشوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به او می بخشد که طلاقش دهد خلع گویند و در این طلاق تا زن مالی را که به شوهر خود بخشیده مطالبه نکند شوهر نمی تواند باو رجوع نماید.

و - طلاق مبارات و آن در صورتی است که زن و شوهر یکدیگر را نخواهند، و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد و در این طلاق نیز تا وقتی که زن مال خود را مطالبه نکند مرد حق رجوع ندارد.

ز - طلاق نهم با شرائطی که در کتابهای مفصل برای آن گفته شده است که پس از آن زن برای همیشه بر شوهر حرام می شود بهیچوجه دیگر ایجاد رابطه زناشوئی ممکن نیست.

احکام و اقسام عده

زنیکه با شوهر خود همبستر شده و رابطه ازدواج را محکم نموده است اگر شوهر طلاقش بدهد باید مدتی که معین شده عده نگهدارد یعنی از ازدواج خودداری نماید و این کار دو نتیجه مهم در بر دارد:

اول آنکه از اختلاط و آمیخته شدن نطفه ها جلوگیری می شود.

دوم آنکه ممکن است زن و شوهر از مفارقت همدیگر پشیمان شده رجوع نمایند.

در مدت عده؛ مرد باید مخارج زن را بدهد و او را از خانه بیرون نکند و از زن چهارمیش بود تا عده او تمام نشده زن دیگر نگیرد و چنانچه طلاق در مرض موت بوده تا یکسال اگر مرد بمیرد زن از ترکه او ارث می برد.

اقسام عده:

عده بر سه قسم است:

۱ - عده زن آبستن.

۲ - عده زنیکه آبستن نیست.

۳ - عده وفات، و شرح اینها از این قرار است.

- ۱ - اگر زن آبستن را طلاق دهند عده اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه او است، بنابراین اگر یکساعت بعد از طلاق بچه او دنیا بیاید می تواند شوهر کند.
- ۲ - زنی که آبستن نیست اگر نه سالش تمام شده و یائسه نباشد در صورتیکه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد و در پاکی طلاقش دهد باید بقدری

صبر کند که دو بار حیض ببیند و پاک شود و همینکه حیض سوم را دید عده او تمام می شود.

۳ - زنیکه شوهرش مرده اگر آبستن نباشد باید تا چهار ماه و ده روز عده نگهدارد و اگر آبستن باشد باید تا موقع زائیدن عده نگهدارد اما اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز بچه اش بدنیا آمد باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند و این را عده وفات می گویند.

بردگی در اسلام

طبق شواهدی که در دست است تا انسان بوده اینفکر نیز با وی بوده است که انسان را نیز مانند کالاهای دیگر می توان تملک نمود.

در مصر قدیم و هند و ایران و عربستان و روم و یونان و سایر ممالک اروپا و آمریکا برده گیری رواج داشت و میان یهود و نصاری نیز معمول بود اسلام هم با تعدیلاتی که در این موضوع بعمل آورد آنرا مجاز دانست.

دولت انگلستان اولین دولتی بود که با روش برده گیری مخالفت کرده و در سال ۱۸۳۳ رسماً برده گیری را لغو نمود، و پس از آن دول دیگر یکی پس از دیگری از این روش پیروی کردند تا سال ۱۸۹۰ در مجلسی که در بروکسل منعقد شد بعنوان یک قانون عمومی بردگی را منع کردند و بدین ترتیب برده فروشی از جهان رخت بر بست.

راههای برده گیری:

چنین تصور می شود که این رسم کهن در میان بشر بطور خود سرانه و گزاف جاری نبوده که هر کی بهر جور که بخواهد می تواند دیگری را بملک خود درآورد؛ بلکه بردگی با یکی از این راهها انجام میشده:

۱ - جنگ و پیروزی؛ از روزگار پیشین اگر یکی از دو دشمن حیاتی بر دیگری چیره می‌گشت و افرادی را به اسارت می‌برد؛ برای این اسیران جنگی ارزش و احترام انسانی قائل نبود بلکه بخود حق می‌داد که هر طور که بخواهد با آنان رفتار نماید. بشکد یا بیخشد و آزاد نماید یا بعنوان بردگی نزد خود نگهدارد و از او بهره برداری نماید.

۲ - تولید و تربیت؛ پدران خانواده چون سرپرست خانواده بودند و فرزندان خود را دارای شخصیت اجتماعی ندانسته بلکه تابع خانواده و مملوک محض خود می‌شمردند؛ و هر تصمیمی که درباره آنان می‌گرفتند خود را ذی‌حق می‌دانستند از این رو در هنگام احتیاج فرزندان خود را می‌فروختند و باستاند همین اصل گاهی زنان را نیز بفروش می‌رساندند.

۳ - مردمان نیرومند که خود را فوق دیگران می‌پنداشتند فرمان خود را در اداره و عمل مردم نافذ دیده ایشان را بنده و برده می‌آوردند؛ حتی بسیاری از شاهان نیرومند، خود را شایسته خدائی دیده مردم را به پرستش خویش و می‌داشتند اینان در برده گرفتن مطلق العنان بوده هر کس از زیردستان را که می‌خواستند به بردگی خود اختصاص می‌دادند.

نظر اسلام در موضوع برده:

اسلام بردگی را از راه فروش فرزند و زن و نیز از راه زورگوئی و قلدری منع نموده است.

بنظر اسلام هر انسانی که در راه انسانیت قدم می‌گذارد و لااقل دشمن اصول انسانیت نیست آزاد می‌باشد و هیچکس نمی‌تواند او را به بردگی بگیرد.

ولی آنکس که دشمن جان انسانیت است و دانسته و فهمیده زیر بار اصول آدمیت نمی‌رود و با هستی خود آن را بنابودی تهدید می‌کند هرگز دارای

ارزش و احترام انسانی نیست و نباید در اراده و عمل خود آزاد باشد. و بردگی جز این نیست که آزادی عمل و اراده از انسان سلب شود و اراده دیگری بر وی حکومت نماید.

و به سبب همین اصل جهانی که همواره مورد تصدیق جهانیان بوده و هست؛ اسلام اسیران جنگی را که از کافران حربی گرفته می شوند چون دشمن حقیقی انسانیت هستند بردگی یعنی سلب آزادی اراده و عمل محکوم می کند. و این روش که اسلام با اسیران جنگی معمول دانسته همان است که دیگران معمول می دارند، ملتی که پس از جنگ تسلیم بی قید و شرط ملت فاتح می شود تا وقتی که صلح رسمی میانشان برقرار نشده به سلب آزادی اراده و عمل محکوم می نمایند.

تنها اختلافاتی که این ملل با اسلام دارند اینست که اسلام آنان را بنام برده می خواند و این ملتها از بکار بردن این لفظ سر باز می زنند و البته روشی که خود را زنده و راهنمای جامعه بشر می داند نباید اساس تعلیمات خود را بر اساس نامگذاری استوار نماید.

بررسی نظر اسلام و دیگران:

از بحث گذشته معلوم شد که قرارداد همگانی الغاء بردگی بجای اینکه گرهی تازه در کار اسلام بزند گرهی را گشوده است، زیرا در حقیقت اجراء یکی از مواد دینی اسلام است، زیرا موضوع فروش زن و فرزند که به این وسیله از بین رفته همانست که اسلام در سیزده قرن پیش آنرا لغو نموده است و راه بردگی اسرای جنگی را که اسلام باز گذاشته از آنجا که بشر همیشه بچنین حکمی نیاز دارد هرگز بسته نخواهد شد؛ تنها چیزیکه هست اسلام آنرا برده نامیده ولی دیگران اسم برده را بزبان نیاورده رسم بندگی را تثبیت می نمایند و استفاده ای

را که مسلمانان صدر اسلام از بردگان می نمودند دولتهای امروز از اسیران جنگی و ملت های شکست خورده می کنند.

رفتار اسلام با برده:

طبق مقررات اسلام کفار حربی که اسیر شده اند ممکن است بدستور سرپرست مسلمانان آزاد یا به بردگی گرفته شوند.

در جنگ هوازن پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چندین هزار زن و بچه را یک جا آزاد فرمود؛ در جنگ بنی المطلق مسلمانان چندین هزار اسیر را آزاد نمودند.

در اسلام بردگان مانند سایر اعضاء خانواده اند و همانطور که با دیگران رفتار می شود باید با آنان رفتار نمایند.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با بردگان می نشست و غذا می خورد.

امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ دو پیراهن می خرید بهتر آندو را بغلام خویش می داد و پست تر را خودش می پوشید.

حضرت رضا عَلِيٌّ با غلامان و کنیزان خود بر سر یک سفره غذا می خورد.

اسلام دستور می دهد با بردگان بمهربانی رفتار نمایند؛ و برایشان سختگیری نکنند، و بایشان دشنام ندهند، و آنانرا شکنجه و آزار نمایند، و در موقع نیاز وسائل ازدواجشان را فراهم کنند یا خود با آنان ازدواج نمایند.

خدای متعال در اینمورد می فرماید:

﴿بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾ (سوره نساء آیه ۲۴).

در اسلام بردگان می توانند با اذن مالک یا از راهی دیگر مالک شوند و مالی را بتصرف و ملک خود درآورند، و پس از آزادی هیچ ننگ و عاری برای آنان نیست همانطور که در زمان بندگی هم نبوده.

زیرا اسلام میزان بزرگی و فضیلت را تنها تقوی می داند؛ و پرهیزکارترین مردم را بهترین آنان می شناسد. و در نظر اسلام یک بنده با تقوی بهتر از هزار آزادی بی تقوی است.

عده ای از شخصیت مهم اسلام مانند سلمان فارسی و بلال حبشی از بردگان آزاد بودند.

اسلام همیشه آزاد شدن بندگان را مورد نظر داشته و برای اینکار راههای مختلفی را باز نموده است.

از آن جمله جریمه و كفاره مقداری از گناهان را آزاد کردن بنده قرار داده است و نیز تأکید بسیار بر آزاد کردن بندگان نموده و آنان را از مستحبات مهم قرار داده تا به اینوسیله سالیانه گروهی بسیار از بندگان، آزاد شده و جزء جامعه آزاد شوند.

و نتیجه این بود که اسلام تا می توانست از جامعه های غیر اسلامی (کافران حربی) گروهی را بشکل اسیر جنگی می گرفت و در جامعه حق و عدالت وارد می ساخت و به تعلیم و تربیتشان می پرداخت سپس از راههای مختلف بتدریج آنان را آزاد ساخته جزء جامعه اسلامی می نمود.

و بدین ترتیب هر که اسیر جنگی بود برده بود تا آزاد شود، و اگر بمحض مسلمان شدن آزاد می شد ممکن بود هر که از كفار اسیر می شود ظاهراً مسلمان شود و بدین وسیله خود را نجات دهد و باز باندک فرصتی بهمان وضعی که داشت بر می گردد.

غصب

کسیکه مال دیگری را بزور از دستش گرفته و بی آنکه یکی از اسباب تملک بمیان آید مال خود قرار می دهد یا در مال دیگری بزور تصرف نموده و از

منافعش استفاده می کند اگرچه آنها را مال خود قرار ندهد این عمل شرعاً
غصب نامیده می شود.

پس غصب مسلط شدن بر مال دیگری است بدون آنکه یکی از اسباب تسلط
مانند بیع و اجاره و اجازه در میان باشد.

و از اینجا روشن می شود که غصب کار ناشایسته ای است که اصل
اختصاص و مالکیت را پایمال می کند و بهمان اندازه که اصل اختصاص و
مالکیت در زنده بودن و سرپا ایستادن اجتماع مؤثر است بهمان اندازه غصب
اجتماع را از پا درآورده و از پیشرفت متوقف می ساخت.

اگر بنا شود منتفذان جامعه ای بدون مجوز قانونی دست روی دست رنج
ناتوانان و زیردستان خود بگذارند، اختصاص و مالکیت اعتبار خود را از دست
خواهد داد. و هر کس نسبت بحقوق اختصاصی آنانکه ناتوان تر از خودش می
بیند همین طرز تفکر را خواهد داشت و زیردستان و ناتوانان نیز برای
برخورداری از نتیجه رنج و کوششهای خود دست بهر گونه تمکین و عزت و
شرافت فروشی خواهند زد و در نتیجه جامعه انسانی تبدیل بیک بازار برده
گیری و برده فروشی خواهد شد. و قوانین و مقررات بکلی از اعتبار سقوط کرده
و جای خود را بزور و ستم خواهد داد.

اینستکه اسلام مقررات بسیار سختی برای غاصب وضع نموده است و غصب
را یکی از گناهان بزرگ می شمارد.

بنص کتاب و سنت هر گونه گناهی جز شرک از جانب حق تعالی احتمال
آمزش دارد و هر گناهی حتی شرک بوسیله توبه قابل عفو است ولی کسیکه در
پرونده زندگیش غصب و تعدی بحقوق دیگران باشد هرگز بدون گذشت
صاحبان حق از بازخواست خدائی و کیفر عمل خود امید رهایی ندارد.

برخی از احکام غصب:

۱ - بر غاصب واجب فوری است که مال مغضوب را بصاحبش رد کند و اگر زنده نباشد بورثه وی رد کند اگرچه رد، موجب ضرر شدید هم شود؛ مانند اینکه سنگ یا تیر آهن کسی را غصب کند و در بنائی که بصدها هزار برابر بروی تمام شده بگذارد باید بنا را خراب کرده سنگ و تیر آهن غصبی را بیرون کشیده بدست صاحبش بدهد مگر اینکه صاحب مال بگفتن قیمت رضایت دهد.

و مانند اینکه ده من گندم را غصب کرده یا ده خروار جو مخلوط کند اگر صاحب گندم به گرفتن قیمت حاضر نشود باید عین گندم را از جو جدا کرده به صاحبش رد نماید.

۲ - اگر عیبی در مال مغضوب پیدا شود علاوه بر رد عین مال باید از عهده خسارت برآید.

۳ - اگر مال مغضوب تلف شود باید قیمت آنرا پرداخت.

۴ - اگر غاصب قسمتی از منافع مال غصبی را از بین ببرد بی آنکه خود استفاده کند ضامن منافع نامبرده می باشد؛ مانند کسیکه ماشین کرایه ای را غصب کرده و چند روزی بخواباند.

و اگر منافی در مال مغضوب بوجود آورد مانند اینکه گوسفندی را غصب نمود با علوفه خوب پرورده فربه کند حقی در منافع نامبرده ندارد، و اگر منافع نامبرده منفصل باشد مانند اینکه زمینی را غصب نموده زراعت کند مال مغضوب را با اجرت آن بصاحب مال بر می گرداند و زراعت متعلق به غاصب است.

لقطه

هر مالی که پیدا شود و صاحبش معلوم نباشد لقطه نامیده می شود.

۱ - مالی که یافته می شود و صاحبش معلوم نیست اگر در قیمت از یک مثقال^(۶۲) نقره کمتر باشد بی مانع می توان برداشت و تصرف نمود، و اگر قیمتش بیشتر از یک مثقال نقره باشد نباید برداشت و در صورت برداشتن، تا یکسال از راههای عادی باید مالکش را جستجو کرد، و پس از یافتن تسلیمش نمود؛ و اگر پیدا نشد باید از طرف وی بعنوان صدقه بفقراء داده شود.

۲ - اگر مالی در ویرانه ها که سکنه آنها منقرض شده اند یا در بیغوله یا زمین های بائر بی مالک یافته شده متعلق به جوینده است. و اگر در داخل زمین ملکی پیدا شود از مالکین سابق استفسار می شود اگر آنان پنهان کرده باشند با دادن نشانی تسلیمشان می شود وگرنه باز متعلق به جوینده است.

احیاء موات

آباد کردن زمینی که از آن استفاده نمی شود (خواه زمینی باشد که هرگز آباد نبوده، یا وقتی آباد بوده و پس از آن بواسطه از میان رفتن سکنه ویران و بکلی از فائده افتاده، یا مانند مرغزاری و نیزار باشد) در هر حال آباد کردن در اسلام یکی از کارهای نیک شمرده شده و علاوه بر اینکه یکی از اسباب مالکیت است موجب ثواب اخروی نیز میباشد.

از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مرویست:

که هر کس زمین بائری را آباد کند آن زمین متعلق باو است .

و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقولست:

هر جماعتی که زمینی را زنده و آباد نمودند حق اولویت دارند و آن زمین

متعلق بایشان است .

در اسلام زمینهای بائر مال خدا و رسول و امام است (یعنی متعلق به حکومت اسلامی است) و از انفال می باشد.

زمین موات را با شرائط زیر می توان آباد کرده و مالک شد و اگر چند نفر قصد تملک کنند آنکه پیشقدم تر است حق اولویت دارد:

۱ - اذن امام یا نایب او.

۲ - دیگری قبلا آن را سنگ چین یا مرزبندی و نظیر آن نکرده باشد.

۳ - حریم ملک دیگران نباشد مانند اطراف نهر و خاک و ریز چاه و مرز

مزارع.

۴ - آنکه زمینی آزاد مانند مساجد مخروبه و اوقاف؛ یا مال عموم مسلمین

مانند خیابانها و جاده ها نباشد.

تبصره:

تعمیر و آباد نمودن، یک مفهوم عرفی است. بنابراین همینکه عرف بگوید: شخصی فلان زمین را آباد کرد مالکیت تحقق می پذیرد، و البته آباد کردن نیز بحسب مقاصد گوناگون مختلف است چنانکه در زراعت با شخم و شیار بعمل می آید، و در ساختمان با کشیدن دیوار ثابت می شود.

۵ - کانهائی که ظاهرند و همه کس بدون حفر و استخراج می تواند از آنها

استفاده نماید؛ برای همه جائز است که باندازه حاجت از آنها برخوردار شوند، و

اگر استفاده از آنها نیازمند بحفر و استخراج و سائر فعالیتهای فنی باشد مانند

طلا و مس و غیر آنها، کسیکه رنج برده با استخراج قییم نماید؛ مالک آن خواهد

بود.

۶ - نهرهای بزرگ میان مسلمانان مشترک است و همچنین رودخانه ها و آب برف و باران که از کوهستان ها سرازیر می شود و هر که نزدیکتر و جلوتر است بر دیگران مقدم است.

اصل اختصاص و مالکیت

همین عقیده که انسان زمین را از آن خودش می داند باو اجازه می دهد که از پدیده های آن بطور ساده استفاده کند.

مثلا از آب گوارای آن بنوشد و از میوه های لذیذ و گوشت حیوانات آن بخورد، و در شکاف کوهها و سایه درختان آرام گیرد، یا بواسطه (صنعت یعنی فعالیت هائی که روی ماده انجام می دهد) خواسته های خود را بدست آورد. البته اگر افرادی چند در زمین زندگی می کردند که هیچگونه برخوردی با همدیگر نداشتند هرگز اشکالی پیش نمی آید.

ولی گرد هم آمدن افراد و همزیستی ایشان، که اساس اجتماع مدنی انسان است، در حالیکه هر فردی زمین و پدیده های آنرا از آن خود می داند طبعاً سبب تزاخم و برخورد شدید بین افراد خواهد بود، چون هر کس که برای رفع نیازمندی خود بچیزی دست زند دیگران او را مخل آزادی و آسایش خود پنداشته و بممانعت خواهند پرداخت زیرا انسان ناگزیر است بهر قیمتی که هست بزندگی خود ادامه دهد.

باین جهت نخست اصل و قانونی بنام اصل اختصاص وضع نموده و برای جلوگیری از تزاخم و برخوردهای اجتماعی خویش آن را محترم شمرده است بموجب این اصل هر چیزی را که انسان با سعی و کوشش بدست می آورد متعلق بخود اوست و دیگران حق ندارند به آن چشم طمع دوخته مزاحمت ویرا فراهم نمایند؛ پس از آن اصل دیگر را بنام اصل مالکیت محترم شمرده است که

بموجب آن انسان می تواند در چیزهائی که با کوشش خویش بدست آورده است بطور دلخواه تصرف نمایند.

این اصل در واقع تکمیل یافته اصل اختصاص است؛ زیرا اصل اختصاص جلوی مزاحمت دیگران را می گیرد و این اصل هر گونه تصرف را برای مالک در آنچه مشروع می سازد.

اسلام اصل مالکیت را محترم شمرده و پیغمبر اکرم در خبر معروف ﴿الناس مسلطون علی اموالهم﴾ تسلط کامل مالک را بر مال خود تأیید فرموده است.

روی این اصل انسان می تواند هر طور که بخواهد در اموال خود تصرف نماید نگهدارد، بخورد؛ بنوشد، ببخشد؛ بفروشد، هم چنین سایر تصرفات مشروعه را بنماید و اما تصرفاتی که ممنوع و خلاف مصلحت اجتماعی است هرگز مالک تسلط به آنها ندارد:

مالک نمی تواند تصرفی که بضرر اسلام یا مسلمین است در مال خود بنماید، یا مال خود را با تبذیر و مانند آن نابود کند؛ یا طلا و نقره مسکوک خود را از جریان انداخته بصورت گنج اندوخته نماید.

اصل مالکیت مهمترین اصلی است که انسان را به آرزوی خود می رساند و آزادی فردی را در سایه رعایت مقررات؛ تا آخرین حد امکان تأمین می نماید.

هر اندازه از تسلط انسان نسبت بمال یا از اختیار وی نسبت بکار و کوشش کاسته شود؛ بهمان اندازه آزادی وی سلب شده استقلال فردیش از بین می رود. و اگر اصل تسلط بکلی از بین برود؛ اصل آزادی و در حقیقت خاصیت یک موجود زنده از وی گرفته خواهد شد.

دو اصل متمم اصل مالکیت:

تسلط کامل مالک بر ملک خود و آزادی وی در هر تصرف مشروعی که بخواهد ممکن است از دو راه بخطر افتد:

۱ - از راه تجاوز دیگران مانند اینکه کسی دست روی ملک او بگذارد و راه استفاده را بروی ببندد.

۲ - از اینراه که دیگران کاری کنند که بمالک ضرر و زیان وارد آید. شارع اسلام برای جلوگیری از خطرهای نامبرده دو اصل دیگر تأسیس فرموده که جریان اصل مالکیت را خودبخود تأمین می کند و باصطلاح ضامن اجراء و نگهدار آن است.

۱ - اصل ضمان - اسلام روی این اصل دستور می دهد که هر کس بر مال دیگری دست یابد ضامن آنست یعنی باید آنمال را بصاحبش برگرداند و اگر از بین رفته مثل یا قیمتش را بدهد.

دلیل این دستور گفتار پیغمبر اکرم ﷺ است که فرمود **﴿عَلَى الْإِدْمَانِ اخْتِ حَتَّى تَوَدَّى﴾** ^(۶۳)

۲ - قاعده لا ضرر - این قاعده از حدیث نبوی **﴿لَا ضَرَرَ وَلَا ضَرَارَ فِي الْإِسْلَامِ﴾** استفاده می شود. بموجب این قاعده هر حکم اسلامی که اجراء آن در پاره ای از موارد ضرر مالی یا جانی بکسی برساند آن حکم در آن مورد قابل اجراء نیست.

چیزهایی که می شود تملک کرد:

در دین مقدس اسلام چیزهایی را می توان تملک نمود که:

- ۱ - فائده قابل توجهی داشته باشد بنابراین حشرات مثلا قابل تملک نیست.
- ۲ - فائده نامبرده حلال باشد، بنابراین اسباب قمار و آلات موسیقی و مانند اینها که فائده حلالی ندارند ملک کسی نمی شوند.

۳ - فائده حلال نامبرده قابل اختصاص بفرد یا افرادی باشد؛ بنابراین مساجد و جاده های عمومی و مانند اینها که مربوط به همه افراد اجتماع است ملک کسی نمی شوند.

چیزهاییکه انسان بوسیله آنها مالک می شود:

در جامعه های بشری برای مالک شدن وسائل زیادی هست، اما بعضی از آنها مانند قمار و شرطبندی و ربا و رشوه خواری چون بضرر جامعه تمام می شود اسلام آنها را لغو فرموده و در وسائل دیگری مانند بیع و اجاره وهبه و جعاله که بنفع اجتماع است تعدیلاتی بعمل آورده و آنها را پذیرفته است. و بطور کلی وسیله مالک شدن از نظر اسلام دو چیز است:

۱ - آنکه در انجام آن عملی لازم است مانند خرید و فروش که برای انجام آن باید عقد بیع بخوانند یا داد و ستد نمایند.

۲ - آنکه بعملی احتیاج ندارد مانند وفات که بوسیله آن اموال مالک بورثه اش منتقل می شود و لفظ یا عمل دیگری لازم نیست.

نظر باهمیتی که احکام ارث و نکاح در اجتماع دارد بذکر کلیات مسائل آنها می پردازیم.

اطعمه و اشربه

خوردنیها و آشامیدنیها:

در شرع مقدس اسلام هر چیز که قابلیت خوردن و آشامیدن داشته باشد حلال است جز موارد استثنائی که برخی از آنها در کتاب خدا و برخی از آنها در سنت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان شده است.

موارد استثنائی نامبرده که خوردن و آشامیدن آنها حرام است در دو نوع محدود است: جاندار و بیجان.

نوع اول حیوانات:

و آنها بر سه قسمند:

دریائی، بیابانی و پرندگان.

حیوانات دریائی:

از حیواناتیکه در آب زندگی می کنند تنها پرندگان آبی و ماهی فلس دار حلال گوشتند و بقیه مانند مارماهی و سگ ماهی و لاک پشت و سگ و خوک دریائی و غیر آنها حرامند.

حیوانات بیابانی:

حیوانات بیابانی بر دو قسم اند: اهلی و وحشی.

از حیوانات اهلی گوسفند و بز و گاو و شتر حلال گوشتند، و همچنین اسب و استر و الاغ حلالند، ولی خوردن گوشت آنها مکروه است و غیر آنها مانند سگ و گربه حرامند.

و از حیوانات وحشی گوشت گاو و قوچ و بزکوهی و گورخر و آهو حلال است و باقی که درنده یا ناخن دار می باشند مانند شیر و پلنگ و گرگ و روباه و شغال و خرگوش گوشتشان حرام می باشد.

پرندگان:

از پرندگان آنها که چینه دان و سنگدان دارند یا هنگام پریدن بال می زنند و چنگال ندارند مانند مرغ خانگی و کبوتر و قمری و دراج و حلال گوشت و باقی حرامند و انواع مخصوصی از ملخ حلال گوشت می باشد (تفصیل را از رساله های عملیه باید جست).

تبصره:

حلیت گوشت آنچه از حیوانات نام برده شد مشروط بتذکیه است یعنی ذبح و کشتن بنحوی که در رساله های عملی شرح داده شده است.

نوع دوم اشیاء بیجان:

چیزهاییکه حیات ندارند بر دو قسم می باشند: جامدات و مایعات.

جامدات:

۱ - مردار هر حیوانی خواه حلال گوشت باشد و خواه حرام گوشت، خوردنش حرام است.

و همچنین چیزهای نجس مانند مدفوع حیوانات حرام گوشت و همچنین مأكولات که بملاقات نجس متنجس شده اند.

۲ - خاک.

۳ - سم های کشنده.

۴ - چیزهاییکه انسان طبعاً از آنها متنفر می باشد مانند مدفوع حیوان حلال گوشت و آب دماغ آن و آنچه از داخل روده آن پیدا می شود و همچنین از اجزاء بدن حیوان حلال گوشت پانزده چیز حرام است. (برساله های عملیه مراجعه شود).

مایعات

۱ - مشروب مسکر از هر نوع باشد آشامیدن آن اگرچه کم باشد حرام است.

۲ - شیر حیوانات حرام گوشت مانند خوک و گربه و سگ.

۳ - خون حیوانی که خون جهنده دارد.

۴ - مایعات نجس مانند بول و منی از حیوانی که خون جهنده دارد.

۵ - مایعاتی که در آنها یکی از نجاسات ریخته شود.

تبصره:

خوردنیها و آشامیدنیهای حرام وقتی حرامند که اضطراری در کار نباشد و در صورت اضطرار (مانند حال کسیکه اگر از غذای حرام نخورد از گرسنگی تلف خواهد شد یا از مرض یا شدت یافتن مرض می ترسد یا که از فرط ضعف در سفر از همراهان عقب مانده دچار هلاکت خواهد شد) استفاده از خوردنی یا آشامیدنی حرام باندازه ای که اضطرار رفع شود جائز می باشد.

مگر برای کسی که بقصد دزدی یا بعنوان یاغیگری بر حکومت اسلامی از وطن بیرون آمده دچار اضطرار شود.

تذکر مهم:

رعایت بهداشت یکی از وظائف اولیه انسان می باشد که هر انسانی با کمترین توجهی با شعور خدادادی خود بآن پی می برد.

تأثیر انواع خوردنیها و آشامیدنیها در بهداشت نیز بسی روشن و آشکار است. گذشته از آن تأثیرات بسزائی در روحيات و اخلاق انسان و همچنین در آمیزشهای اجتماعی وی دارد. ما هرگز شک نداریم که حالت روانی شخص مست با شخص هوشیار یکی نیست و سیر اجتماعیشان یکنواخت نمی باشد.

یا اگر کسی مثلا خود را بخوردن یا آشامیدن چیزهای نفرت آور عادت دهد اثری که ازین عادت در زندگی فردی و اجتماعی وی پدید خواهد شد برای افراد متعارف قابل تحمل نیست.

از اینجا است که انسان با فطرت خدادادی خود می فهمد که کم و بیش باید در تغذیه خود محدودیتی قائل شود؛ هر خوردنی را نخورد و هر نوشیدنی را ننوشد. بالاخره هر بلعیدنی را نبلعد.

خدای متعال که بنص کلام خود هر چه در روی زمین است برای انسان آفریده و خود هیچ نیازی بانسان و بلوازم زندگی انسان ندارد و بصلاح و فساد

آفریده های خود از همه داناتر و بیناتر است بمنظور خیر و سعادت انسان از خوردنی ها و آشامیدنی ها چیزهائی را حلال و چیزهائی را حرام فرموده است. حکمت تحریم برخی از این محرّمات برای کسی که درک ساده و بی آلاشی دارد روشن می باشد و برخی نیز تدریجاً از راه بحثهای علمی آفتابی شده است؛ و برخی دیگر که تاکنون حکمت تحریمش بدست ما نیامده است نمی توان گفت که هرگز برای ما روشن نخواهد شد و اگر هم نشود نمی توان گفت در واقع نیز از حکمت و مصلحت عاری است.

بلکه نظر باینکه این مقررات از ساحت قدس یک علم بی پایان سرچشمه می گیرد؛ باید گفت که بهترین و مؤثرترین حکمت و مصلحت را واجد است اگرچه ما نظر بتنگی عرصه وجود و کوتاهی وسائل علمی خود از درک آن عاجز و زبون هستیم.

کلیات مسائل ارث

موضوع وراثت در جهان طبیعت قانونی است کلی که مورد عنایت آفرینش می باشد و هر نسلی انواع خصائص ذاتی گذشتگان خود را بوراثت می برد. گندم از گندم بروید جو ز جو .

افراد انسان هم تا اندازه ای اخلاق و صفات و عوارض وجودی نیاکان خود را بارت می برند؛ و بسبب همین اتصال و امتزاج وجودی است که انسان در حال عادی علاقه خاصی به خود نسبت بخویشاوندان خود درک می کند و مخصوصاً فرزندان خود را جانشینان خود دانسته بقاء آنها را عیناً بقاء خود فرض می نماید و طبعاً آنچه را که متعلق باوست و در اثر کار و کوشش بدست آورده و بخود اختصاص داده متعلق به فرزندان و از آنان گذشته متعلق به نزدیکان خود می داند.

اسلام برای رعایت و احترام همین درک و احساس فطری مال انسان را پس از مرگ وی بخویشانش که در حال وفات زنده اند متعلق می داند؛ و زن و شوهر را نیز که پایه گذار نسب و شریک زندگی همدیگرند، در ارث بخویشاوندان ملحق می سازد. دسته اول را وارث نسبی و زن و شوهر را وارث سببی می نامند.

بنابراین اموال میت وارث نسبی و سبب بدستور معین تقسیم خواهد شد ولی چند نفرند که از ارث محروم می باشند و بدو نفر از آنها اشاره می شود.

۱ - کافر که از مسلمان ارث نمی برد و نیز اگر کافری که از دنیا رفته وارث مسلمانی داشته باشد خویشاوندان کافرش ارث نمی برند.

۲ - قاتل، هرگاه کسی یکی از خویشاوندان خود را بکشد از او ارث نمی برد ولی فرزندان قاتل از ارث محروم نیستند.

وارث نسبی (خویشاوندان)

وارثان نسبی بر حسب نزدیکی و دوری پیوند خویشاوندی و نیز بر حسب داشتن و نداشتن واسطه خویشاوندی به سه دسته تقسیم شده اند که با بودن هر دسته ای دسته بعدی ارث نمی برد و با نبودن هیچ یک از این سه دسته تقسیم ارث بدستور نیست که بعداً گفته می شود.

خدای تعالی در کلام خود می فرماید:

بعضی از خویشاوندان بر بعض دیگر حق تقدم دارند سوره انفال آیه ۷۵.

و نیز در کلام خود در ضمن هشت آیه دسته های وارثان و سهم هر یک از

بیان می نماید:

دسته اول:

پدر و مادر پدر و مادر و پسر و دختر میت که بی واسطه بمیت اتصال دارند. و در صورت نبودن پسر و دختر سهم آنان بفرزندشان می رسد، ولی تا یکنفر از آن فرزندان زنده است بفرزند فرزند نمی رسد؛ مثلا اگر میت پدر و مادر و پسر و دختری از پسر خود داشته باشد سهم پسر به پسر و دختر آن پسر رسیده میان آنان تقسیم می شود و در صورتیکه این پسر و دختر فرزندی داشته باشند بایشان چیزی نمی رسد.

دسته دوم:

جد و جد پدری و مادری و برادر و خواهر میت است که به یک واسطه (یعنی بواسطه پدر یا مادر) با میت نزدیکند.

تبصره ۱:

در این دسته نیز اولاد برادر یا خواهر سهم پدر و مادر خود را اگر مرده باشند بارت می برند و تا یکی از فرزندان برادر و خواهر هست ارب بفرزند فرزند آنان نمی رسند.

تبصره ۲:

اگر میت هم برادر و خواهر پدری و هم برادر و خواهر پدر و مادری داشته باشد ارب ببرادر و خواهر پدری نمی رسد.

دسته سوم:

عمو و عمه و دایی و خاله است که بدو واسطه (یعنی پدر یا مادر و پدر بزرگ یا مادربزرگ) به میت نسبت دارند در این دسته نیز فرزندان بجای پدران و مادران خود هستند و تا یکنفر از کسانی که از طرف پدر و مادر با میت نزدیکند زنده باشد ارب بخویشاوندان پدری نمی رسد.

سهام ارب:

سهام هر یک از وارثان نامبرده طوری در اسلام تنظیم شده که بسیار قابل توجه و مشتمل بر محاسبه های دقیق ریاضی است، و کلیه سهم سه قسم است:

۱ - وراثتیکه سهم ارث آنان نصف و ثلث و مانند اینهاست که نسبت عددی معین دارد؛ هر یک از این سهمها را در اصطلاح فقه فرض می گویند و کلیه آنها شش تا است:

نصف، ربع، ثمن؛ دو ثلث؛ سدس^(۶۴).

۲ - کسانیکه بواسطه خویشی ارث می برند ولی سهمشان بنسبت معین نیست.

فروضهای ارث:

۱ - نصف (یک دوم) و آن برای سه وارث است:

الف - شوهر در صورتیکه زن او که از دنیا رفته فرزند نداشته باشد.

ب - دختر؛ اگر تنها فرزند میت باشد.

ج - خواهر پدر و مادری یا پدری در صورتیکه میت وارث دیگر نداشته باشد.

۲ - ربع (یک چهارم) و آن برای دو وارث است:

الف - شوهر در صورتیکه زن او که از دنیا رفته اولاد داشته باشد.

ب - زن در صورتیکه شوهر او که از دنیا رفته فرزند نداشته باشد.

۳ - ثمن (یک هشتم) و آن ارث زن یا زنهای متعدد میت است در صورتیکه میت فرزند داشته باشد.

۴ - دو ثلث (دو سوم) و آن برای دو وارث است:

الف - دو دختر و بیشتر در صورتیکه میت فرزند پسر نداشته باشد.

ب - دو خواهر و بیشتر پدر و مادری یا پدری در صورتیکه میت برادر نداشته باشد.

۵ - ثلث (یک سوم) و آن نیز برای دو وارث است:

الف - مادر اگر فرزندش که از دنیا رفته فرزند و برادران متعدد نداشته باشد.

ب - خواهر و برادر مادری در صورتیکه بیش از یکی باشند.

۶ - سدس (یک ششم) و آن برای سه وارث است:

الف - پدر در صورتیکه میت فرزند داشته باشد.

ب - مادر اگر میت فرزند داشته باشد.

ج - خواهر یا برادر مادری در صورتیکه منحصر به فرد باشد.

ارث پدر و مادر:

۱ - اگر وارث میت فقط پدر یا مادر باشد همه ترکه میت مال اوست.

۲ - اگر وارث میت؛ پدر و مادر و فرزندهای او باشند پدر و مادر هر کدام

یک ششم میبرند و بقیه سهم فرزندانست.

۳ - اگر وارث میت؛ پدر و مادر باشد و میت اولادی نداشته باشند در

صورتیکه میت چند برادر داشته باشد اگرچه خود آنان ارث نمی برند ولی در

اینصورت یک ششم مال سهم مادر و بقیه سهم پدر است؛ و اگر برادرهائی

نداشته باشد یک سوم سهم مادر و دو سوم سهم پدر است.

فرزندان:

۱ - اگر وارث میت یک پسر یا یک دختر باشد همه ترکه مال او است، و

اگر چند پسر یا چند دختر باشند مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود؛ و

اگر پسر و دختر با هم باشند هر پسری دو برابر دختر می برد.

جد و جده:

۲ - اگر وارث؛ جد و جده پدری باشند دو قسمت را جد و یک قسمت را جده می برد و اگر مادری باشند مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود؛ و اگر هم پدری و هم مادری باشند مال را سه قسمت می کنند دو قسمت آنرا باجداد پدری می دهند که جد دو برابر جده می برد، و یک قسمت مال اجداد مادری است که بطور مساوی بین آنان تقسیم می شود.

۳ - اگر وارث میت، اجداد و برادر و خواهر باشند چنانچه آن برادر یا خواهر مادری یا پدری یا پدر و مادری باشند یک قسمت از سه قسمت را به اجداد و بقیه را به برادر یا خواهر می دهند.

ولی اگر بعضی پدر و مادری و بعضی دیگر پدری باشند به برادر یا خواهر مادری چیزی نمی رسد و دو قسمت باقیمانده را به برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری می دهند.

عمو و عمه:

۱ - اگر وارث میت عمو یا عمه باشد همه مال باو می رسد؛ و اگر چند عمو یا چند عمه باشند مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر عمو و عمه باشد و همه پدری و مادری یا پدری و مادری باشند عمو دو برابر عمه می برد، و اگر بعضی پدر و مادری و بعضی پدری و بعضی مادری باشند در صورتیکه عمو یا عمه مادری باشد یک قسمت از سه قسمت مال و اگر بیشتر باشد دو قسمت را باو می دهند و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری می دهند، و عمو و عمه پدری ارث نمی برد.

۲ - اگر وارث میت عمو یا عمه پدر و مادری و عمو یا عمه پدری باشد، بعمو یا عمه پدری ارث نمی دهند و همه مال بعمو و عمه پدر و مادری می رسد.

دائی و خاله:

دائی و خاله در صورتیکه همه پدر و مادری باشند اگرچه بعضی پسر و بعضی دختر باشند مال بطور مساوی بین آنان قسمت می شود، و اگر بعضی پدر و مادری یا پدری و بعضی مادری باشند سهم دائی خاله مادری یک ششم است که بطور مساوی بین آنان قسمت می شود و بقیه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می دهند که هر پسری دو برابر دختر می برد.

ارث زن و شوهر:

بطوریکه سابقاً گفته شد ارث شوهر در صورتیکه زنش فرزند نداشته باشد نصف و اگر از آن شوهر یا شوهر دیگرش فرزند داشته باشد چهاریک است، وارث زن اگر شوهرش فرزند نداشته باشد چهاریک، و اگر از آن زن یا زن دیگرش فرزند داشته باشد هشت یک می باشد.

ولی باید دانست که زن از زمین ارث نمی برد و فقز چهاریک یا هشت یک از اموال منقول و اعیان زمین مانند ساختمان و بنا و درخت را ارث می برد ولی شوهر از همه اموال زن ارث می برد.

ولاء:

اگر میت هیچ یک از وارثان گذشته را نداشته باشد، ارث بوسیله ولاء خواهد بود و آن بر سه قسم است که بترتیب باید ارث را ببرند.

۱ - ولاء عتق و آن اینست که کسی بنده خود را آزاد کند چنانچه آن بنده بمیرد و وراثتی نداشته باشد مولای او همه ترکه او را ارث می برد.

۲ - ولاء ضمان جریره اگر کسی با دیگری قرار بگذارد که جرائمی را که بواسطه قتل یا زخم زدن بعهده او می آید قبول نماید، بشرط اینکه اگر پس از مرگ و ارثی نداشت ارث او را ببرد در اینصورت همه ترکه او را می برد.

۳ - ولأء امامت و آن سرپرستی امام عليه السلام است. امام سرپرست همه مسلمانان است، و اگر کسی هیچ وارث نداشته باشد ترکه او بامام؛ و در زمان غیبت امام به نائب او می رسد.

امیرالمؤمنین علی عليه السلام ترکه بی وارثان را میان اهل بلد و همسایگانش قسمت می فرمود.

احکام ارث:

۱ - خویشاوندان پدری و پدر و مادری ارث را باختلاف قسمت می کنند، یعنی هر مردی دو برابر زن می برد، ولی ارث خویشان مادری بطور مساوی بین آنان قسمت می شود.

۲ - در هر دسته از وراثت، اولاد بجای پدران و مادرانند؛ یعنی اگر آنان نبودند سهم ارثشان را می برند، مثلاً اگر میت پدر و مادر و دختر پسر و پسر دختر داشته باشد، پدر و مادر هر کدام یک ششم مال را می برند و بقیه مال سه قسمت می شود دو قسمت به دختر و یک قسمت به پسر دختر می رسد.

۳ - اگر میت یک فرزند و یک نوه داشته باشد همه ارث بفرزند می رسد و به نوه چیزی نمی دهند.

۴ - اگر سهام و فرض وارثان از اصل ترکه بیشتر باشد کمبود متوجه دختران و خویشاوندان پدری می شود؛ مثلاً ارث میت شوهر و پدر و مادر و چند دختر باشد.

چون سهم شوهر یک چهارم و سهم پدر و مادر هر کدام یک ششم و سهم دخترها دو سوم می شود و مجموعاً یک و یک چهارم است و یک چهارم از همه ترکه یعنی عدد واحد بیشتر است.

در این صورت باید سهم شوهر و پدر و مادر را بدهند و بقیه را بطور مساوی بین دخترها تقسیم نمایند و کمبود متوجه آنان شوند.

اهل سنت کسر را بنسبت سهام همه صاحبان سهام قسمت می کنند و آنرا عول می نامند.

۵ - اگر مجموع سهام از اصل مال یعنی عدد واحد کمتر باشد بطوریکه پس از پرداخت قروض و سهام چیزی زیاد بیاید باقیمانده را بدختر یا خویشاوند پدری یعنی وارثی که کسر بسهم ایشان وارد می شود بدهند.

مثلا اگر وارث میت مادر و یک دختر باشد سهم مادر یک سوم و سهم دختر یک دوم است و در این صورت یک ششم باقیمانده را بدختر می دهند. ولی اهل سنت این زیادی را بخویشان پدری که طبقه بعد هستند می دهند و آنرا تعصیب می نامند.

اختلافات جزئی در حقوق زن و مرد:

از نظر اسلام زن و مرد در طبیعت انسانیت شخصیت حقوقی و معنوی یکسانند، لکن هر یک از این دو صنف بواسطه خصائص ویژه خود تفاوتی با صنف مقابل خود خواهد داشت.

مانند اینکه سهم زن در ارث نصف سهم مرد است؛ و شهادت دو زن با شهادت یک مرد برابر می باشد، و مرد می تواند تا چهار زن اختیار کند لکن زن حق ندارد بیش از یک شوهر انتخاب نماید، و طلاق بدست مرد سپرده شده؛ و حکومت و قضاوت و جهاد بمردان اختصاص دارد، و مخارج زن بعهده مرد است.

البته این اختلافات فرعی که در اسلام بین زن و مرد هست از اختلافات در غرائز و روحيات اختصاصی آنها سرچشمه گرفته است زیرا هر دو صنف در اصل انسانیت کمترین فرقی ندارند.

اختلاف آشکاریکه میان زن و مرد هست اینست که در طبیعت زن عواطف و احساسات قویتر از مرد می باشد.

البته جای انکار نیست که این حکم مانند همه نوامیس آفرینش موارد استثنائی دارد، یعنی زنانی در جهان یافته شده اند که نیروی عقلشان از بسیاری مردان قویتر بوده است ولی بحسب اکثریت نیروی اندیشه و خرد در مرد قویتر و احساس و عاطفه در زن بیشتر است.

این حکم بهیچوجه قابل انکار نیست و با آزمایشهای طولانی بثبوت رسیده است و اختلافاتیکه در اسلام بین زن و مرد از نظر حقوق دیده می شود علتش همین اختلاف در تعقل و عاطفه و دیگر اختلافات طبیعی است، و در اینجا بطور اجمال بیشتر موارد اختلاف را بیان می کنیم:

اختلاف مرد و زن در ارث:

در اسلام سهم ارث یکزن به اندازه نصف سهم یک مرد است ولکن با بررسی دقیق روشن می شود که حکم دیگر اسلام که باید شوهر مخارج زن را بدهد جبران این کمبود را می کند.

زیرا چنانکه می دانیم همه ثروت موجود زمین در هر زمان از آن نسل حاضر است، و در عصر آینده همان ثروت از راه ارث بنسل بعد منتقل می شود و مورد استفاده قرار می گیرد.

بنابراین معنی یک سهم و دو سهم بردن زن و مرد (که تقریباً از روی آمار مساوی هستند) اینست که مالکیت دو سوم ثروت عمومی جهان از آن مرد و یک سوم از آن زن است.

ولی چون در اسلام مخارج زن و مصارف زندگی او با لزوم رعایت عدالت و مساوات بعهد مرد می باشد نصف سهمی که مالکیت آن بمرء سپرده شده است بمصرف زن می رسد، و در یک سهمی که زن خودش مالک است مستقلاً می تواند خودش تصرف کند.

پس مالکیت دو سوم از ثروت زمین اگرچه در هر عصر بدست مرد و یک سوم بدست زن سپرده شده است ولی از جهت مصرف بعکس این مطلب می باشد.

پس در واقع اسلام دو سوم ثروت زمین را از جهت مالکیت یعنی (اداره و تدبیر) بدست فکر و تعقل سپرده و یکسوم آنرا بدست عاطفه و احساس، ولکن از جهت مصرف دو سوم آنرا بدست عاطفه و احساس داده یکسوم را بدست تعقل سپرده است.

بدیهی است که نیروی تعقل در اداره کردن ثروت از احساس و عاطفه تواناتر است، و احساس و عاطفه در مصرف کردن مال به نیروی تعقل نیازمندتر می باشد.

و این عادلانه ترین و عاقلانه ترین روشی است که می تواند ثروت جهانرا میان دو نیروی مخالف تعقل و احساس تقسیم کند و هر دو نیرو را که در زندگی سهم بسزائی دارند ارضاء نماید.

بیع

بیع چیست؟

بیع بمعنی فروش و معاوضه مالی است بمالی باین نحو که مالک کالا که فروشنده نامیده می شود مالکیت کالای خود را در مقابل قیمت پولی که دریافت می کند بطرف واگذار کند و طرف نیز که خریدار نامیده می شود در مقابل دریافت کالا پول خود را بفروشنده ارزانی دارد.

چنانکه پیدا است بیع از عقود است و در تحقق خود نیازمند بدو طرف (فروشنده و خریدار) می باشد و بنابراین باید شرائط عمومی عقود را مانند بلوغ و عقل و قصد و اختیار دارا باشد.

لزوم بیع:

بیع از عقود لازمه است یعنی پس از تحقق عقد یکی از متعاقدين (فروشنده یا خریدار) نمی تواند آنرا بهم بزند.

ولی نظر باینکه گاهی از انجام بیع در اثر غفلت یا اشتباه کلاه بر سر فروشنده یا خریدار رفته ضرر قابل توجهی متوجه او می شود و لزوم بیع در چنین مواردی مخالف مصالح عمومی است شارع اسلام برای جلوگیری از این مفسده بدو امر دست زده است:

اولاً اقاله و آن اینست که در صورتیکه یکی از متبایعین از معامله پشیمان شده از متبایع دیگر تقاضای بهم زدن معامله را نماید، مستحب است اجابت نموده معامله را بهم زند.

ثانیاً خیار، و آن تسلط خاصی است که معامله کننده می تواند از آن استفاده نموده معامله را بهم زند.

خیارات معروف چند تا است:

۱ - خیار مجلس: تا مجلس عقد بهم نخورده هر دو طرف حق بهم زدن معامله را دارند.

۲ - خیار غبن، و آن اینست که یکی از طرفین عقد فریب خورده در معامله زیان دیده باشد، مثلاً کالا بکمتر از ارزش واقعی خود فروخته شود یا به بیشتر از آن خریده شود، در اینصورت آنکه مغبون شده می تواند فوراً معامله را بهم زند.

۳ - خیار عیب، هرگاه پس از انجام یافتن معامله، خریدار در کالا عیبی یابد می تواند معامله را بهم زند یا تفاوت قیمت را بگیرد.

۴ - خیار حیوان، در معامله حیوانات مانند گوسفند و اسب تا سه روز خریدار حق دارد معامله را فسخ کند.

۵ - خیار شرط، اگر فروشنده یا خریدار یا هر دو در معامله خود شرطی کردند می توانند در صورت تخلف شرط، معامله را بهم بزنند.

نقد و نسیه و سلم

بیع از نظر پرداختن و تسلیم کالا و پول آن چهار قسم است:

۱ - اینکه کالا و پول آن با انجام یافتن معامله عیناً رد و بدل شوند این بیع را نقد گویند.

۲ - اینکه کالا وقت معامله تسلیم خریدار شود ولی پرداخت پول بتأخیر افتد و این بیع را نسیه نامند.

۳ - سوم بعکس قسم دوم پول نقداً پرداخته شود تسلیم کالا بعد موكول گردد و این بیع را سلم گویند.

۴ - بعکس قسم اول تسلیم کالا و پول آن هر دو بتأخیر افتد و این را بیع مالی بکالی نامند.

از این اقسام سه قسم اول صحیح و قسم چهارم باطل است.

پی نوشت ها :

- (۱) - سوره مائده، آیه ۴۸.
- (۲) - سوره حدید، آیه ۴.
- (۳) - انفال، آیه ۴۸.
- (۴) - سوره هود آیه ۱۱۲.
- (۵) - سوره شمس آیه ۹.
- (۶) - کسانی را که از مذهب مجوس به مذهب یهود تمایل پیدا کرده و دین متوسطی میان مجوسیت و یهودیت دارند صائبی می گویند.
- (۷) - سوره بقره، آیه ۶۲.
- (۸) - سوره بقره آیه ۲۱۳.
- (۹) - سوره زخرف آیه ۸۷.
- (۱۰) - سوره لقمان، آیه ۲۵.
- (۱۱) - سوره جاثیه آیه ۵.
- (۱۲) - سوره یونس آیه ۳۵.
- (۱۳) - سوره عصر آیه ۳.
- (۱۴) - سوره فرقان آیه ۴۴.
- (۱۵) - سوره انعام آیه ۱۳۳.
- (۱۶) - سوره طه آیه ۸.
- (۱۷) - سوره انبیاء آیه ۲۲.
- (۱۸) - سوره حدید آیه ۲ - ۳.
- (۱۹) - سوره مائده آیه ۲۰.
- (۲۰) - سوره ملک آیه ۱۴.
- (۲۱) - سوره ابراهیم آیه ۳۴.
- (۲۲) - سوره اعراف آیه ۱۵۵.
- (۲۳) - سوره طه آیه ۵۰.
- (۲۴) - سوره نساء آیه ۱۶۵.

- (۲۵) - سوره جن آیه ۲۶ - ۲۸.
- (۲۶) - سوره انبیاء آیه ۲۵.
- (۲۷) - سوره شوری آیه ۸ - ۲.
- (۲۸) - یونس، آیه ۴۷.
- (۲۹) - رعد آیه ۷.
- (۳۰) - در مصر شاه را فرعون می گفتند.
- (۳۱) - عهدنامه را موریانه خورده بود.
- (۳۲) - سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
- (۳۳) - سوره بقره آیه ۸۹.
- (۳۴) - سوره حشر آیه ۹.
- (۳۵) - سوره ضحی آیه ۸.
- (۳۶) - سوره عنکبوت آیه ۴۷.
- (۳۷) - سوره بقره آیه ۲۳.
- (۳۸) - سوره آل عمران آیه ۶۴.
- (۳۹) - سوره اعراف آیه ۱۵۸.
- (۴۰) - سوره یوسف آیه ۱۰۸.
- (۴۱) - سوره مائده آیه ۶۷.
- (۴۲) - سوره حدید آیه ۱۶.
- (۴۳) - سوره احقاف آیه ۳۰.
- (۴۴) - سوره اسراء آیه ۹.
- (۴۵) - سوره روم آیه ۳۰.
- (۴۶) - سوره ابراهیم آیه ۱.
- (۴۷) - پیامبرانی مژده دهند و بیم دهند فرستادیم تا مردم را بر خدا حجت نباشد.
- (۴۸) - عثمان بنوخته تواریخ هر چه از معاویه درخواست کمک کرد معاویه جواب مساعد نداد ولی بعد از اینکه کشته شد بدعوی خونخواهی او با امیرالمؤمنین بجنگ پرداخت.
- (۴۹) - مخرج بول فقط با آب پاک می شود و مخرج غائط را می شود با آب شست یا با سه قطعه سنگ و مانند آن پاک نمود و این در صورتی است که غائط از محل تجاوز نکرده باشد

وگرنه با غیر آب پاک نمی شود ضمناً یادآور می شود که اگر غائط با سه قطعه سنگ برطرف نشد باید بقدری اضافه کنند که مخرج کاملاً پاکیزه شود.

(۵۰) - آب بر دو قسم است؛ کر و قلیل آب کر از ۱۲۸ من تبریز بیست مثقال کم است که تقریباً ۳۸۴ کیلوگرم می شود و اگر نجاستی بآن برسد نجس نمی شود.

آب قلیل آبی است که از کر کمتر باشد و چنانچه نجاستی بآن برسد نجس می شود و پاک شدنش به این است که بآب جاری یا باران متصل شود یا یک کو بر آن اضافه کنند.

(۵۱) - یعنی با آب مال خود انسان باشد یا صاحبش به وضو گرفتن با آن راضی باشد.

(۵۲) - نمازهای یومیه عبارتند از: نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت نماز مغرب سه رکعت؛ نماز عشاء چهار رکعت.

(۵۳) - اگر چوب یا چیزی مانند آنرا راست در زمین هموار فرو برند صبح که خورشید بیرون می آید سایه آن بطرف مغرب می افتد و هر چه آفتاب بالا آید این سایه کم می شود در اول ظهر بآخرین درجه کمی می رسد و ظهر که گذشت سایه آن بطرف مشرق بر می گردد و هر چه خورشید رو بمغرب می رود سایه زیادتر می شود بنابراین وقتی سایه بآخرین درجه کمی رسید و دو مرتبه رو بزاید شدن گذاشت معلوم می شود ظهر شده، ولی باید یادآور شد که در بعضی شهرها مانند مکه موقع ظهر سایه بکلی از بین می رود و در این شهرها بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد معلوم می شود که ظهر شده است.

(۵۴) - مغرب تقریباً پانزده دقیقه بعد از غروب آفتاب است و علامتش آنست که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می شود از بین برود.

(۵۵) - نصف شب شرعی یازده ساعت و یکربع بعد از ظهر است.

(۵۶) - نزدیک اذان صبح از طرف مشرق سفیده ئی رو ببالا حرکت می کند که آن را فجر اول یا فجر کاذب می گویند موقعی که آن سفیده پهن شد فجر دوم و موقع اذان و اول وقت نماز صبح است.

(۵۷) - بعد از حمد و سوره دستها را رو بروی صورت گرفته و هر ذکری بخواهد می گوید مثلاً می گوید: (ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النار)

(۵۸) - تشهد عبارت است از گفتن این جملات: (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد)

(۵۹) - سلام باین صورت انجام می شود (السلام علیها النبی و رحمه الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علیکم و رحمه الله و برکاته)

(۶۰) - سوره نساء آیه ۱۲۷.

(۶۱) - از جمله این هزار تن ۷۰۰ نفر بنی قریظه هستند که بدستور داوری که خود انتخاب کرده بودند کشته شدند.

(۶۲) - در حدود سه گرم و نیم.

(۶۳) - دو حکم از احکام ضمان:

۱- اگر کسی ملک دیگری را غصب کند یعنی بدون اذن مالک دست روی آن گذاشته نگذارد مالک در ملک خودش تصرف کند، بحکم اسلام باید هر چه زودتر آن را بصاحبش برگرداند و اگر از بین رفته مثل قیمتش را بدهد. و چنانچه بواسطه غصب زبانی بصاحب مال وارد آمد از عهده آن برآید.

۲- اگر بدون اجازه مالک در ملک او تصرف کند ولی از تصرف مالک جلوگیری نکند فقط باید خود مال؛ و اگر تلف شده مثل یا قیمتش را بدهد.

بجز آنکه گفتیم احکام و مسائل ضمان بسیار است و برای دانستن آنها باید بکتابهای فقهی رجوع شود.

(۶۴) - بترتیب ۱/۲ و ۱/۴ و ۱/۸ و ۲/۳ و ۱/۳ و ۱/۶.

فهرست مطالب

۲	سخنی با خواننده عزیز.....
۳	تعریف دین
۴	اثر نیک ارتباط قانون به خدا.....
۶	۱ - اعتقادات
۷	۲ - اخلاق.....
۸	۳ - عمل
۸	دین فطری است
۱۰	فوائد دین
۱۱	اجمالی از تاریخ ادیان
۱۳	دین اسلام و کتاب آسمانی آن
۱۵	دین از نظر قرآن.....
۱۸	نقش دین در اجتماع.....
۱۹	نیازمندی اجتماع بمقررات.....
۱۹	انسان در برابر مقررات آزاد نیست
۲۰	نقطه ضعف در پیشرفت مقررات.....
۲۱	سرچشمه اصلی ضعف قانون
۲۲	مزیت دین بر سایر قوانین.....
۲۵	اهمیت اسلام در آسودگی بشر.....
۲۶	مقایسه اسلام با دیگر ادیان
۲۷	مقایسه اسلام با روشهای دیگر اجتماعی.....

۳۰	اسلام در پیشرفت خود بوسائل غیرطبیعی دست نمی زند
۳۰	تبلیغ و دعوت
۳۲	آموزش و پرورش در اسلام
۳۲	دو شاهکار مهم در تعلیمات اسلام
۳۴	خوداری از تفکر آزاد اظهار حق
۳۵	خدمات اسلام در حیات اجتماعی
۳۵	حفظ منافع افراد و رفع اختلافات
۳۶	روش اسلام و پایه اساسی آن
۳۷	اختلافات جامعه
۳۸	روش کلی اسلام در حفظ منافع و رفع اختلافات
۴۰	مبارزه اسلام با اختلاف و دشمنی ها
۴۲	یک وسیله عمومی برای رفع اختلافات
۴۳	نماز و روزه و حج یا وسیله رفع اختلافات
۴۶	عقائد : ۱ - توحید
۴۶	اثبات صانع
۴۷	بحث از مبدا آفرینش فطری است
۴۹	خدانشناسی و ملل
۵۰	اثر این کنجکاوای در زندگی انسان
۵۱	روش قرآن کریم در توحید
۵۲	چرا انسان گاهی زیر بار این حقیقت نمی رود؟
۵۵	راه خدانشناسی از نظر قرآن
۵۷	خدای متعال دارای همه صفات کمال است
۵۸	توحید و یگانگی
۵۹	وجود و قدرت و علم خدای متعال

۶۰ قدرت خدا
۶۱ علم خدا
۶۱ رحمت خدا
۶۲ سایر صفات کمال
۶۳ عقائد : ۲ - نبوت
۶۳ احتیاج بشر به پیغمبر
۶۴ انبیاء (پیامبران)
۶۵ اجتماع؛ قانون و مقررات می خواهد
۶۶ ریشه تکوینی قوانین و مقررات
۶۶ هدایت تکوینی بسوی قوانین زندگی
۶۹ تفاوت هدایت انسان با موجودات دیگر
۷۱ صفات نبی
۷۳ پیامبران در میان بشر
۷۳ پیامبران صاحب شریعت
۷۴ پیغمبران اولوالعزم و سایر پیغمبران
۷۵ ۱ - حضرت نوح <small>علیه السلام</small>
۷۶ ۲ - حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۷۸ ۳ - حضرت موسی، کلیم <small>علیه السلام</small>
۷۹ ۴ - حضرت عیسی، مسیح <small>علیه السلام</small>
۸۰ ۵ - حضرت محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> خاتم پیامبران
۸۶ بعثت حضرت محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۹۱ مسافرت آن حضرت بطائف
۹۴ ورود پیغمبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> بمدینه
۹۵ سیری کوتاه در جنگهای پیغمبر اکرم

۹۵.....	۱ - جنگ بدر.....
۹۶.....	۲ - جنگ احد.....
۹۷.....	۳ - جنگ خندق.....
۹۸.....	۴ - جنگ خیبر.....
۱۰۰.....	۵ - جنگ حنین.....
۱۰۰.....	۶ - جنگ تبوک.....
۱۰۱.....	جنگهای اسلامی دیگر.....
۱۰۱.....	نظری بشخصیت معنوی پیغمبر اکرم ﷺ.....
۱۰۵.....	سیرت پیغمبر اکرم ﷺ.....
۱۰۸.....	چند نکته از سیرت پیغمبر اکرم.....
۱۱۱.....	وصیت پیغمبر اکرم به مسلمانان.....
۱۱۲.....	رحلت پیغمبر اکرم ﷺ و مسئله جانشینی.....
۱۱۳.....	قرآن سند نبوت.....
۱۱۷.....	اهمیت قرآن مجید.....
۱۱۷.....	اعجاز قرآن.....
۱۲۴.....	تعلیمات قرآن.....
۱۲۵.....	دانش و نادانی از نظر قرآن.....
۱۲۷.....	تعلیم قرآن نسبت به آفریدگار جهان.....
۱۲۸.....	احترام قرآن.....
۱۲۹.....	خاتمه بحث.....
۱۳۱.....	عقائد : ۳ - معاد یا رستاخیز.....
۱۳۱.....	معاد و ادیان و ملل.....
۱۳۲.....	معاد در قرآن.....
۱۳۳.....	از مرگ تا قیامت.....
۱۳۵.....	معنی مرگ از نظر اسلام.....

۱۳۶	رستاخیز حتمی است
۱۳۷	معاد از نظر دین
۱۳۹	عقائد : ۴ - عدل
۱۴۲	عقائد : ۵ - امامت و پیشوائی امت
۱۴۴	بیان پیغمبر اکرم درباره ولایت
۱۴۶	تعیین جانشین از طرف پیغمبر
۱۴۷	دلیل دیگر بر لزوم امامت
۱۴۸	از امام نمی توان بی نیاز بود
۱۴۸	عصمت امام
۱۴۸	فضائل اخلاقی امام
۱۴۹	علم امام
۱۴۹	اُمه هدی <small>علیها السلام</small>
۱۴۹	نامهای امامان
۱۵۰	سیرت عمومی امامان
۱۵۱	اهلیت پیغمبر اکرم
۱۵۲	سیرت عمومی اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۵۴	ریشه اصلی اختلاف اُمه با حکومتهای معاصر
۱۵۷	خلاصه و نتیجه
۱۵۸	نکته استثنائی در روش اهلیت
۱۵۸	فضائل اهل بیت
۱۶۱	تعیین امامان
۱۶۳	سیری کوتاه در زندگی امامان
۱۶۳	حضرت علی <small>علیه السلام</small> (اولین پیشوا)
۱۶۷	مختصری از فضائل علی <small>علیه السلام</small>

۱۶۸	روش حضرت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۷۰	حضرت امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small> (دومین پیشوا)
۱۷۲	حضرت امام حسین <small>علیه السلام</small> (سومین پیشوا)
۱۷۷	حضرت امام سجاد <small>علیه السلام</small> (چهارمین پیشوا)
۱۷۸	حضرت امام محمد باقر <small>علیه السلام</small> (پنجمین پیشوا)
۱۷۹	حضرت امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small> (ششمین پیشوا)
۱۸۱	حضرت امام موسی کاظم <small>علیه السلام</small> (هفتمین پیشوا)
۱۸۲	حضرت امام رضا <small>علیه السلام</small> (هشتمین پیشوا)
		زندگی سه پیشوا: امام محمد تقی <small>علیه السلام</small> (نهمین پیشوا) امام علی نقی <small>علیه السلام</small> (دهمین پیشوا)
۱۸۴	پیشوا) امام حسن عسگری <small>علیه السلام</small> (یازدهمین پیشوا)
۱۸۵	حضرت مهدی موعود (دوازدهمین پیشوا)
۱۸۶	نتیجه گیری اخلاقی از روش پیشوایان دین
۱۸۷	مشخصات اجمالی
۱۹۲	اخلاق - احکام
۱۹۲	۱ - درسهایی از اخلاق
۱۹۲	۱ - وظیفه انسان نسبت بخدا
۱۹۵	۲ - وظیفه انسان نسبت بخود
۲۰۷	عدالت
۲۰۸	راستگویی
۲۰۹	دروغ
۲۱۰	غیبت و افتراء
۲۱۱	تعرض به عرض مردم
۲۱۲	حسن معاشرت
۲۱۴	همنشینی با نیکان
۲۱۵	همنشینی با بدان

۲۱۶	حقوق فرزندان بر پدر و مادر.....
۲۱۷	حق والدین بر اولاد.....
۲۱۸	حق برادران و خواهران نسبت بیکدیگر.....
۲۱۹	حقوق والدین.....
۲۲۰	عزت نفس و درستکاری.....
۲۲۱	احسان و دستگیری از درماندگان.....
۲۲۲	تعاون.....
۲۲۳	اقدام در خیرات و مبرات.....
۲۲۴	قتل نفس.....
۲۲۴	نومیدی از رحمت خدا.....
۲۲۵	فرار از جهاد و دفاع.....
۲۲۶	دفاع از آب و خاک.....
۲۲۶	دفاع از حق.....
۲۲۷	خشم و غضب.....
۲۲۸	وجوب کار و اهمیت حرفه و صنعت.....
۲۲۹	کشاورزی و منافع آن.....
۲۳۰	اعتماد بنفس.....
۲۳۱	کم فروشی.....
۲۳۲	ظلم و ستمگری.....
۲۳۲	ایذاء مردم و شرارت.....
۲۳۳	سرقه.....
۲۳۴	وظیفه شناسی.....
۲۳۸	دفاع و گذشت.....
۲۴۰	بخشش و بذل مال.....
۲۴۲	بذل علم.....
۲۴۳	مبارزه با دشمنان داخلی جامعه.....

۲۴۴	پاداش عمومی گناهان بزرگ در اسلام
۲۴۴	۲ - درسهای از احکام
۲۴۴	اجتهاد و تقلید
۲۴۶	نجاسات
۲۴۷	مطهرات (پاک کننده ها)
۲۴۸	غسل
۲۴۹	وضو و احکام آن
۲۵۱	تیمم
۲۵۴	نمازهای واجب
۲۵۷	مقارنات نماز
۲۵۸	ارکان نماز
۲۶۱	نماز مسافر
۲۶۲	نماز جماعت
۲۶۳	روزه
۲۶۳	جهاد در اسلام
۲۶۸	امر به معروف و نهی ازمنکر و مجازاتهای مختلف
۲۶۹	قضاوت در اسلام
۲۷۱	شهادت
۲۷۳	اقرار
۲۷۴	شفعه
۲۷۵	طبقه مرد و زن
۲۷۶	زن در جامعه های پیش از اسلام
۲۷۹	نظر اسلام در خصوص زن
۲۸۱	نکاح (ازدواج)
۲۸۸	طلاق (جدائی زن و شوهر)
۲۹۱	احکام و اقسام عده

۲۹۲	بردگی در اسلام
۲۹۶	غصب
۲۹۹	احیاء موات
۳۰۱	اصل اختصاص و مالکیت
۳۰۴	اطعمه و اشربه
۳۰۸	کلیات مسائل ارث
۳۱۸	بیع
۳۲۰	نقد و نسیه و سلم
۳۲۱	پی نوشت ها:
۳۲۵	فهرست مطالب